

خامه
صبحانه پاستوریزه
پاک
اشتها‌آور - لذت‌بخش
تهیه شده درکارخانجات لبنیات پاستوریزه پاک



موفقیت

نایاب شدن مجله فیلم و هنر در هفته گذشته ، بهیچ‌عنوان مارا بخود مغرور نکرد چرا کما دیربخود جنبیده‌بودیم . این‌راهی بود که ما می‌بایست از آغازآنرا شروع می‌کردیم .

بهمین دلیل وقتی شماره مخصوص بهمن ماه فیلم وهنر، در دو سه روز اول نایاب شد ، ما هیچ شگفت زده نشدیم .فقط خوشحال شدیم از اینکه بالاخره تلاش ما برای بهبود یك مجلـه واقعی و دور از هر گونه هو و جنجال ، نتیجه مثبت داد واین نکته را به هنرمندان این سینما ثابت کرد که فیلم و هنر، همیشه پیشرو و ممتاز است و به چاپ نظرات آنها ، بدون هیچگونـــه دخل و تصرفی اقدام میورزد.

در طول هفته گذشته صدها تلفن بدفتر مجله زده شد و بیش از دهها نامه از گوشه و کنـــار کشور بدست ما رسید که همگی راه و روش ما را تائید نموده بودند.

مطبوعات، دوره‌جدید فیلم‌وهنر را تبریك گفتند و حالا مـــا خوشحالیم که باطلاعتان برسانیم دراین وانفسای گرانی کاغذ بـــر تعداد صفحات مجله افزوده‌ایم و هر هفته علاوه بر چاپ تصـاویـر رنگی، از مطالب نویسندگان‌برجسته مطبوعات نیز بهره می‌بریم .تمام این تلاشها ، بامید داشتن یك‌مجله راستین و یك سینمای ایده‌آل صورت می‌گیرد.

شورای نویسندگان

لبه تیز انتقاد!

فیلم و هنر انتقاد میکند تا سازندگی بوجود آورد . راستی‌آیا تابحال هیچ‌ازخود سئوال کرده‌اید که‌اگر فیلم و هنر از جامعه هنری سینمای ایران و از فیلمهائی که ساخته میشود انتقاد بعمل نیاورد ، چه کسی متوجه اعمال و حرکات ونتیجه تلاش های خود خواهد شد؟ بدون شك تا بحال سینماگران بدین موضوع نیندیشیده بودند. زیرا اگر چنین فکرمیکردند، مطالب انتقادی مجله فیلم وهنر آنهاراایـن‌چنـین غافلگیر نمیکرد واین چنین آنهادست وپای خود را گم نمی‌نمودند .

عده‌ای بتصور اینکه با بعضی‌ها سرعناد داریم ، حرفهای ما راحمل برنوعی غرض‌ورزی قلمداد میکنند . در حالیکه فیلم‌وهنر بارها صریحا اعلام داشته‌است که‌برایش «تهیه‌کننده» یا «کارگرفیلم » هیچ نوع‌فرق و تفاوتی ندارد . فیلم و هنر به شواهد صفحات متعددش ، ازهرکسی که برای موجودیت این سینما موثر واقع شود حمایت خواهد کرد ، واگر انتقادی صورت می‌گیرد، صرفا لبه تیز انتقاد متوجه کسی‌است‌که مقصرواقع شده‌است . هرکس فیلم بدبسازد ، ماانتقاد میکنیم ، هرکس فیلم خوب بسازد تعریف میکنیم. هرهنرمندی‌عمل شایسته‌ای انجام‌دهد مورد تشویق‌ماقرار میگیرد و هر هنرمندی باعث انحراف محیط هنری ایران شود و بخواهد بااعمال و حرکات خود به آبرو و حیثیت جامعه هنری لطمه وارد سازد ما او رارسوا میکنیم.

در چنین شرایطی است که آدمهای واقع‌بین فیلم و هنر رابعنوان تنها نشریه‌ی مورد علاقه بـرمیگزینند ، و آدم هـای متظاهـر از ترس اینکه مبادا پته‌شان روی آب‌بریزد بافیلم و هنر علـم مخالفت برمیدارند .

متاسفانه برخی از عوامل سینمائی ماآز بس که بهبه و چهچه در قبال دادن آگهی شنیده‌انه ، آنقدر بخودشان مغرور شده‌اند که واقعـا امر بخودشان هم مشتبه شده‌است که آنها چه کسی هستند وجایشان کجاست .

بهر حال دراین میان ماخوشحالیم‌که‌توانسته‌ایم در راه‌خود موفـق باشیم وخوانندگان وفاداری رابدنبال خودبکشیم که افکارشان در جهت بهبود این سینماحرکت میکنه .

فیلم وهنر

صاحب امتیاز ومدیر:
عبدالمجید رمضانی

آدرس اداره : ابتدای روزولت ـ شماره ۲ ـ آپارتمان ۱۰
تلفن هیئت تحریریه : ۸۳۲۶۳۵
چاپ مازگرافیك : ۸۲۶۴۶۰ ـ ۸۲۶۴۵۰
گراور جواهری : ۳۹۲۴۱۱

شماره: ۴۶۴
۱۱ بهمن‌ماه ۵۲
۱۵ریال
تابلوهای رنگی: مهستی و منوچهر وثوق
عکسها و اسلاید از : شهرابی

فیلم و هنر از چه کسانی حمایت میکند؟



م . صفار

تهدید کردن و فحشهای چارواداری زیبنده یك هنرمند نیست !

انتشار شماره مخصوص بهمن‌ماه ، این نکته را به سینماگران ثابت کرد که فیلم وهنر، ازاین‌پس‌تنها نشریه سینمائی می‌باشد که‌بدون هیچ نوع وابستگی وغرض‌ورزی‌بچاپ‌اخبار ومسائل و بحثهای هنری می‌پردازد.

هنرمندان سینمای‌ایران ، از بزرگ‌وکوچك ، باید بدانند که فقط فیلم وهنر است که هرگونه مسئله‌ای رابدون هیچ باکی بچاپ خواهدرساند واز افشاء کردن هیچ موضوعی بیم نخواهد داشت .

خوشبختانه احساس و قلممان یکی است و پیش وجدان خود خوشحالیم که تااین لحظه توانسته‌ایم‌در برابر وجدانمان سر بلند وپیروز باشیم

صاحب این قلم خوشبختانه ، یامتاسفانه ، سعی براین دارد تا ازاین پس زشتیهای ایـــن سینما را رخ بنمایاند و همانطور که همیشه‌بوده، در جهت حمایت سینمای جوان وفکرجوان بکوشد.

من‌دراینجامی‌گویم که در جهت‌هرنوع فکر و ایده سالمی که‌در راه بهبود این سینما واجتماعمان‌موثــرباشد ،شدیداً‌موافقیم واز آن حمایت خواهیم کرد و در مقابل هر نـــوع‌ایده و عوامل‌مبتذلی بشدت‌ایستادگی خواهیم نمود . و آنها را رسوا خواهیم کرد . همانطور که در شماره گذشته گفتم چشم بــه کیسه کسی‌ندوخته‌ایم‌و تا آن‌لحظه‌ای که‌بتوانیم، مجله را منتشرمی‌کنیم و به رسالــت‌خودپایدارمی‌مانیم . وآندم که‌ازقدرت مادی بازماندیم ترجیح میدهیم که دور ازهرنوع وابستگی ، هر یك‌براه خود برویم .

من معتقدم که این سینما بکام آن‌کسی خواهد بود که‌فکرش‌درست باشد و پشت پرده افکارش هیـــچ‌شیله و پیلهٔ شیشه خورده‌ای‌نباشد، دیگر زمان به‌به وچه‌چه سپری‌شده، وحالا موقع آن رسیده که فیلمساز و تهیه کننده‌هم ، مثل هر آدم‌کاسب دیگری‌متاعش را صحیح وسالم‌بدست مشتری بدهد.

با این دلایل از این پس فیلم‌وهنر ماجراهای پشت پرده سینمـــا رافاش می‌کند و از هیچ نوع‌تهدیدی‌هم هراس ندارد.

ماجرای جالبی که هفته‌گذشتــه پیش آمداین نکته را بمن یکی‌ثابت کرد که در سینمای ما ، چهره‌های‌متظاهری هم نشستــه‌انــد که دوست ندارند دستشان رو شود. از جملـــه‌آقای هنرمندی بود که پس از انتشار شماره مخصوص بدفتر مجله تلفن زد وفحشهای چارواداری که زیبنده خودش و هنرش بوده مثل لجن‌مرداب‌از دهانش بیرون ریخت و خطونشان کشید که جسدترا از دفترمجله می‌اندازم بیرون (!!)

واقعا گلی بجمال جامعه هنری‌ایران و گلی بجمال این آقا که اسم هنرمند روی خودش نهاده است. اگرقرار است که با فحش و بدو بیراه ولجن‌پراکنی بمقصود رسید بایدگفت‌که فی‌الواقع دوستان کورخوانده‌اند و ما بیدی نیستیم که از این‌بادهـــا‌بلرزیم و در ثانی زمان ماه دیگـــر زمان‌گذشته نیست. اگرنه‌همانطور که‌رسالت ماست‌برای‌حمایت وراهنمائی سینمای خوب و پیشرو آماده هرگونه‌همکاری می‌باشیم .

آقای تهیه کننده چرا سکوت کرده‌ای؟

میگویند سینمای حرفــه‌ای ایران ، روی شاخ تهیه‌کنندگان‌ان می‌گردد ، واگر این آدمهای فداکار نباشند، چرخ این‌سینما از کــار می‌ماند . ماهم این حرف را قبول داریم و میدانیم که همین آقایان تهیه کنندگان هستند که سالی چند میلیون تومان پول در این‌سینما میریزند و همشان هم می‌گویـنـد ما ضرر کرده‌ایم و عنقریب است که‌ورشکست شویم.

اما در اینجا این سئوال پیش میاید که چرا وقتی تهیه کنندگان حتم دارند که ضررمی‌کنند باز هم اقدام به تهیــه فیلم می‌کنند ! حتما بنده وتماشاگران سینمای فارسی خیلی خنك‌تشریف داریم که نمیتوانیم این مســائـل را درك کنیم.

اما آنچه‌که ما را وادار کرد تااین یادداشت کوتاه را بنویسیم، اینست که تهیه کنندگان سینمای ایران ، بر خلاف اظهارات خوده پایشان را از حیطه این سینما بیرون کشیده‌اند و باصطلاح کنار گود ایستاده‌اند ! دلیلش هــم اینست که هروقت ما با هنرمندان این دیار که همگی‌شان بنحـــوی در فیلمهای این تهیه کنندگان‌محترم بازی کرده‌اند ، گفتگوئی بعمــل میآوریم ، واحیانا آنها ازوضعیت موجود سینمای فارسی انتقادبعمل میآورند ، بلافاصله زنك تلفن مجله بصدا در میآید که آقــا، چرااینها به تهیه‌کننده یا بسینمای ایران پریده‌اند !

واقعا حرف غریبی است .

چرا که نشریه فیلم وهنر تریبون آزادی است برای نشر افکــار وعقاید جامعه هنری ایران . آیا یك هنرپیشه حق ندارد آنچه را که می‌بیند و حس می‌کند بازگو کند ؟ بقول عده‌ای مگــر همین هنرمندان از جای دیگری آمده‌اند که این حرفها را میزنند . اینها هم از خودمان هستند.

اماما چه می‌گوئیم ؟ فیلم و هنر می‌گوید بجای اینکه تهیه ـ کنندگان مرتب عیب و ایــراد بگیرند و بنشینند و مجله راورق بزنند که ببینند فلانی چی گفته و چه حرفی زده است ، بیایند و مصاحبه نمایند و هر حرفی کــه دارند بزنند . ما نمیدانیم چــرا گروه هنرپیشه و تهیه کننده‌ناخود-آگاه مقابل هم جبهه گرفته‌اند . بنظر ما مقصر خود تهیه کنندگان

بقیه در صفحه ۳۱

البوم هفته

باتهام دائر کردن قمارخانه

دلکش به دادسرا اعزام شد

هفته‌گذشته،دلکش خواننده‌قدیمی‌رادیو، باتهام‌دائرکردن قمارخانه به دادسرای تهران اعزام شد .

جمعه گذشته ، مامورین تجسس کلانتری قلهك به کلوب هنرمندان (متعلق به بانو دلکش) رفتند و عده‌یی حدود ده نفر را که درآنجا سرگرم قمار بودنده دستگیر کردند .

در همین عملیات تجسسی ، عصمت بابلی پنبه فروش (معروف به دلکش) باتهام دائر کردن قمارخانه به کلانتری‌جلب شد . پرونده بازداشت دلکش و قماربازان به دادسرای تهران (آقای صومعه‌سرایی - بازپرس کشیك) فرستاده شد .

بازپرس ، دلکش را باقرار لازم آزاد کرد و دستور داد که پرونده به دادسرای شمیران فرستاده شود .

طبقه اول کلوب هنرمندان، رستوران استو در طبقه دوم، آن قمارخانه دائر بود .

حاشیه بر خبرها و حرفهای هنرمندان

■ امیر نادری: کامران شیردل در سیج روز چهارم تحت تأثیر خدا حافظ رفیق بود.

– ایهاالناس با خبر باشید که یك نابغه ظهور کرده است و عنقریب است که دیگر خودش را هم قبول نداشته باشد!

■ تهرانمصور : سهراب شهید ثالث هنگام مدرسه رفتن زلفهایش را شانه میزدو قابلمه غذا همراه خود میبرد و سوار پلیموت آخرین مدل باراننده میشد !

– ناراحت نباشید ، اینها همه‌اش یك اتفاق ساده است!

■ اطلاعات بانوان : ازدواج گوگوش و بهروز واقعی یك واقعیت است یا جنجال تبلیغاتی؟

پاسخ گوگوش : فعلا که ریش و قیچی دست شماست !!

■ جراید : ملك مطیعی از فیلم آینده‌اش می‌ترسد؟

– هرکس خربزه میخورد پای لرزش هم می‌نشیند.

■ اطلاعات بانوان :فرزانه تاییدی و بهروز به‌نژاد را سئوال پیچ کردیم .

– لطف کنید آنهارا با سئوال بهم نپیچید ، چون ممکن‌است خبرهای دیگری هم اتفاق بیفتد!

■ سپید و سیاه : غلامحسین مظلومی « آقای گل‌ایران» و «آرام» دریك فیلم بازی میکنند؟

– در اینکه آقای‌مظلومی خوب گل نمیزند حرفی نیست.

■ جوانان : آیا نادیا و کیوان مجدداً با یکدیگر ازدواج میکنند ؟

– موش‌چیه که‌کله وپاچه‌اش چی‌باشه ! ترا بخدا از این خبرها دست بردارید.

■ ایرج قادری : کار سینمای فارسی از بیخ خراب است!

– لطفا «بیخش» را بما نشان دهید.

■ سینماگران پسرو و پیشرو با یکدیگر آشتی کردند.

– حتما چشم تهیه‌کنندگان را دور دیده‌اند!

گوگوش

و...چشمهای شیشه‌ای عشق!

همانطور که انتظار میرفت انتشار خبر همکاری « گوگوش » ستاره آواز و سینمای ایران با مجله فیلم وهنر ، در محافل و مجالس با جنجال روبرو شد و انعکاس‌فوق‌العاده‌ای یافت .عده‌ای از همکاران مطبوعاتی که تا بحال از این موضوع غافل مانده بودند بفکر این افتادند تا از ذوق و احساس هنرمندان‌استفاده نمایندو‌از آنها بخواهند تا برای آنها مطلب بنویسند ، حتی‌دراین موردپیشنهادی هم به گوگوش شد . اما گوگوش همانطور که قول داده بود فقط همکاری با مجله فیلم و هنررا پذیرفت و گفت : ازاین پس به‌هر موضوعی که‌درباره من در مطبوعات نوشته شود در فیلم و هنر بآن پاسخ خواهم داد.

بهر حال این هفته گوگوش با دست پر بدفتر مجله آمدو داستانی را که حاصل رنج‌روز‌های‌گذشته‌اش‌بود روی میزسردبیر نهاد. گوگوش می‌گفت : من خوب میدانم که نویسنده نیستم ، ولی سعی کرده‌ام که‌داستان قشنگی بنویسم.

ما هم داستان گوگوش را مطالعه‌کردیم . راستش رابخواهید هیچ انتظار نداشتیم که گوگوش بتواند اینقدر جذاب بنویسد .

البته ما نوشته او رابرای چاپ در مجله ، مقداری دستکاری کردیم ، ولی از حق نباید گذشت که‌این هنرمند دیر تقش علاوه براینکه در زمینه آواز وهنرپیشگی بی‌رقیب مانده است ، در نوشتن هم از دیگردوستان هنرمند خود یکقدم جلوتر است .

نامی را که با توافق خود او برای قصه‌اش انتخاب کردیم «چشمهای شیشه‌ای عشق» میباشد که در همین شماره آنرا مطالعه می‌کنید. درپایان این یادداشت‌یکبار دیگر ما ورود گوگوش را بجمع خود گرامی میداریم و از عموم هنرمندان میخواهیم تا با «فیلم و هنر» که متعلق بخود آنهاست همکاری بیشتری داشته باشند.

«در خونگاه» دربندر عباس



این‌هفته گروه سازندگان‌فیلم «درخونگاه» جهت‌فیلمبرداری قسمت‌هائی از این فیلم بسوی بندر عباس حرکت نمودند. در فیلم«درخونگاه» که‌تاکنون درحدود یکساعت‌آن فیلمبرداری شده است سعید راد، نوری کسرائی ، عنایت بخشی، محمود بهرامی‌و پرویز صیاد نقشهای اصلی را بعهده دارند. این فیلم که‌محصولی می‌باشد از گروه آزاد نمایش توسط هادی صابر کارگردانی میشود.

نام‌این فیلم قبلا «مسلخ» بود که معلوم نیست بچه علتی اسمش را عوض کردند !

نوذر آزادی درمحاصره برف!

چندی پیش مادر نوذر آزادی که بسفر حج رفته بود از سفر بازگشت. بهمین جهت نوذر آزادی برای دیدن مادر بحج رفته بود به کرمانشاه حرکت کرد تا با مادر خود دیداری تازه نماید. اما بازگشت نوذر آزادی از کرمانشاه ، بعلت ریزش برف شدید و مسدود شدن راههای زمینی و هوائی‌بتعویق افتاد وبه همین علت فیلمهای در دست تهیه‌ای که او در آنها بازی دارد معوق مانده است.

فیلمهای جشنواره کجاست؟



محمد تراب‌نیا

از دومین جشنواره فیلم تهران مدتی است که گذشته ، اما گویافیلم های شرکت کننده در این جشنواره‌بسرعت آز همان راهی که آمدند ،باز گشته‌اند . چرا که اثری ازهیچکدام آنها در برنامه سینماهای عمومی و خصوصی نمی‌بینیم .

برگزاری یك جشنواره ، آنهم‌درحد جهانی ، بالاجبار بایددریچه‌ای باشدبر فیلمهای نهان‌سینماهای‌جهان و دیدیم که‌دومین جشنواره تهران مجتمع‌کاملی از فیلمهای‌کشورهای مختلف جهان را بتماشا گذاشته بود. اما نکته اینجاست که در محدوده‌ی‌فشرده‌ی تاریخ این جشنواره ،برای هر فیلم بیش از دو سانس نمایش‌درنظر گرفته نشده بود که طبیعی‌است امکان بیش از این نیز موجود نبوده‌است

دراینجا این سئوال‌مطرح‌وبدون‌پاسخ میماند که در این محدوده‌ی فشرده چند نفر ازعلاقمندان‌توانستند راه‌به سالنهای نمایش بیابند ؟ با اینکه میدانیم بیشترین تماشاگران از خواص بوده‌اند ، پس دیگران باید هچنان دل به بولتن واخبار فیلمهای‌شرکت کننده ، فیلمهای برتر ،فیلم های برنده - خوش دارند؟

حداقل در جشنواره‌ی نخستین ،چند فیلم برگزیده ،‌برنده چندی‌بعد بربرده‌ی یکی - دو سینمای تهران به نمایش عمومی درآمده اما، اینبار- گوئی صبر حاصل ظفر نخواهد داد و شیرین کامی بارش نخواهد بود !چه بسا که بسیاری در پاسخ این سئوال‌حوالهٔ‌ام خواهند داد به اینکه: سینما عاملی است تجارتی و سینمادار تاجرتا نفع خود را در فیلمی سراغ‌نکند، نمایشگرش نخواهد بود . جوابی که‌پسندیده است ، اما کامل نیست.چرا که روی سخن من باسینمادار تاجرنیست . روی سخن با مسئولان جشنواره است که میدانند ومیدانیم‌در همه‌ی جهان ، کار فستیوالهادائمی است . یعنی اینکه پس ،‌پیش ازشروع‌هر دوره‌ی جشنواره ، در تمام مدت سال، سالنهای نمایش‌فیلم ویژه‌ای دار ندکه تنها نمایشگر فیلمهای شرکت کننده وبویژه فیلمهای‌برتر هستند وحالا که در این ملك امکان ایجاد چنین سالنهائی نیست ، دست کم میتوانند با نفوذ دولتی ، این فیلمها را بصورت منفرد هم که شده درهمین‌سینماهای عادی بنمایش بگذارند.

فیلم «لاکی لوچیانو» برنده‌ی جایزه‌ی اول جشنواره بمعنی مطلق، پس از گذشت چند ماه ازبرگزاری‌جشنواره ، بکلی از یادها رفته‌است، در حالیکه بویژه این فیلم که چنان‌امتیاز وتیتری رادر مملکت مابدست آورده ، بایستی در اکرانهای عمومی‌ما نشان داده شود .

... هنگامیکه ازفیلمهای انتخابی جشنواره خبری نباشد . مسلماًفیلم های با ارزشی - که جایزه‌ای هم نبرده‌اند - چون«ژوانا ، زن‌فرانسوی» «چه زلال بود آب» و «چشمان بسته»را هرگز دوباره نخواهیم دید ؟

ماجرای آتش گرفتن حمیرا !!

بنده نمیدانم توی این هنرمندان چه جورتان وآبی وجود داردکه روزنامه‌های خبری عصر با جهت و بی جهت از آن استفاده میکنند .امروز یك تیتر ۸۴ سیاه میزنند که چی ؟ که «حمیرا» خود را بانفت آتش زد . ولی وقتی خبر رامیخوانی می‌بینی زنی در فلان شهرستان‌که تصادفاً اسمش حمیرا بوده خودکشی کرده‌است ! حالا معلوم‌نبود اگر اسم طرف «حمیرا» نبود بازهم خبر خودکشی‌اش چاپ میشد یانه ؟ یا اصولا اگر اسم یارو حمیرا نبود اصلا خودکشی میکرد یاخیر !! اما موضوع‌جالبی که‌بنده‌توی این سیروسیاحت‌های یکی دوهفته‌ای‌کشف کرده‌ام اینست که پنج‌شش ماه است مرتب در مطبوعات‌مینویسند : «برادرستاره سریال مرادبرقی محاکمه میشود» یا «برادر مارگریت حکیمی بسه سال حبس محکوم شد » وهزار و یکجور خبر اینجوری ! بنده میخواهم بپرسم که این وسط چه با «برادر مارگریت حکیمی به سه یابرادرش ؟ اگر برادرش‌به سه‌سال حبس محکوم شده نام مارگریت حکیمی این وسط چکار میکند ؟

خیلی دلم میخواست ببینیم اگر مثلا این وسط مارگریت حکیمی محکوم‌میشد آیاروزنامه‌ها تیترمی- زدند که «خواهر سارگن حکیمی» محکوم شد ؟ نه‌واله ... نه‌بالله ، می‌بینیدکه‌شهرت، آنهم شهرت هنری توی هرکاری بدرد آدم میخورد، حتی توی ، آدمکشی و محاکمه !!

(این مطلب طنز آلود وانتقادی راکه وصف‌الحال‌زبان ماهم می‌باشد یکی‌از همکاران مادرمجله‌کاریکاتور نوشته بود.)

آلبوم هفته

درباره‌ی‌عروسی فریدون‌فرخزاد

هفته گذشته فریدون فرخزاد شومن باصطلاح جنجالی یك شرکت تبلیغاتی که در تلویزیون برنامه دارد ازدواج کرد. هرچند که ما هم میتوانستیم مثل خیلی از نشریات دیگر روی‌جلد و صفحات داخل مجله‌مان را به این شومن اختصاص دهیم، ولی اینکار را نکردیم. زیرا عروسی کردن دونفر آدم که دیگر اینهمه جارو جنجال و شیپور بدست گرفتن ندارد. خانم وآقا میخواهند ازدواج کنند بماوشماچه که چند صفحه مجله را به‌آنها اختصاص بدهیم! واقعا از خودتان سئوال بکنید که دونفر آدم میخواهند زندگی مشترك تشکیل بدهند ،آیا صحیح است که باین منظور صفحات گرانبهای مجله باحواشی این‌عروسی پرشود ؟ آیا دراین هیاهوی سینمای ایران هیچ مسئله مهمتری از عروسی آقای فرخزاد نیست‌که مطرح بشود؟

مرضیه بستری‌شد

با خبر شدیم که هفته گذشته خانم مرضیه خواننده معروف در حالت بیهوشی به بیمارستان جم منتقل شده است . طی‌تماسی که با بیمارستان جم گرفتیم‌آگاهی یافتیم که خوشبختانه حال خانم مرضیه رو به بهبود است .

در گفتگوی کوتاهی که با او بعمل آوردیم ، علت بیهوشی و انتقال او به بیمارستان را جویا شدیم ، خانم مرضیه گفت : سه روز پیش دکتر شجیعی که یکی ازبهترین دوستان من بوددرگذشت وقتی خبر مرك او را شنیدم سخت ناراحت شدم و فشار خونم‌بالارفت و درحالت‌بیهوشی مرا به‌بیمارستان منتقل‌کردند ، اما حالا حالم خوب است وهر چه‌زودتر بیمارستان را ترك خواهم گفت .

آهنگ بوف کور بخاطر بزرگداشت صادق هدایت

«در ماه بهمن، صادق هدایت نویسنده بزرگ ایران را از دست دادیم، اکنون که همه یاد این عزیز را بزرگ میدارند. ارکستر سنفونیك اثری از آهنگساز ایرانی علیرضا مشایخی را به نام «بوف کور» عرضه‌میدارد.

این اثر که از نوشته هدایت الهام یافته روزهای نهم و دهم بهمن در تالاررودکی اجرا میشود.

خبرنگار ویژه‌ی ما در دیداری با فرهاد مشکوه با وی گفتگوی بسیار جالبی بعمل آورده که هفته‌ی آینده درفیلم و هنر درج خواهد شد.

فرهاد مشکوه پس از توضیح درباره اثر تازه مشایخی می‌گوید: این اثر برداشتی تازه ازبوف‌کور هدایت است و یکی از مشکل‌ترین قطعاتی است که برای ارکستر تصنیف شده است.

مشایخی از آهنگسازان موفقی است که چون «شونبرگ» و «وبرن» عنصر فولکوریك در کار آنهانمی‌توان دید. توصیه می‌کنم که‌مردم بی هیچ پیشداوری‌به آهنگ بوف‌کور گوش فرا دهند.

چنانچه به مشایخی‌دسترسی پیدا کردیم، گفتگوی مشروحی‌را نیز باوی منعکس خواهیم‌کرد.

فردین و بیك در مقابل یکدیگر



آخرین فیلمی که فردین‌در آن بازی کرده است «همراهان» نام دارد. این فیلم را سعید مطلبی کارگردانی‌نموده و در ان فردین وبیك‌ایماوردی رودرروی‌یکدیگر قرار گرفته‌اند. بقول عده‌ای ازدوستان این‌فیلم نشان میدهدکه‌این دو هنرمندمعروف و مشهور چگونه در بازیگری از پس یکدیگر برخواهند آمد. «همراهان» احتمالا قبل از نوروز امسال بنمایش درخواهدآمد.

مدگلبانك



چندی پیش ششمین دوره مد گلبانك با همکاری مجله جوانان در هتل آریا شرایتون برگزارشد که عده‌ای از هنرمندان در آن شرکت داشتند. تصویری را کـه ملاحظه می‌کنید مربوطبه یکی از مانکنها می‌باشد که لباسش ازیك طرح اصیل ایرانی الهام گرفته شده است.

کوکتل در اتحادیه هنرمندان

دوشنبه این هفته (دیروز) اتحادیه فعلی هنرمندان از عموم اعضاء سندیکای‌سابق دعوت‌بعمل آورد، تا در کوکتلی که‌بمناسبت موفقیت در تشکیل مجمع عمومی بدست آورده بود، شرکت جویند. در اجتماع دیروز هنرمندان چهره‌های معروف و سرشناس‌دورهم جمع‌شده بودند وبالاتفاق درباره یك سینمای جدی با یکدیگر بحث و تبادل نظر می‌نمودند ما خوشحالیم که اعضاء اتحادیه هنرمندان فیلم ایرانی، پس ازچندین وچندسال، بایکدیگر بـه تفاهم رسیده‌اند و برای سرنوشت خودبفکر چاره اندیشی افتاده‌اند.

دراجتماع دیروز هنرمندان که تاساعت دوازده شب ادامه داشت، گروهی از نویسندگان مطبوعات‌شرکت داشتند و با هنرمندان در باره طرحهای آینده آنان بحث نمودند.

اختلاف «مسعود کیمیائی» بااعضاء کانون‌سینماگران پیشرو

● یکی از خبرنگاران کنجکاو فیلم و هنر اطلاع یافت که مسعودکیمائی ازاینکه‌عضوکانون‌سینماگران پیشروشده‌است ناراحت بنظر میرسد. زیرا کیمیائی گفته است که هژیر داریوش داریوش مهرجوئی، هوشنگ بهارلو ونصیریان وعزت‌الله‌انتظامی باهم یك باند تشکیل داده‌اند.

کیمیائی فعلا مردد مانده است که درمورد ماندن یارفتن خود از این گروه چه تصمیمی بگیرد. زیرا اینطور که بویش میاید، عده‌ای در گوش کیمیائی زمزمه میکنند که بنفع تو نیست که بااین گروه باشی. حالا باید دیدخود کیمیائی چه تصمیمی خواهد گرفت.

مشاجره فریدون گله و سعید مطلبی

● همچنین باخبر شدیم که بین فریدون گله و سعید مطلبی یك مشاجره شدید لفظی‌بوجود آمده و آندو و بایکدیگر اختلاف پیدا کرده‌اند.

گویا علت اختلاف این بوده است‌که‌فریدون گله قبل از تشکیل مجمع عمومی شایع میکند که سعید مطلبی بخانه‌میثاقیه رفته و بااو ساخت و باخت کرده است. البته‌هر چند که این موضوع یك شایعه بیش نبود، اما باعث شد تـا مطلبی و گله با یکدیگر برخورد پیدا نمایند.

یك گفتگوی کاملا اختصاصی با بهروز وثوقی مشهورترین چـهره‌ی سنمای ایران

بهروز وثوقی

مردی برای تمام فصول

برای اولین بار ، نمیدانم چند سال پیش بود که هنگام نهیـه فیلم «خدا حافظ تهران» دیدمش شاد و سرحال ، با همان لبخند همیشگی‌اش روبرویم نشست و گفت :

– تنها آرزویم اینست‌که بتوانم برای سینمائی که در آن فعالیت میکنم فرد موثرولایقی باشم . دلم نمیخواهد شهرت کاذب بدست بیاورم و بوسیله تبلیغ های پوچ وتو خالی اسم سرزبانها بیفتد .

بهروز وثوقی آنموقع خیلی برایم حرف زد . از همکارانش **گفت ... از زندگیش واز ایده و هدفهایش ...**

همانموقع هم ، مثل امروز شور وهیجان داشت . من هر وقت بهروز را از دور ونزدیك دیدم اینگونه بوده است . درست مثل کسی میماند که تازه کارش را شروع کرده است . علاقه‌اش به سینما باندازه همان جوانی است که آرزوی هنرپیشه شدن دارد، و این مسئله برای هنرمندی مثـــل «بهروز» همیشه یك تولدتازه ببار میاورد زیرا متاسفانه بعضی از هنرمندان سینمای ما ، بمحض اینکه چهار تا عکسشان توی مجلات چاپ‌میشود ودوسه تافیلم‌از آنها بنمایش در میاید ، خود شان را گم میکنند وفکر میکنند که دیگر هر چه هست و نیست مال‌آنهاست واین‌سینما از«ازل» تا «ابد»متعلق بآنها بوده است . اما بهروز از همانموقع میگفت :

– هنر سینما هیچوقت‌نمیتواند اختصاصی باشد ویا حد و مرزی برای آن تعیین کرد. این سینما نیاز بچهره‌های تازه نفس دارد، و من همیشه کسی‌بوده‌ام که حامی جوانان روشنفکر و مستعد در کار سینما بوده‌ام وخوشحالم خیلی اوقات پیش آمده که من این چهره های جدید را به کارگردانان‌معرفی کرده واز آنها حمایت نموده‌ام .

بهروز وثوقی آن سالها اینطور فکر میکرد و اینطور حرف میزد. اما من باور نداشتم . فکر میکردم که او هم مثل خیلی های دیگر دارد لفاظی میکند واز خودش مایه میگذارد ، باین امید که روزی موفق شود . راستش این حرفها را مثل باد هوا ، رونده ، می‌پنداشتم . آنروز گذشت وروزهای دیگر هم از پی‌اش آمد ، تا اینکه فیلم خدا حافظ تهران روی اکران آمد و با موفقیت روبرو شد و بهروز وثوقی‌توانست در آن‌درخشش فوق‌العاده‌ای بیابد . از آن پس کم وبیش برایم خبر میرسید که عده‌ای پیشنهاد کرده‌اند تا بهروز وثوقی در فیلم آنها بازی کند،ولی او قبول نکرده است . با خودم اندیشیدم دروغ است . چه کسی است که از پول بدش بیاید . اما بعدا این موضوع بمن ثابت شد. بهروز چند قرار داد سنگین راکه پول خوبی هم باو میدادند بعلت مبتذل بودن کادر سازنده نپذیرفته بـود :

«آدم همیشه بخاطر پـول فعالیت نمیکند. گاهی‌اوقات‌معنویت وشخصیت هر آدمی برمسائل دیگر ارجحیت پیدا میکند .»

بهروز وثوقی با چنین‌ترواینده‌ای فعالیت خود را در سینما دنبال میکند ودر فیلم «بیگانه بیا»اولین ساخته مسعود کیمیائی بـازی میکند. بهروز در شرایطی بازی در اولین فیلم کیمیائی را می‌پذیرد که پیشنهاد های زیاد با دستمزد های گزاف باو میشود.

طول زمان ، این نکته را ثابت میکند ، که هر چه روزها از پس یکدیگر میگذرند ، بهروز هم کارش دقیقتر وپیشرفته تر میشودوجای خودش را در سینمای ایران بعنوان یك آکتر صاحب سبك واندیشه محکم می‌نماید .

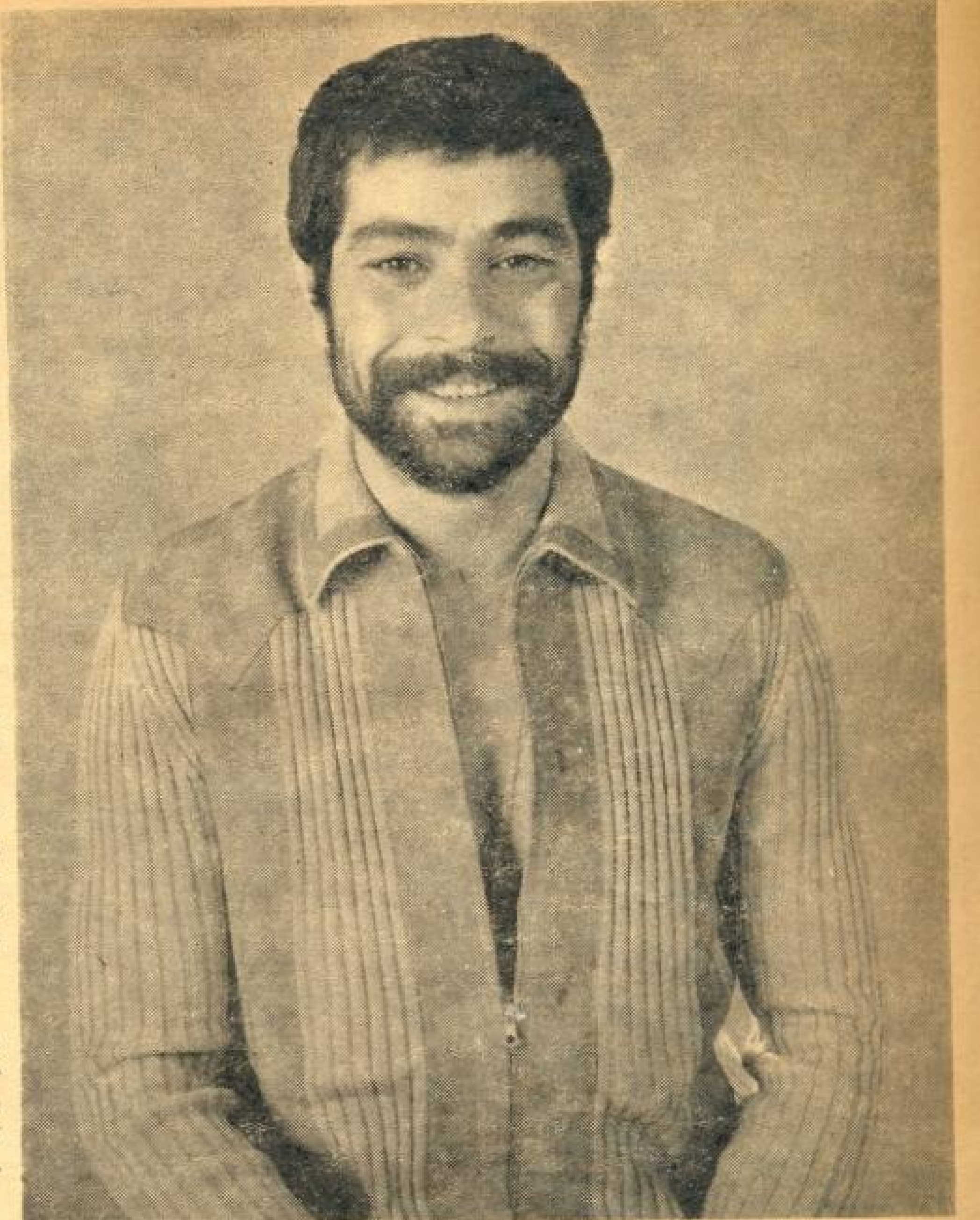
حالا زمان ، زمان «قیصر» است . فیلمی که سینمای ایران را تکان میدهد واز بهروزیك‌چهره تثبیت شده میسازد . این فیلم دگرگون کننده تمام معیارهای فیلمساز ایران میشود و همانسال جایزه جشنواره سلطنتی وزارت فرهنگ وهنر رانصیب او میسازد.

بهروز ، از همانموقع میرود تا اکتر بزرگان سینما شود . از همان پس است که او را در فیلمهائی نظیر فرار از تله ، خاك و تنگسیر و بسیاری از فیلمهای برجسته دیگر مشاهده میکنیم . درچنین موقعیتی تماشاگران سینمای‌ایران‌با او انس والفتی ناگسستنی پیدا میکنند و هر فیلمی که از او بنمایش در میاید ، موج ازدحام را جلوی سینمای نمایش‌دهنده باعث میشود.

حضور بهروز وثوقی در جمع بازیگران سینمای ایران ، باعث رونق این سینما میشود . اما بهروز در محاصره «غرور» در نمی‌آید و همچون سالهای گذشته ، ساکت وآرام بفعالیت خود ادامه میدهدو سعی میکند که از زیر هرگونه مصاحبه و جنجالی شانه خالی کند. بهروز برای تنوع کاراکترش از بازی در هر نقشی روی گردان نیست ، و این اواخر در فیلمهائی نظیر «سازش» و «مثل‌امریکائی» با یك تیپ کاملا متفاوت ودرنقش



اگر من باگوگوش رابطه‌ای داشته باشم، از گفتن آن ترسی ندارم ...



دلم نمیخواهد بوسیله‌ی تبلیغات پوچ و توخالی شهرت کاذب بدست بیاورم

کمدی ظاهر شده است . بهروزدر فیلم مطل امریکائی با گوگوش همبازی شده است و همین مسئله باعث دامن زدن به جنجالهائی‌که در اطراف او وگوگوش روبراه ساختند میشود . اما حالا ما تمام حرفهای را از زبان خود او می‌شنویم . او را سئوال پیچ‌میکنیم و نمیگذاریم که حرفهای ناگفته‌راء برایمان در ابهام بگذارد .

❋❋❋

بلاو ساعت هفت بعداز ظهر قرار ملاقات دارم . دو روز قبل در محل فیلمبرداری فیلم اخیرش او را ملاقات کردم وباهم قرار گذاشتیم تا در یك گفتگوی کاملا اختصاصی‌خیلی از حقایق‌راروشن کنیم . بهروز هم خیلی دلش میخواست که به صحبت بنشیند و در مورد سینما، آدمها وزندگیش گفتگو نماید ، اما آنطور که‌خودش میگفت ، هر بار گفتگوئی با او بعمل آمده در مصاحبه‌اش تحریف شده است . اینست که چشمش آزهر نوع مصاحبه‌ای ترسیده‌است و من امیدوارم که اینبار فیلم وهنر بتواند ، مثل همیشه اطمینان او را جلب کند .

وقتی از در مجله میآید تو ، یکنوع حالت عجله و شتاب دارد، پولیور بپا کرده، وبلوز تیره رنگی بتن دارد . موهایش تقریبا ازحالت قیصری درآمده و بلند شده‌است یك شلوار جین بپا دارد ومثل اینست که میخواهد برود کوهنوردی ! باچهره شاداب و چشمهای جستجوگرش اطراف را می‌پاید ، دوقتی چشمش‌بمن میفتد سلام و علیك گرمی انجام میدهد، او همیشه همینطور است، خون گرم و صمیمی ، و شاید همین موضوع است که رمز موفقیت او بشمار میرود .

بهروز مقابل من می‌نشیند . میگویم :

– مثل اینکه بیرون خیلی سرد است ، دارد برف میاید .

شاداب و سرحال میگوید :

– طبیعت هر چه که باشد من دوست دارم ، هم تابستان خوبه، هم زمستان ، واقعا کدام آدم بی‌ذوق واحساسی است که بگوید ریزش برفهای سفید قشنك نیست، هان ؟ آدم باید خیلی بی‌ذوق و سلیقه باشد که به طبیعت هم‌ایراد بگیره ؟

بهروزآنقدر تند و راحت‌حرف میزند که خودش را تو دل هر آدمی جا میکند .

بعد از این حرفها میگوید :

– خوب حالت چطوره . ماهر هروقت همدیگه رودیدیم فقطبرای مصاحبه بوده ، هیچوقت نشده‌که مثل دوتا آدم معمولی بنشینیم و درددل کنیم . میدونی چیه ؟ **وقتی پای‌مصاحبه‌پیش‌میاد، خودبخودخیلی حرفا گفته نمیشه ، آدم مجبوره دنبال یکمقدار حرفهائی بره که‌تا حالا نزده ؟**

میگویم :

– حالا هم من واو نمیخواهیم، باهم مصاحبه کنیم ، بلکه میخواهم مثل همان دوتا دوست که گفتی باهم حرف بزنیم . واقعا فکرکن که‌اصلا مصا بهای درکار نیست، می‌خندد و جاذبرکی میگوید:

– شما روزنامه نگارها همیشه همین را میگوئید :

بهش میگویم .

– اگر یادت باشه ، چند سال پیش بهنگام تهیه فیلم خدا حافظ تهران دیدمت . او نموقع گفتی که دلم میخواهد تو سینمائی فعالیت کنم که برای آن یك فرد موثر ولایق باشم ، مثل اینکه حالا بآرزویت رسیده‌ای‌دستش را روی پایش میزند و سیگاری‌روشن میکند ومیگوید :

– ای بابا، طبیعت‌بشربه‌جوریه که همیشه میخواهد بهتر از این که هست باشد . من هنوز هم فکر میکنم که در کارم نواقصی هست که باید بازهم فعالیت‌کنم.

بقیه در صفحه ۲۷



دوره تازه‌ی «فیلم و هنر» را به مدیر اندیشمند آن آقای عبدالمجید رمضانی و همچنین به م - صفار عزیز و نویسندگان آن گرامینامه تبریك می‌گویم و موفقیت های هرچه بیشتری را برای مجله‌ای که بهمت‌عده‌ای ازجوانان دوباره روی‌پای خودایستاده ومیخواهد که مدافع سخت کوش سینمای پاك و پیشروی ایران باشد ، آرزو می کنم.

محمدعلی فردین

دومین قسمت گفتگوی امیر دانش با فریدون گیلانی منتقد و روزنامه نگار معروف

فریدون گیلانی:

باید بصورت تعاونی فیلم تهیه شود



تهیه کننده نباید از استقبال تماشاچی سوءاستفاده کند!

● **آقای گیلانی ادامه بدهید.**

– از آنجاکه هنر سینمای این ملک در کنترل عده‌ای تهیه کننده خصوصی است، این پدیده جدید فرهنگی بیش از هنرهای دیگر گرفتار دو مسئله بنیادی سرمایه‌داری و روش و اخلاق بورژوازی است، که هردو را توضیح میدهم:

همیشه قدرت فردی سد راه خلاقیت و آزادی حرکت هنر است. یعنی اینکه حتی اگر تهیه کننده موفق بشود که ابعاد و حرکات تازه‌ای به هنر بدهد در برآورد نهایی به سود خود عمل کرده است.

نتیجه اینکه هنری به مردم میدهد که اولا بیش از حد لوکس باشد و فاصله‌اش را همیشه با درون مردم حفظ کند ثانیا بتواند آنها را با سلیقه خود وفق دهد.

ولی در مورد سینمای ایران می‌بینیم که حتی تهیه کننده در این سطح هم که می‌گویم نیست. یعنی حتی به این فکر هم نیفتاده که هنر و صنعت سینما را در **معیارهای طبقه خودش رشد بدهد.** بنابراین صرفا بفکر گیشه و پول زیادتر **است**.

این تهیه کنندگان برای مقابله با هر گونه خطر احتمالی دست به ایجاد تشکیلاتی زده‌اند که زیر نام غیرقانونی «اتحادیه تهیه کنندگان فیلم ایرانی» بکار خود ادامه میدهند.

چرا که برابر قانون کار فقط به مجموعه‌ای که از دو یا چند سندیکا تشکیل شده باشد اتحادیه میگویند. یا ممکن است نام را اتحادیه بر مجمعی بگذارد که از نظر قانون بر دو قدرت یک سندیکا را داشته باشد. درحالیکه می‌بینیم تهیه کننده ایرانی از نام قانونی اتحادیه بطرز ماهرانه‌ای، غیر قانونی استفاده یا اگر موافق باشید بگوئیم «سوءاستفاده» میکنند.

این گروه آنچنان جای پای محکمی برای خود ساخته که حتی می‌بینیم وقتی گروهی روشنفکر پیشنهاد میکنند که سندیکای هنرمندان فیلم ایرانی برای قدرت گرفتن به چند سندیکا و بعد یک اتحادیه تبدیل شود، عملا عوامل خودرا برای درهم شکستن این فکر نو بکار می‌گیرد. که شاهد بوده‌ایم چگونه با زیرکی جلسه بحث و گفتگوی سندیکای هنرمندان را بهم ریختند که خوشبختانه کارگر نیفتاد و آنچه باید بشود، شد.

واضح است که برای تهیه کنندگان سینما مفید نیست که اتحادیه‌ای از کارمندان سینما تشکیل بشود، چرا که در این

معنای واقعی هنر را عده‌ای درک نکرده‌اند

صورت اولا اتحادیه تهیه کنندگان خود بخود باطل میشود و ثانیا ناگزیر خواهد بود در حد دیگران و بعنوان یک سندیکا، عضو این اتحادیه جدید شود.

● **فکر می‌کنید با بوجود آمدن این اتحادیه مشکلات حل خواهد شد؟**

– اگر در تصمیم تازه دوستانم خللی ایجاد نکند، باید بگویم که متاسفانه تهیه کنندگان همیشه با چهره‌ای دیگر و لباسی متفاوت نفوذ خودرا اعمال می‌کنند. یعنی اینکه چون سرمایه که ماده اولیه کار است، در دست تهیه کنندگان است. همیشه میتوانند قدرت خود را در راههای بکر و تازه‌تری برای خوردن حق سینماگران ایران بکار اندازند.

● **در مورد مردم چه می‌گوئید؟**

بقیه در صفحه ۴۰









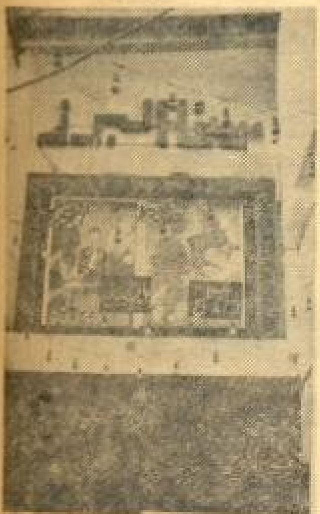
۲ فیلم با یك بلیط..!



مشتریان سینماهای دوفیلمه چه کسانی هستند؟

□ میدانم که اگر بگویم این خیابان لالهزار ، بخصوص لالهزار کهنه ریشه در کودکیهای من دارد. شاید برای خیلی ها عجیب نباشد، چرا که ریشه در کودکیهای خودشان هم دارد. اما لالهزار برای من ، هنوز که سنی از من گذشته است پررمز وراز است .

آن سالهای کودکی یا بهتر بگویم آن سالهای نوجوانی میرفتم دبیرستان خاقانی که هنوز جایش خیابان شاه آباد است. هر وقت که فرصتی بدست میامد از کلاس و مدرسه در میرفتم و مثل اینکه جای دیگری نداشتیم جز لالهزار . یکسره از اینجا سر در میاوردیم. وتوی این خیابان آنموقع صبح ، ار گشت زدن در خیابان گذشته هیچ جایی نداشتیم جز سینمای «دو فیلمه» ! و معمولا سینما البرز . سینمایی که از ساعت هشت ونیم صبح شروع بکار میکرد ومیکند، و یکسره تادوازده شب با دو فیلم جدا از هم ... هنوز هم هروقت که گذرم به این خیابان میافتد یك حسی مرا میکشاند بپشت بهترین سینماالبرز باپشت گیشه سینماهای کوچه ملی . هنوز بایدبایستم ونگاه کنم که چه فیلمهائی روی پرده هست . وهنوز هم اگر وقتش باشد دوست دارم مدتی دور وبر سینما پرسه بزنم و به آدمها نگاه کنم ، آدمهایی که از همه نوع و تیپی هستند، واغلب مردانه. پیرمردها جوانتر ها بچه ها . پسرهای منحرف . شاگردمدرسه های فراری وبالاخره رهگذرها. و همین ها هستند که مشتریان سینما های دو فیلمه را تشکیل میدهند، سینماهایی که برای نخستین بار پس از سالها نزدیکی با آنها میخواهم دربارهشان چیزی بنویسم .



فروش سینماها

■ اول ببینیم این سینماها چطور شد که بوجود آمد. همانطور که اغلب میدانید . وشنیدهاید. یا اگر سنتان اقتضا کند دیدهاید. لالهزار سالها پیش معتبرترین خیابان تهران بود . و بهمین جهت بزرگترین تفریحگاههای آن روز تهران که تاتر بود وبعدهم سینما در همین خیابان شروع بکار کردند. وسینما های این خیابان از نخستین سینما هایی است که در ایران کارشانرا آغاز کردند .

اما بعد که لالهزار ارزش های اشرافی خودرا ازدستدادوبعبارتی شلوغ شد. طبعا سینماهایش هم آنحالت خوش محل بودن خود را از دست دادند . وهمین عامل باعث شد که برای بقا بفکرچارهای باشند چارهای در حد مشتری و مشتریان لاله زار مردمانی بودند با توقع ووقتآزاد بسیاره اما بنیه مالی ضعیف . پس سینماها بادوفیلم در یك سانس بخوبی میتوانستند خود را برپا نگهدارند . سینماها فیلمهای قدیمی را به قیمتهای ارزان برای نمایش میگیرند وطبعا ضرری متوجهشان نخواهد بود اگر که دو فیلم به نمایش بگذارندبا دوتومان.

متذکر شوم نمایش دو فیلم در یك سانس کار عجیب ومنحصر بفردی نیست . در امریکا واغلب کشورهای اروپایی فراوانند سینما هایی که با سیستم دو فیلم کار میکنند واین نه تنها کار غلطی نیست چه بسا که بسیار جالب نیز هست . مدیران سینماها برای توجیه این کارشان که چطور در برابر سینماهای چهار تومانی که فقط یك فیلم به نمایش میگذارند میگویند که : سینماهای بالای شهر، معمولا فیلمهای گرانقیمتی را آنهم به طور اختصاصی بهنمایش میگذارند. والبته خرج متفرقهشان هم زیاد است . اما ما در این سینماها از فیلمهای ارزان استفاده میکنیم



کارگردانی که کنترلچی سینمای دوفیلمه بود!

در آمریکا هم سینمای «دوفیلمه» وجود دارد!

رپرتاژ هفته

از: ناوی

وخرج‌مان هم کنتراست . بنابراین بعید نیست اگر که ما متضرر نشویم .

ویك عامل دیگر برای تفسیر این پر فروش بودن ساعات طولانی نمایش است وآزاد بودن حضور تماشاگر در سالن . یعنی دربهای سالن نمایش همیشه بروی تماشاچی باز است . از هر کجا ی فیلم که دلش بخواهد میتواند ببیند. وهر چند ساعت که مایل باشد میتواند بنشیند . یا حتی فرآوانند بیکاره هایی که سینما های دوفیلم خوابگاهشان است . وقتی سینماباز میشود. با یك بلیط پانزده ریالی داخل میشوند و هر چند ساعت که مایل باشند اگر بتوانند سرو صدای‌صندلیهای سخت چوبی را تحمل کنند. روی یك صندلی میخوابند . همین رفت وآمد آزاد باعث میشود که همیشه‌سالن دریك حد متعارفی پرباشد . من هیچوقت بیاد ندارم در عرض این سالها ، که سالن سینما البرز یا نادر را خالی دیده باشم. مدیر سینما نادر میگوید در هفته‌اول معمولا سالن پراز تماشاچی است. ودر هفته دوم هم فراوان دیده‌شده که سالن پرباشد . اما هیچوقت خالی نبوده است .

پس می‌بینیم که‌تماشاگران‌سینمای دوفیلمه همیشه ثابت‌اند. ونوع خاصی از تماشاگر هم هستند.



تماشاچی‌ها

□ این نوع‌خاص تماشاگرواقعا دیدنی است . چرا که گفتم تیپ عجیب و متنوعی است . دسته اول میایند برای وقت کشی . دسته دوم از ناچاری میایند . دسته سوم را بی‌هدفی میکشاند . ودسته چهارم به دلایلی خاص بجز دیدن فیلم در سالن حاضر میشوند. مقاصدی‌که فقط در این‌سینما های دو فیلمه‌میتوان به آنهادست یافت

دسته اول بیکاره‌ها هستند. منتظرها ، آنهایی که قراری دارند تا چند ساعت دیگرو نمیدانند که با پول ناچیزشان کجا میتوانند منتظربمانند . پس سالن گرم‌سینما جای مناسبی است در ضمن‌سرگرم هم میشوند وطول زمان را احساس نمیکنند .

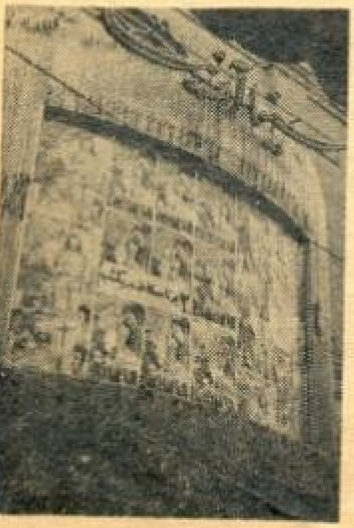
دسته دوم ، زده‌اندبیرون‌برای باصطلاح تفریح کردن واغلبشان شهرستانی هستند و تابلد . پس به ناچار سرازیر میشوند درا ین سینماها وبا ارزان‌ترین قیمت دو فیلم را تماشا میکنند .

دسته سوم که اغلبشان همان شاگرد مدرسه های فراری هستند، بی‌هدف‌اند. راه افتاده‌اند توی خیابان و نمیدانند که چه بکنندو همین سرگردانی آنها را میکشاند توی سینمای البرز یا آزیتا‌یا..

اما دسته چهارم که بیشتر این سینماها برای‌شان جنبه محل کار دارد تا تفریحگاه گفتم‌آنهایی‌هستند که بدنبال مقاصدی خاص‌اند. مقاصدی غیر متعارف که دست‌یابی به‌انها برخلاف شئون‌ومقررات‌عمومی است و احتیاج دارد به محلی‌بدور از جنجال وچه بهتر که تاریك باشد و اطرافیان هم‌مشغول‌به‌کاری دیگر که همان تماشا کردن فیلم باشد . این عده که بهترین دسته تماشاچی برای این سینماهاهستند معمولا مدت زمان طولانی در سالن نمی‌مانند چرا که تا حریف را جستند خیلی زود بهمراهش راهی میشوند . واگر نه ناامید و بدنبال طعمه‌ای دیگر در سالنی‌دیگر خارج میگردند برای این گروه خاص که پول میدهند وخیلی‌زود میروند . تنها چیزی که مطرح نیست همان فیلمی استکه برپرده میرقصد .

همین‌ها که نوشتم باعث‌میشود که سینمای دو فیلم وضعی خاص داشته باشد جدا از دیگر سینماهای تهران والبته شایدبی‌مورد نباشد

بقیه در صفحه ۲۲





پته روی آب!



از : فواد فاروقی

سنفونی غم‌انگیز

توی یکی از پارکهای بلژیك ، مجسمه «یوهان اشتراوس» را با وقار و شخصیت هرچه تمامترقرار داده‌اند و جماعت معتقدند که هر گاه دختری باکره (البته نه با «کره!») از جلوی روی موسیقیدان بزرگ بگذرد ، یوهان طبعی پیدا می‌کندبرای خلق آثار ارزنده .

شایع است‌که یوهان تا دو سه سال پیش هیچ آهنگی نساخت و البته‌گناه‌به گردن‌راوی ودخترانی که‌ازمقابل مجسمه می‌گذشتند .

هنرشناسان گهرشناس! شور کردند و پس از جلسات متعدد به این نتیجه رسیدند که آهنگساز بزرگی چون یوهان اشتراوس نباید خاموش بماند و ویلونش بی‌صدا . آمدند و به این آهنگساز بزرگ جهان پیشنهاد کردند هر گاه «ناباکره»ها ! از روبرویت رد شدند آهنگ بساز .

یوهان پذیرفت و هنگامی‌که «ماریا اشنایدر» ستاره جنجالی فیلم «آخرین تانگو در پاریس»از برابرش گذشت ، ذوق سازندگیش گل کرد و آهنگی ساخت به نام «سنفونی چلوار پاره..!» بااین تفاصیل هیچ بعید بنظر نمیرسد، حضور چند تن از ستارگان سکسی سینمای ایران ، علاوه بردمیدن روح براین مجسمه بی روح ، آنرا هم براه بیندازد !!

فی‌الواقع سیاه شده‌ایم

دوستان قربانشان به آسمان رفته است که : - سیاه بازی ،این هنرنمایشی سنتی از بین رفتـه‌و دیگر سیاهان را برصحنه تئاتر نخواهیم دید .

این موجب نگرانی است ، هر گاه که چیز تازه‌یی روی کار می آید ، کهنه از میدان بدرمیرود. این قانونی است که تاکنون در آن هیچگونه تردیدی بوجود نیامده است . برای نمونه با آمدن ظروف پلاستیکی و نشکن ، سازندگان ظرفهای چینی ، نانشان آجر شده است و من نگرانی داشتم که نکند سیاه های تئاتر دیگر روز خوش بخود نبینند و نانی در سفره‌شان

مدتی اندیشیدم و آخر به این نتیجه رسیدم که سیاه بازی تنها هنری است‌که زایل نمیشود !آخر ماخوب یاد گرفته‌ییم‌چگونه همدیگر را سیاه کنیم ! فیلم بد می‌سازیم و بعنوان فیلم هنری قالبش می کنیم ،مزخرف می‌گوییم واسمش‌را گذاریم شعر ناب نقدسینمایی نمی دانیم چیست ولی میشویم منقد سینمایی ...

حرف آخر آنکه براستی با این ادبیات وهنر سیاه شده‌ایم و خبر نداریم !

لولوخورد!

«... دیگه یارت نمی‌شم ، ممه رو لولو خورده» نقل از یکی از ترانه‌های فیلمهای فارسی .

یاری که به قول شاعر «ممه» نداشته باشد ، یا باسخاوت در اختیار لولو گذاشته باشد : بدون بروبرگرد بشرد عمه‌اش می‌خورد !

هنگامی که داشتم این مطلب را می نوشتم ، یکی از دوستان مجلـه گراوری از«نوش‌آفرین» روبروی من گذاشت که نگاه کن و حظ‌ببر!

دیدم و از اینکه «لولو» بـه سلامت این تازه رسیده سینمای ایران چندان لطمه‌یی نزده است احساس خاصی بمن دست داد و آرزوئی که ایکاش نصف وظائف لولو به عهده این نگارنده حقیـر محول میشد ! امید است که خاك این خبر را برای لولو نبرد .

ماجرای بوسه قنبری

اگر اشتباه نکنم ، ده دوازده سال پیش از «حمید قنبری» پرسیدند .

- بوسه از سر خوب است یاز پا !

«قنبری» جوا بداد :

- خیرالامور اوسطها !

دو هفتـه پیش بـه دعـوت سندیکای هنرمندان رفته بودم به تالار موزه برای اینکه ناظر باشم ، به فعالیت‌انتخاباتی هنرمندانه‌شان که‌متوسلانی حرفها‌یزد واشاره‌یی به جای خالی قنبری کرد .

خیلی دلم میخواست قنبری‌هم آنجا بود و گفته‌اش را برای من و امثالهم تفسیر می‌کرد تاپته‌اش - احیانا !روی آب میریخت!

مواظب محلل باش

برخی از مجلات نوشته‌اند که منوچهر وثوق پس از دوبارمتارکه با همسرش تصمیم دارد بازرجوع کند و زندگی سعادتمندانه‌یی - مثل گذشته - را از سربگیرد :

انشاءالله این خبر درست است اما منوچهرخان باید بیاد داشته باشد که یك بار دیگر طلاق کاررا به جایی می‌کشاند که نصرت‌کریمی نوعی از آن را در فیلم «محلل» نمایش داد !

مسابقه!

درمحافل هنرمندانه، حرفهایی زده میشود که در نوع خودجالب است ، از جمله اینکه یکی از صاحبان هنر ! می‌گفت :

- قطاری عاشق کوهی بلندشد هی دورش می‌گردید و خیلی متاسف بود چرا تونلی پیدا نمی شودبرای چندلحظه‌یی استراحت!

بادلدادگی هایی که در محافل هنری وجود دارد ، لطفا تعین فرمایید قطار عاشق و کوه معشوق را

کسانی‌که پاسخ صحیح‌بدهند جایزه خود را از همان کوه وهمان قطار دریافت دارند .

سام پکین پا

...مردی ثابت در سرزمینی متغیر...!



اورا شاعر خشونت و استاد در تکنیك سینما دانسته‌اند ، او را مرثیه‌سرای غرب وحشی ومردان کلاهدار کابوی بحساب آورده‌اند و بالاخره ازوی بعنوان مبلغ سر سخت‌افکار فاشیستی نام برده‌اند ...

بدور از همه‌ی این نقیضه‌گوئی ها - که هر هنرمند واقعی در زمان آفرینش هنری اش با آن روبروست - در حال حاضر هر کدام‌از موافقین ومخالفین آثارش در یك عقیده متفق‌القولند و آن اینکه «سام پکین‌پا» یك «سینماگر» است و برای خیلی‌ها همین عنوان کافیست .

نام پکین‌پا پس از اولین نمایش«این گروه خشن»در ۱۹۶۹ بر سر زبانها‌افتاد. این سرخپوست زاده ، سالها در تئاتر به مشاغل مختلفی‌روی آورد و چندی نیز بعنوان بازیگر تئاتر در آلبوکرك فعالیت‌داشت‌و در همان زمان موفق بساختن چند فیلم کوتاه گردید . پس از آن به تلویزیون رفت و کارش را در مقام سناریست سریال های تلویزیونی آغاز کرد و در سناریونویسی به اشتهار زیادی دست یافت و باز هم از راه سناریو نویسی بود که به دنیای سینما پا نهاد.

اولین فیلم بلند او با نام «همراهان سر سخت» زیر نفوذ‌مستقیم کارگزاران و تهیه کنندگان هالیوود ساخته شد . این فیلمی است عادی و معمولی که بجز چند لحظه‌ی کوتاه و چند دیالوگ گذرا چیز دیگری از پکین‌پا ندارد.

در این فیلم «برایان کیت»گاهٔ دوستان نزدیك پکین‌پا بشمار میرود بازی داشت و تنها وجود او بود که باعث‌شد پکین‌پا کاراین فیلم را تابه آخر ادامه دهد.

ارائه‌ی «خشونت» که بعدها در کار پکین‌پا سیر تکاملی غریبی پیمود و باوج واقعیت گرالی رسید در اواخر «همراهان سر سخت» نمود های جسته‌و گریخته‌ای داشت و حتی در بعضی دقایق افت هائی نیزبچشم می‌آمد و بازی آکتریس قدیمی هالیوود «مورین اوهارا» که از ستارگان محبوب استاد فقید سینما «جان فورد» بود . در این فیلم بنقش‌یك زن کافه ، بشدت نچسب وتوی‌ذوق زننده بود (مورین اوهارا در این فیلم ازطرف کمپانی وارنر به پکین پا تحمیل شده بود) وگو اینکه از حیث فیزیك و واکنش‌های ظاهری می - توانست یك «زن تمام عیار پکین پائی» باشد ، اما توفیقی از این لحاظ نداشت .

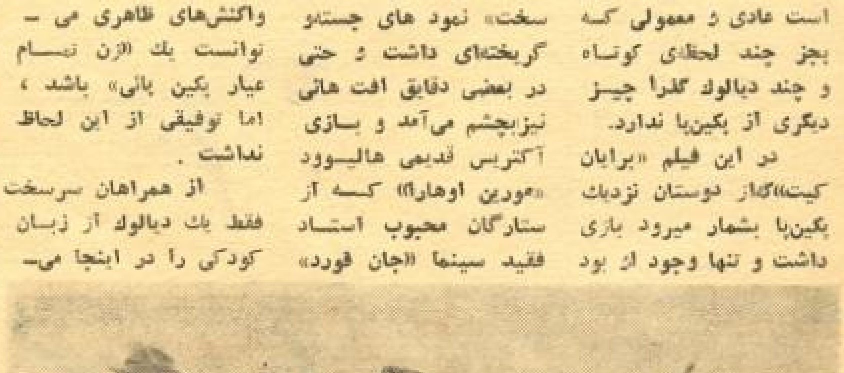
از همراهان سرسخت فقط یك دیالوگ از زبان کودکی را در اینجا می-آوریم که خود شاخص و شروع بیانی است که پکین‌پا در فیلمهای بعدیش ، آنرا هر چه بیشتر تعمیم داده است : هنگامیکه رقاصه با پسر کوچکش به کلیسا میروند ، زن های‌باصطلاح مومنه وپاکدامن شروع به پچ وپچ می‌کنند و بعوبیراه می‌گویند که یك رقاصه‌ی بدکاره چرا بایستی پایش را به کلیسا بگذارد . پسر کوچك که متوجه حرفها شده ، رو بمادرش می‌کند و می‌گوید :

«امامان ! اگه اینا میخوان‌برن‌بهشت ، بهتره من و تو بریم جهنم .»

پس از این فیلم پکین‌پا با تهیه کنندگان بخاطر دخالتهای بسیار آنها در امر تهیه‌ی فیلم مدتی را به کنکاش‌گذراند و در سال ۱۹۶۲ وی موفق بساختن دومین فیلمش با نام «جدال در بعد ازظهر» گردید. پکین‌پا با این فیلم نظرهای بسیاری رابسمت خود معطوف کرد و درواقع اساس و بنیان سبکی را ریخت که امروزه بنام «سبك‌پکین پا» کاملاشناخته شده است .

به بازی گرفتن «جوئل مك‌کری» و «راندلف‌اسکات» ، دو آکتور کهنه‌کار ومشهور

بقیه در صفحه ۳۰



☐ این گروه خشن

سر گذشت حقیقی خانم «ز»: **من آرزو داشتم مثل**

توصیه می کنیم تمام دختران جوانی که عشق هنرپیشگی در سر دارند این ماجرای دردآلود را بخوانند



فیلم و هنر :
روزی که خانم «ز» به دفتر مجله آمد و سرگذشت و عکسهایش را در اختیار ما قرار داد، بسی متاسف شدیم، زیرا یك عده شیاد که هیچگونه بستگی و وابستگی به جامعه هنری و سندیکای هنرمندان ندارند ، چنین باآبرو و حیثیت خانواده‌ها بازی می‌کنند . مااین سرگذشت را چند هفته در مجله دنبال می‌کنیم و امیدواریم پدرها و مادر هایی‌که به سلامت جسم ، روان واندیشه دختران جوانشان علاقمندند بامطالعه این سرگذشت ، بادقتی‌بیشتر به‌استعداد های هنری فرزندان خود نگاه کنند

خانم «ز» در آغاز حرفش میگوید :
به من گفتند :
ــ برای هنرمند شدن ، ازصفر باید آغاز کرد و من از صفر شروع کردم ، امابه جای آنکه‌به سینماگران راستین و با وجدان رجوع کنم در دام چند شیاد زن‌باره گرفتار آمدم ...
... اکنون من یك زن هفده ساله‌ام که رازهای اندامم را باسیاری ازدام گسترده‌های بی‌هنر درمیان نهاده‌ام.من‌سرگذشت و عکسهایم را باین خاطر در اختیار مجله «فیلم و هنر» قرار داده‌ام ، تادختران سیزده چهارده ساله‌یی که قلبشان از عشق سینما سرشار است ، بیگدار به آب نزنند و چون من درعنفوان جوانی ، زنی سرخورد ونومید نگردند .

ملاقات اول

بیش از آنکه خودش بدرون اتاق بیاید ، سایه‌اش برزمین گسترده شد ، سایه یك‌زن بلند بالا وماکسی پوش. نگاهم از روی سایه‌اش گذشت و به اومتوجه‌شد.به زنی که زیر پالتوی بلند و سیاهرنگش ، دامنی کوتاه بتن کرده بود .
بی آنکه حرفی بزند ، با آرامش هرچه تمامتر کنارمیزم آمد و گفت :
ــ آقای سردبیر شمایین ؟
ــ خیر : هنوز نیومدن .
پالتویش را از تنش درآورد و روی صندلی کنار میزم گذاشت .
ــ خب آقای سردبیر کی می‌آن ؟
ــ تا یه ساعت دیگه حتما پیداشون میشه .
نگاهی به ساعتش انداخت و بابی‌حوصلگی روی صندلی نشست ، پرسیدم :
ــ اگه مطلبی دارین لطف کنین من اونو به آقای سردبیر میدم .
از جیب پالتویش چند برگ کاغذ تاشده در آورد :
ــ این مطلب منه ...

«فروزان» مشهور شوم ولی...

کاغذها را از او گرفتم :

ــ حتماًنقد سینماییه ؟

با ناراحتی جواب داد:

ــ نه ... سرگذشت منه . سرگذشت زن هفده ساله‌ایکه به خاطر سینما تباه شده ... روزیکه من به سینما اومدم یك دختر تازه سال بودم ولی حالا ... یه‌زن دستمالی شده‌ام ... یه زن که در اولین سالهای جوانیش با‌مفهوم شکست ، جهایت،پستی و ... بخوبی آشنا شده ... سینما نه تنها دخترگی منو از بین برد . بلکه قلبمو شکست .. خردوپایمالم کرد ومنی که حالاروبروتون نشستم یه زن بی‌قلب هستم ...

نگاهی به کاغذ هاانداختم ، از هر صفحه چند سطری را خواندم ، باخطی بچگانه و نابخته مطالبی برکاغذها نوشته شده بود ، مطالبی‌که هریك از فجایعی حکایت می‌کرد که عده‌یی با آلودن نام «هنر» به انجامشان مبادرت می‌ورزند .

به اوگفتم :

ــ بسیار خوب ، من‌این مطالبو‌به سردبیر مجله میدم. شما می‌تونین فردا عصر به دفتر مجله تشریف بیارین .

فقط گفت :

ــ متشکرم !

و از اتاقم خارج شد.

وقتی که «م‍ــصفار» آمد ، کاغذهایی را که خانم «ز» دراختیارم قرار داده بود باو دادم . «صفار» با دقت آنها را مطالعه کرد . از اینکه یك زن‌بااین‌سن‌وسال کم . تا بدین‌اندازه دچار رنج شده است به شدت ناراحت شد :

ــ فوانیعان این کاغذها را من نگه‌میدارم . وقتی که آمد به حرف بکشونش... این مطلب می‌تونه خیلی از دخترا رو روشن کنه که بجای رفتن پیش آدمهای دور از انصاف بــه هنرمندان راستین مراجعه کنن تادچار چنین‌دردسرها و آبروــ ریزیها نشن .

ملاقات دوم

روز بعد ، خانم «ز» بازهم به دفتر مجله آمد :

ــ عکسامو آوردم تااگه خواستین سرگذشتمو چاپ کنین صفحه‌تون خشك نباشه و درضمن خوانندگان مجله‌تون فکــر نکنن قصه‌پردازی کردین .

عکسهایش را گرفتم :

ــ قرارمون براین شده که شما اونچه که نوشتین برامون بازگو کنین البته باشرح جزئیات ، ما می‌خواهیم سرگذشت‌شما روبه تفصیل درمجله چاپ کنیم .

خوشحال شد . انگاری از مدتهاپیش می‌خواست حرفــ هایش را برای‌کسی بگوید . اما این مجال و موقعیت را به دست نمی‌آورد . باآنکه همه‌حرفهایش رابا نثری پر اشتباه و بی‌پروا نوشته‌بود . هنگام سخن گفتن ــ گه‌گاه دچار شرم میشد :

ــ سیزده سالم بود اما‌اندامم به‌اندازه اندام‌یه‌دختر هیجده‌ساله رشد کرده بود . هرکس از پدرومادرم سن‌وسالم را می‌پرسید ، از پاسخ اونا دچار تعجب‌می‌شدند و بعضی‌ها اصلا باورنمی‌کردن

گروهی ازسینماگران برای اینکه این دختر را هنرپیشه کنند او را فریب دادند..!

دراین موقع ، عشق من به سینما بــه اوج رسید . می‌خــواستم هنرمند ترین ستاره سینما بشم . همه ازعشق بزرگم به سینما آگاه بودن ، همه می‌گفتن بالاخره روزی من ، هنرپیشه می‌شم. ازوقتی که‌خیلی‌کوچك بودم ادای هنرپیشه‌ها رو درمی‌آوردم‌و چون کار پدرم اندکی به سینما و تئاتربستگی داشت ، بااو به تئاتر می‌رفتم و همپای رقاصه‌ها می‌رقصیدم ، جالب اینجا بود که رقص من سه‌چهار ساله بیشتر توجه مردمو جلب می‌کرد تا رقص رقاصه‌ها . اصلا اعجوبه‌یی بودم ، وقتی که پدر و مادرم باهم قهر می‌کردن ، من‌اونا را باهم آشتی‌میدادم . توی خونه ، توی مدرسه منو دوس داشتن و همه‌به آتیه‌ی هنریم باخوشبینی نگاه میکردن . وقتی که سیزده‌سالم شد، عشق سینما پاك دیوانه‌ام کرد ، یه روز توی روزنومه یه آگهی دیدم ، توی آگهی‌نوشته بود: «به‌چند دوشیزه و بانوی زیبا برای شرکت در فیلمهای تبلیغاتی نیاز است.» نمیدونین چقدر خوشحال شدم ، فورا به طرف تلفن رفتم و شماره موسسه تبلیغاتی رو گرفتم . خدا خدا میکردم که این موسسه تبلیغاتی مثل دیگر استودیو هــا و موسسه‌ها وقتی که می‌شنون سیزده سال دارم جواب‌منفی بهم ندن. تلفن چند دفعه زنگ زد بعدصدای مردی روشنیدم مشخصاتمو گفتم ، دعوتم کرد به موســه‌اش ، موضوع رو بامادرم درمیون گذاشتم و روز بعد بامادرم و پسر عموم به موسسه تبلیغاتــی رفتم . قبل از اونکه وارد دفتر تهیه کننده فیلم‌های تبلیغاتی بشم‌به‌بهانه‌یی به توالت رفتم ودامنم راچند سانتیمتر کوتاه تر کردم! میخواستم سکسی‌تر وتودل‌بروتر به‌نظر بیام .نمیدونستم بااین کارم دارم اولین آجر خونه بدبختی خودمو کار میذارم.

یادآوری خاطرات گذشته ، خانم «ز»را شدیدا متاثــر کرد، چند قطره اشك‌از چنگال مژگان بلندش گریخت وروی گونه‌هایش پخش شد باآنکه میخواست همه اسرار زنــدگیش را برملا سازد. باآنکه می‌خواست زدنش راازندان تاثــر وغم رهایی‌بخشد موفق‌نمیشد. گریه‌میکرد و بی‌دریغ اشك می‌ریخت.

زنگ کنار میزم را فشردم و یك لیوان آب برای او سفارش دادم . پس از چند دقیقه خانم «ز» اندکی براعصابش مسلط شد و گفت:

ــ نمی‌تونم حرف بزنم..خواهش میکنم ازروی مطلبی‌که نوشتم زندگیمو تنظیم کنین، اگه اشتباه داره اصلاح کنین .

ــ اگه چند دقیقه‌یی استراحت کنین مسلما می‌تونین دنباله سرگذشتتونو بگین . اثر حرفاتون بیشتر از نوشته‌تونه .

دیگر حرفی نزد ، من پذیرش پیشنهادم را در چهره‌اش

بقیه در صفحه ۳۲

هیجان،
هیجان یا سکوت

مسعود سلطانی

دراین‌بحث و مباحث بعدی ، از مکتب پیشرو که این‌روزها سخت در حال شکل‌گیری و نشو و نماست دراحد توان وجرات، تحلیلی جامعه شناسانه بعمل میآید .

در دهه‌ی اخیر، سینما تابحدی واقعیت گرایی راپذیرفت وراه خودرا درقالب مکتبی‌مردمی وعقلائی باتکاءبه ویژگیهای فرهنگی پویا (دینامیك) و پربار اجتماعی و نماد های ماندنی یافت . چنین مکتبی بافیلم «قیصر» تولد یافته و تا بامروزنیمه بالغ شده است ، کمتر سینماگر آفرینش کار امروزین است که بااین فیلم و محتوای آن که سرسختی فرد و همبستگی وصف ناشدنی او به زندگی تا بحد نیستی است، آشنا نباشد .

دراین افق فکری در یکسو آدمهای درگیر ، شکلی‌انسانی و معصوم ودربعددیگر رها شده و عصیان زده دارند ، پیوند این دوبعد سبب اعتلای منطق و فلسفه زیست وعقیم نماندن رفتارشان میشود .

نخستین صفت بارز این آدمها آنست که به شیوه آدمهای راستین تاریخ یوغی را نپذیرفته و در ژرفای تلاش خویش به فردیتی‌گران دست می‌یابند. اهمیت واقعی چنین مکتبی‌خلاقیتی است که‌کنش آدمها را نه‌باالهام از شیوه وتاکتیك های‌فرمالیستی بلکه در سطحی نزدیك به فرهنگ طبقاتی میشناساند .

شکل وخوی آدمها در نخستین دوره‌ی تکامل این مکتب از روندی عاطفی ناشی میشد ولی در انجام شخصیت های نمونه (تیپ‌ها) به‌دنبایی فراسوی مسائل عاطفی در احیطه‌ی هستی راه می‌یابند .

یکی از آثاری که روشنگر این ادعاست «خاك کیمیائی» است که پیوستگی آدمهایش در قالب واحدت رفتار قشری یا گروهی و نظام فرهنگی ویژه‌ی آنان استوار است ، رویهمرفته تا به اینجا تمامی عناصر ایـن مکتب از قیصر تا به خاك با ساختی متشکل از عناصر زیر بنائی غنی بـدعت گذاروپیشرو (پیشرو باالهام از نظریه‌ی «شومپیتر» متشکل از افرادی است که درنوآوری قدرت و تحمل‌خطر ــ ریسك دارند) بوده‌اند .

شکل تقلیدی بعضی ازآدمها از این‌مکتب تا بحدی سست ومی‌مایه است ، به ویژه به‌لحاظ کاربرد اصول فرهنگی ساکن ولایتغیر (استتیك) .

دراین زمینه رجوع میدهیم به‌فیلم‌هایی نظیر «طوقی» ویکی دوفیلم بلند و کوتاه از فیلم‌سازی صدالبته پرطمطراق که تاحد دانش وآگاهی این قلم ازآن سخن رفت و ببهانه‌ی :

«روکناری گیرگر سیر جهانت‌آرزوست ـ کس در اثنای شناکی سیر دریا می‌کند ، سکوت اختیار می‌کنیم . در ایـن شیوه فیلمساز از فرمی ساده توام بابیانی هم‌شکل باآن‌باآگهی و آمیزش آن باواقعیت‌اجتماعی بهره می‌جوید، حرکت همانند عناصر متشکله فیلم به نحویست که همین عناصر زاینده‌ی‌نوآوری وپویایی هستند ، بهره‌کشی انسان‌از انسان، پایمردی دراعتقاد به نمودهای هستی نظیر مذهب ، سنت و ... عناصری هستند که درساخت وبنیان این مکتب مطرح‌اند .

در «خاك» نمودهای هستی مورد بحث در شکلی مادی ، در سکون ودر عصیان نمایان بود ، قهرمان در واپسین لحظات حیات با عشقی که‌به‌هستی داشت به‌جانبازی پارسایانه‌ای تـن میداد . دراین طرز تفکر علقه‌های عاطفی در بنیان وشالوده‌ی هستی آدمها نقشی بسزا داشته و سعی فیلمساز به بهره جویی از نیروی خارق‌العاده القاء مفاهیم به تماشاگر است که ذات هنر رئالیستی را تشکیل میدهد ، باین لحاظ‌تا حدامکان از تمثیـل که به برداشتی استتیك میانجامد دوری می‌جویـد ، قهرمان هـا آدمهایی هستند سخت کوش و پرتوان از قشرهای‌پائین اجتماع که تاب تحمل ترکتازی‌دم افزون زورگو رانداشته و باخشونتی که به برداشتی استتیك میانجامد دوری می‌جوید ، قهرمان ها سربه عصیان برمیدارند.

شیوه گرینش شخصیت‌ها بنحویست که با مردم علقه های



☐ قیصر (مسعود کیمیائی)

سنتی ودیرپا داشته ودرحد دانش فیلمسازپیرامون مردمشناسی باآنها وابسته‌تر میباشد . پیدایش و تکامل این مکتب متاثر از نیاز زمان و واقعیات تاریخی است زیترو فیلمساز در انتخاب قصه از ادبیات متعهد و ملزم عصر یاری می‌گیرد . هسته‌ی اصلی وزیربنائی چنین قصه‌هایی حیاتی است، چنانچه فیلمساز از نماد ، تمثیل و پیوندهای دو جانبه بهره گرفته صرفا بخاطر نمودار کردن شکل زندگی و فضای زیستی آدمهاست . اینگونه روابط دراین مرحله گرایش مادی بیشتری داشته و مفهوم تجاوز تاحدی گسترده شده و آدمهای درگیر فیلم ازهوشمندی و آگاهی حسی بیشتری برخوردارند ، نظیر شخصیت صالح در «خاك» که دو بعد نمایان داشت ، بعد نخست بگونه‌ای نظیر «خود» واقعیت گرا و بعد دیگر همان «نماد» یا ترس بود .

درگیری این دو بعد ستیز و گریز این آدم را نمایانده و شکل نمائی او را قالب ریزی مینمودند. چنانچه فیلمساز ابعاد دیگر نظیر خویشاوندی وپیوند های فامیلی یا قومی ازاین قبیل را مورد تاکید قرار میداد آدمی میشد مهار شده و عاجز ، آدمی که می‌بایست تسلیم شکل تحمیلی زندگانی شود .

در اینگونه فیلم‌ها رویهمرفته قصه ترکیبی است از ضوابط معاش و نحوه‌ی سلب آنها و احتوقی که اشکال کنونی زندگانی آنرا نفی مینماید، نهایت آدمها شکل‌می‌گیرند، از قیدمعصومیت های سنتی و خودبینی رها شده ، فاجعه را آغاز میکنند ، میمیرند و یاشاید تولد می‌یابند .

هرگاه این واقعیت‌رابپذیریم که درشروع تکامل‌این مکتب القاء فکر یاشیوه‌ای خاص از زندگانی درمدنظر بود و محتوای عینی فیلم، گامی فراسوی مسائل دیگر نمی‌گذاشت ، اهمیت قصه درساخت فیلم ، بارز میشود ، ولی بمرور فیلمساز ازنیروی خود آگاهی تماشاگر از حقایق اجتماعی ، بصورت فرایندی جهت‌نفی قصه استفاده نمود و در بهره گیری از ماهیت‌تاریخی نقش آدمها ، بعنوان عوامل‌بوجود آورنده‌ی اجتماع فراتررفت و به‌نمودار کردن زندگی وتعمدی پرداخت که در شکل موجود زندگانی به افسانه می‌ماند .

دلیل چنین تصوری— شاید — بتواند بیگانگی نسبی‌ادبیات با دستاورد ها و واقعیات تاریخی باشد . چون روایت است : «اساسا ارزشهای عینی ، حوادث تاریخی را در واقعیت شان تعریف می‌کنند ...»

در مقام مثال میتوانیم‌از «یك اتفاق‌ساده» ساخته‌ی«سهراب شهید ثالث» نام ببریم . دراین فیلم آدمها بی‌هیاهو زیسته و گوئی حرفی برای بازگو کردن‌ندارند ،دیوار بدیوار باآدم هایش‌ساکت است.فیلمسازآنانرا ازقید«خود بیگانگی»می‌رهاند، ولی حجاب سکوت را از رخساره‌ی این صورتك‌ها برنمیگیرد و تابانجام جست و خیز آنانرا به تصویر می‌کشد ، احساس‌تجرد وناتوانی‌آدمها ، توام‌بانگاه‌های بی‌رمق در فضای تیره و وهم‌انگیز میخانه‌شکل‌میگیرد. فیلم‌از نقاب زمان را از چهره‌ی آدمها برمیگیرد وپیوستگی آنانرا باتاریخ میگسلد ، زیترو ارزشهای سنتی فرد را بی‌اعتبار نموده و تماشاگر را به داوری پیرامون ارزشها و شواهد عینی می‌نشاند . تنهائیازی که در همه‌ی آدمها بیك شکل بروز میکند، ضرورت جبری و گذران زندگی باآهنگی گران وملال‌آور است. شاید گویاترین فصل فیلم مربوط به‌مرگ مادر است ،ولی حتی مرگ او ، سوگ و تالمی برنمی‌انگیزد . فیلمساز بادرونمایه‌ای سخت پرتوان ، هستی را بوجهی که اسطوره است نمی‌پذیرد و آدمهایش راعاجز و سکوتشان را رها ورد عصیان آنان در گذشته می‌شناساند .

هیولای معاش، حتی کودکی معصوم رابتلاش وامیدارد ، درام‌نیست، زندگیست که‌بدینسان شکل‌گرفته واین‌همان‌کودکیست که طعمه راازدریا می‌گیرد وفاجعه می‌آفریند و در آخر کار، زمانی این فاجعه درشکل کامل خود تحقق می‌یابد که این‌همه تلاش وگریز ، کفاف دستیازی به‌تن‌پوشی کم ارزش رانمیدهد، زیترو آدمها بانگاه های خسته، تسلیم انتظار میشوند.

■ ادامه دارد



□ یك اتفاق ساده (سهراب شهید ثالث)



■ خاك (مسعود کیمیائی)

یادداشتهائی که در زیر میآید، بقصد نوشتن قصه‌ای بنام «شب جشن تولد گلاره» شروع شد، اما نمیدانم چطور شد که وقتی قلم را روی کاغذ گذاشتم، قصه پردازی از مغزم گریخت. بهرحال یادداشتهائی که در زیر میآید میتواند طرحی از یك قصه ویك واقعیت باشد. واقعیتی که در بطن آن می‌توان حرفها ودردلهای گوناگونی‌را جستجو کرد که در زندگی یکایك‌ما بنحوی رخ مینماید.

«۱»

از بس نوشته‌ام دیگر خسته شده‌ام. گاهی اوقات فکر می‌کنم اگر من اینهمه کاغذ سیاه نمی‌کردم، خودکار فروشی که باین‌دفتر ما بساط خود را چندین و چند سال است پهن کرده، چه سرنوشتی پیدا میکرد ؟!

هروقت فکر کرده‌ام که در آینده دیگر چه چیزی برای‌نوشتن باقی میماند، عاجز مانده‌ام. اما همیشه انگیزه‌ای برای نوشتن‌مرا به هیجان آورده است. درست مثل حالا ...

«۲»

پارسال درست‌همین موقعها بود که یهو یه موجود عجیب و غریب باسم «ترانه» سروکله‌اش تو زندگی ساکت و آرام من پیدا شد، ومثل یك ویرانگر، همه‌چیز رادر مدت خیلی کوتاهی بهم ریخت و تمام مهر و عطوفتی را که من در مدت این چند سال عمر برای خودم اندوخته بودم از من‌گرفت و تمام حواس مرا متوجه خودش کرد.

گاهی اوقات وقتی تنهامیشوم، وباین موضوع فکر می‌کنم که‌چطور میشود یك انسان تمام زندگیش را با خواست خودش در گرو عشق بگذارد ؟ خنده‌ام می‌گیرد. زیرا هیچ نیروی دیگری تا این‌حد قادر نیست که انسان را تا باین اندازه متعلق بخودش کند. ماهم بعنوان یك انسان قلبمان راگذاشتیم در طبق اخلاص و دودستی‌سپردیم دست این دختر ندیده ونشناخته. شبها که میخوابیدم صدای تاپ تاپ‌قلبم چنان بلند بودکه بخودم نهیب میزدم :

– بد مصب، مگر چه خبر شده ؟

اما مگر حرف بگوشش بدهکار بود. همینطور این قلب بی‌زبان برای خودش میزد و میسوخت.

«۳»

بدنبال صداقت وپاکی‌بودم. همان چیزی که این روزها حکم کیمیارا پیدا کرده است. بهمین دلیل فکر کردم که اگر باین یکی اعتماد واطمینان کنم، وبالاخره تو زندگی یکنفر رابرای خودم داشته باشم، خیالم راحت است که میتوانم حرف دلم را با اودر میان بگذارم. این بود که روزهایم بااو سپری میشد. روزهای پر از «بچه‌گی» و دور از هر گونه نیرنك وریای «بزرگسالانه».

زیرا که من صداقت را در کودکی بیشتر می‌توانم جستجو کنم تادر بزرگی. چراکه هر چه بیشتر میفهمیم، بیشتر مسئولیت را حس می‌کنیم و همین حس مسئولیت است است که گاهی اوقات انسان را منحرف میکند. نمیدانم ترانه هم این اواخر «فهمیده» بود و احساس «مسئولیت» کرده بود که ریشه تعلقش را برید و از راه همیشگی منحرف شد ؟ اگر اینطور باشد واگر او به سنی‌رسیده‌باشد که مسئولیت باعث جدائیش شده باشد خیلی خوشحالم. زیراکه همیشه اینطور بوده، ونظام‌طبیعی آدمهانمیتواندجزاین باشد. بالاخره بشر فراموشکار است و همین فراموش کردن لحظات گرانبهای زندگی است که باعث میشود سالیان بعد خاطره بوجود بیاید، ما بیاد آن روزها افسوس‌بخوریم واه وناله سر بدهیم.

اصلا بنظر من قشنگی زندگی درهمین است. اگر قرار باشد ترانه همیشه باشد که نمیشود ! او باید برود تا مدتی غم واندوه جایش را در قلب من بگیرد، او باید بیاید تامن خوشحال و شاد بشوم ؟!

همین فراز و نشیبها هست که زندگی را بوجود میاورد. من به امیدوآرزو هیچ عقیده‌ای‌ندارم، چونکه این خودما هستیم که حرکت می‌کنیم و خودما هستیم که امید را بوجود میاوریم و آنرا ازدست میدهیم.

فکرهای پوسیده و فکرهای صیقل داده شده در کنار یکدیگر باعث تضاد میشود. این تضاد دست بخت چه کسی‌است ؟اجتماع، خانواده و خلاصه آنچه که ما باهاش سروکار داریم.

ترانه هماین روزها دچار همین مسئله شده. او هم دارد فکرش با خانواده‌اش یکی میشود، داردخودش را از یادمیبرد وآنچه را که بعنوان اراده در رك وپی او ریشه دوانیده و سرپایش نگه داشته.

بهر حال چه فرقی می‌کند.امروز او بامن‌صحبت می‌کند. حتمافردا با شخص‌دیگری.

این احمقانه است اگر که بگوئیم «لیلی» ظهور کرده استو در جان و تن دختران امروز حلول کرده.

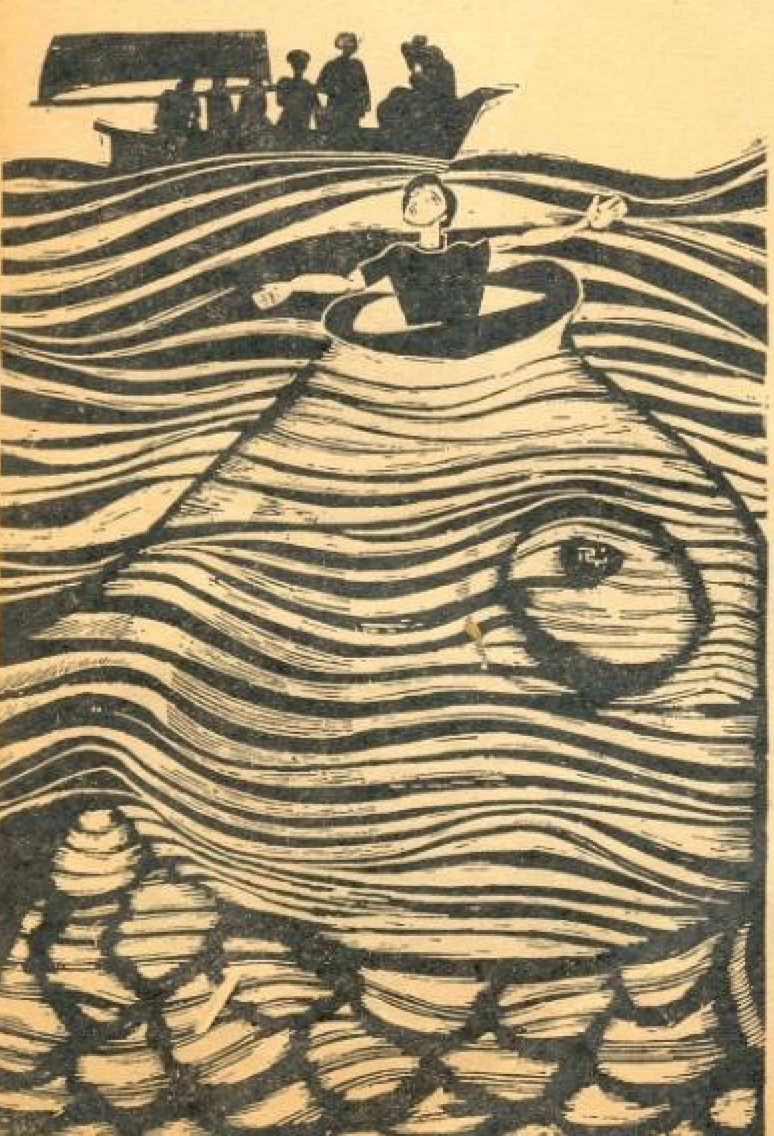
نه، حقیقت را باید پذیرفت.

تنوع طلبی عامل بزرك بشر قرن بیستم است و اگر ترانه هم باین سلك پیوسته باشد هیچ گناهی ندارد. شاید که او احتیاج به تنوع دارد !

«۴»

من گاهی اوقات خنده‌ام می‌گیرد که اینهمه حرف که من و او در گوش‌یکدیگر زمزمه کردیم از کجا آمد ؟ چگونه برزبانمان‌جاری شدشاید اگر مجبورمیشدیم در یك جلسه سخنرانی کنیم، زبانمان بند میآمد ونمی توانستیم حرفهای بآن قشنگی بزنیم.

راستی چرا وقتی انسان بموجودی علاقه پیدا می‌کند دیگر بدیهای او را نمی‌بیند ،وهمیشه سعی می‌کند او را بهترین وزیبا-









قتل‌عام در رم

در ماه مارس ۱۹۴۴ نهضت مقاومت ایتالیا عده‌ای آلمانی در حدود ۳۳۵ نفر را در یك غار قتل عام می‌کنند واین، بهانه یك انتقام میشود، انتقامی برای کشتار پارتیزان های ایتالیائی ...

این سوژه، مایه‌کتابی شده تحت عنوان «عرگدر رم» اثر «رابرت کاتز» که کارگردان یونانی «جورج پان کوسماتوس» آنرا با شرکت‌گروهی از هنرمندان بین‌المللی به تصویر بر - گردانده است.

نقش اول فیلم را «ریچارد برتن» بازی می‌کند. وی بنقش یك کلنل «اس. اس» که ماموریت کشتار پارتیزان های ایتالیائی را بر عهده‌می‌گیرد، ظاهر شده است.

بازیگران دیگر این‌فیلم «لئومك کارن دوگلاس هیر و آنتونی‌استیل» هستند. این فیلم را کارپولونتی‌تهیه کرده است. امتیاز بارز این فیلم، وجود «مارچلو ماسترویانی» به نقش یك کشیش است که سعی‌می‌کند از این کشتار جلوگیری کند.

دراین زمینه، یعنی لذت بردن از وجود این زن بدست میآورد ..

نقش این برهمن را «شاشی کاپور» بازی می‌کند و نقش زن فاحشه را «سیمی‌گاریوال» بر عهده‌دارد، جالب توجه آن که فیلمبرداری این فیلم را فیلمبردار همیشگی آثار اینگمار برگمان «سون‌نیکویست» برعهده داشته و همین، امتیاز بسیار زیادی به فیلم بخشیده‌است.

کنراد روکزاین فیلم را برای کمپانی‌کلمبیا- وارنر ساخته است.

شکار روباه

■ جیمز هیل فیلمساز با توجه بیك سنت بسیار قدیمی مردم انگلستان یعنی «شکار» فیلمی در باره شکار روباه با همان استیل و شیوه قدیم ساخته که فیلمی‌سخت پرحادثه و گیرا از کار در آمده است.

در این فیلم تعداد زیادی هنرپیشه شرکت دارند که از معروف ترین آنها باید از بیل‌تراورس، اریك پورتر، جرمی کمپ، راشل رابرتز، دنیس والرمن وهیدرایت نام برد. طول‌نمایش این فیلم ۱۰۳ دقیقه است که‌درکمپانی آرتورراتك تهیه شده و فوکس آنرا در آمریکا پخش کرده‌است.

دوستان ادی کویل

■ آخرین‌فیلم «رابرت‌میچم» دوستان ادی‌کویل نام‌دارد. دراین فیلم میچم به نقش مردی که‌خرید وفروش اسلحه میکند، ظاهر شده است.

در یکی از معاملاتش «اسلحه های اووسیله‌ای میشود برای‌حمله به یك‌بانك وسرقت پولهای آن، واین سرقت پای او را هم به‌تله می‌اندازد.

از دیگر بازیگران این فیلم پیتر بویل، ریچارد جوردن وپیتر مك‌لین قابل ذکرند. فیلم را «پیتر یاتز» که‌از او فیلم‌خوب «بولیت» رادیدیم، ساخته‌است.

فیلمسازان انگلیسی درشهر سینمائی ایران سرمایه گذاری میکنند

□ با ایجاد شهرسینمائی قسمتی از صنایع فیلم‌انگلستان به‌ایران منتقل می‌شود. درمذاکراتی که‌انجام شده و صاحبان صنایع فیلم انگلستان علاقمندی خود را به سرمایه گذاری درزمینه سینما در ایران اعلام‌داشته‌اند. هارولد پینتر درام نویس وکارگردان مشهور انگلیسی اظهار علاقه کرده است که قسمتی از فیلم‌های‌خود را در ایران تهیه کند.

چند تن از صاحبان صنایع فیلم انگلستان حاضر شده‌اند تا میزان ۲۰۰ میلیون لیره انگلیسی در ایران‌بمنظور ساختن فیلم‌هائی در سطح جهانی سرمایه‌گذاری‌کنند، صاحبان صنایع فیلم انگلستان در مذاکراتی که صورت گرفته است حاضر شده‌اند قسمتی از بازار فیلم خودرا در اختیار ایران قرار دهند.

شهر سینمایی ایران توسط گروهی از شهرسازان فرانسوی‌و بلژیکی ساخته خواهد شد، کار- شناسان شرکت های بزرك‌فرانسوی و بلژیکی اخیرا به ایران آمده‌اند تا از نزدیك با محل آشنا شوند.

شهر سینمائی بوسیله یك‌جاده ارتباطی عریض به شاهراههای‌تهران می‌پیوندد یك مقام مطلع امروزاظهار داشت‌فروردین‌ماه امسال گروهی‌از کارگردانان بزرك انگلیسی به‌ایران می‌آیند.



برهنه‌ای در کویر...

داستان دنباله‌دار

نوشته: م. صفار

[illegible] ورا بلند شدم ولباس ها[illegible] پوشیدم . در این هنگام عبدالقادر در آستانه در اطاق ظاهر شد و به کلثوم گفت :

– عجوزه ، چرا اینقدر طولش دادی، یالابزن بچاك .

کلثوم بلافاصله از اطاق بیرون رفت و عبدالقادر رو به من کرد و گفت .

– گرسنه هستی ؟

– نه ...

عبدالقادر داخل اطاق شد و گفت :

– سلیمه ، بیخودی سعی نکن که با من و خودت لجبازی کنی. تو آلان در دست من گرفتاری ، بهترین راه اینه که مثل بچه آدم هر چی که من میگم گوش کنی و انجوم بدی .

به عبدالقادر گفتم :

– اگر منو تنها بذاری راحت‌تر هستم .

عبدالقادر خنده‌ای کرد و گفت:

– کور خووندی سلیمه . من عثمان و شیخ شمعون نیستم.

باخودم گفتم عبدالقادر اسم عثمان را از کجا میداند.اودوباره بحرف آمد و گفت :

– وقتی داشتی گذشته خودتو واسه اون عجوزه پیرسگ تعریف میکردی همه حرفاتو شنیدم. اگر فکر میکنی که میتوونی یه‌جوری‌هم کلك منو بکنی کورخووندی.

به عبدالقادر گفتم :

منظورت ازاین حرفاچیه :

عبدالقادر جلو آمد و گفت:

- برای اینکه نتونی از چنگ من فرار کنی، من تورو بعقدخودم درمیاورم.

عبدالقادر پس از گفتن این جمله منتظر ماند تا عکس‌العمل مرا در مقابل حرفهایش بشنود. من میدانستم که عبدالقادر مرا نمیخواهد بهمسری انتخاب کند، بلکه میخواهد بازوسیله مرا مغلوب خود کند. با خودم اندیشیدم:

- اگر من با پیشنهاداو مخالفت کنم حتما بزور متوسل خواهدشد.

از اینرو در جوابش گفتم:

- من فعلا اسیر دست تو هستم، هر کاری که میخوای بکنی مختار هستی.

عبدالقادر نگاه کنجکاو جستجوگرش را بمن دوخت و گفت:

- مثل این که داری دختر سربراهی میشی. یادت باشه اگر یه موقع فکرهای بدبد بکله‌ات بزنه حسابت با کرام‌الکاتبینه.

عبدالقادر اینرا گفت واز اطاق خارج شد ودر را پشت سرش بست.

تا غروب آنروز درگیر ودار افکار گوناگون دست و پامیزدم و دراین اندیشه بودم که اگرعبدالقادر مرا صاحب کند چه بلائی بسرم خواهد آمد.

چند بار تصمیم گرفتم تا از آنجا بگریزم، اما هیچ راه فراری نبود تا من بتوانم خودم رااز آن مهلکه نجات دهم.

سیاهی شب داشت همه جارو رنگ میزد که چند ضربه به در اطاق خورد. هراسان، مثل کودکی که در چنگال اوهام گرفتار شده باشد از جا پریدم و منتظر ماندم تا ببینم چه کسی به درضربه میزند.

چند لحظه سکوت برقرار شدو دوباره چند تلنگر بدر خورد.

پاورچین، پاورچین خودم را به پشت در رساندم و گفتم:

- کیه؟

صدای کلثوم را شنیدم که آهسته میگفت:

- سلیمه، تنها هستی؟

- آره.

آنگاه کلثوم کلید انداخت و در را باز کرد وبا یك چراغ‌دستی که‌اطراف را روشن میکرد داخل‌شد و گفت:

- راه بیفت بریم.

پرسیدم:

- کجـــا؟

گفت:

- تا عبدلقادر نیومده بایدفرار کنی!

با شك وتردید پرسیدم:

- تو چرامیخوای بمن‌کمك کنی؟

کلثوم که معلوم بود ازاین سئوال وجوابها عصبانی شده‌است، گفت:

- حالاوقت‌این حرفانیست.

با خودم فکر کردم چـــرا کلثوم می‌خواهد به من کمك کند؟ اومیخواهد مرا بکجا ببرد؟ چه نقشه‌ای برایم کشیده است.

به کلثوم‌گفتم:

- الان ممکنه عبدالقادربیاد.

نگاهی به بیرون کردوگفت:

- عبدالقادر رفته قاچـاق سیگار حالا حالاها برنمیگرده.

پرسیدم:

- میخوای‌منو به‌کجا ببری؟

- میخوام ازدست عبدالقادر نجاتت بدم. چون او خیال داره‌از تو برای رد کردن قاچاق استفاده کنه، امامن تورو به جائی میبرم که برای همیشه خیالت از دست اینا راحت باشه.

پرسیدم:

- تا نگی کجا من نمیام.

کلثوم مکثی کردوگفت:

- فردا صبح‌می‌برمت‌پیش به آمریکائی که تو بحرین زندگـــی میکنه.

- برا چی؟

- که پیشش کار کنی؟

- چه کاری؟

کلثوم مکثی کرد و گفت:

- اون برای بچداش پــــه رستار می‌خواد. بمن سپـــرده بود که اگربه دختر جوون‌پیدا کردم بهش معرفی کنم. بلافاصله گفتم:

- من که زبون غریبه هارو بلد نیستم.

کلثوم که گویا از زندگی مرد خارجی خوب با اطلاع بود گفت:

- این مرد امریکائی پانـــزده ساله که در بحرین زندگی میکنه. بهمین دلیل زبون‌مارو خوب بلده.

- اسمش چیه؟

- بهش میگن «مایکل‌هوردن».

در حالی که سعی میکردم‌اسم مرد آمریکائی‌را بخاطـــر بسپارم پرسیدم:

- چی چی؟

کلثوم با لهجه خاص خودش دوباره تکرار کرد:

- مایکل هوردن.

با خودم اسم مرد آمریکائی را چند بار تکرار کردم و بعدسئوال کردم:

- شغلش چیه؟

- میگن متخصص چاه نفت.

- هوم...

- حالا راه بیفت از اینجا بریم که اگر عبدالقادر بیاددیگه نمیشه از اینجا فرار کرد.

از کلثوم پرسیدم:

- تو چرا میخوای منونجات بدی؟ آهسته زیر گوشم گفت:

- واسه‌ی اینکه ازامریکائی‌پول میگیرم. دیگر حرفی نزدم وهمراه کلثوم از در خارج شدم و کلثوم در رابست.

همراه کلثوم از یك راهروی باریك گذشتم و بعد بمحوطـــه باز و وسیعی رسیدیم که‌درختهای نخل سرتاسر آنجا را پوشانده‌بود.

با ترس و لرز از کلثـــوم پرسیدم:

- اگر عبدالقادر بفهمه هم منو میکشه هم تورو.

کلثوم جواب داد:

- من خودم بلدم چیکار کنم، تورو بجائی میبرم که دست‌فلك هم بتو نمیرسه، چه برسه بـه عبدالقادر.

- مگه عبدالقادر خونه تورو بلد نیست.

کلثوم در حالیکه دست مرا در دستش گرفته بود واز لابلای نخلهای‌خرما می‌گذشت، گفت:

- من اصلا خونه و زندگی ندارم.

با تعجب پرسیدم:

- پس تو چیکاره‌ای؟

گفت:

- من یه زن کولی هستم، سال گذشته به بحرین اومدم وبا چند نفرقاچاقچی‌برخورد کردم... بعدشم گرفتار اونا شدم و تاحالا

بقیه در صفحه ۳۰

از این‌شماره بخوانید:

«۱۰»

چندی پیش زنی بنام «سلیمه» که در یکی از محله‌های بدنام تهران زندگی میکند، تصمیم بخودکشی گرفت. اما قبل از اینکه تصمیم خود را عملی کندبدفتر مجله تلفن زد و غمنامه زندگی خود را در اختیار مانهاد.

سلیمه درخاطرات غم‌انگیز خود نوشت:

- ما درکویربلوچستان زندگی میکردیم. یکروز عثمان ودو تن از یارانش مرادزدیدند. دربین‌راه من عثمان را کشتم، و دوتن از یاران او برای تصاحب من بجان یکدیگر افتادند وغلام که زنده‌مانده بود مرا همراه خود بافغانستان برد، در میان راه غلام برایم فاش کرد که‌پدرواقعی من «عثمان» بوده‌است. ومن از اینکه حرامزاده بدنیا آمده‌ام، به سرنوشت‌تلخ خود گریستم. همانطور که من و غلام از حاشیه رود هیرمندسوار برشترحرکت میکردیم به قبیله شیخ شمعون رسیدیم. نیمه‌های شب که مادر چادرشیخ شمعون‌خوابیده‌بودیم، ناگهان یك مردسیاه چهره‌برای تصاحب طلاو جواهرات شیخ باو حمله کرد، اما من‌فورا به‌شیخ کمك کردم و اورانجات‌دادم. شیخ مردسیاه‌چهره‌راکشت وبدلیل محبتی‌که‌ظاهرا بهاوکرده‌بودم، توجه‌بیشتری بمن‌پیداکرد.

روز بعد شیخ شمعون تصمیم گرفت تا مرا به‌کویت ببرد وبه‌یکی از ثروتمندان کویت بفروشد. بهمین منظور من وغلام را با شتر بطرف بحرین بردودر آنجا من وغلام وشیخ شمعون سوار موتور لنج شدیم تا بطرف کویت برویم...

ـ اینك دنباله ماجرا را از زبان سلیمه بخوانید:

اشتراکت!

از آپاراتچی

ضرب المثلهای سینمای پسرووپیشرو!

● وقتی فروش فیلم سربالا میرود ، کارگردانش در مصاحبه‌ها ابوعطا میخواند !

● هر کسی سکسش بیشتر ، فیلمش بیشتر !

● «پیشرو» به «پسرو» میگه‌روت سیاه. «اتحادیه» میگه واه واه ...

● اگر یارو کارگردانه ، میدونه ستارهارو کجا بخوابونه !

● نوستاره بی‌حیا تاج‌سر کارگردانه .



– «ماریا اشنایدر» از تاثر گریه میکنه ؟
– نه بابا از بی‌پروائی نوستارگان وطنی گریه‌اش گرفته !

ستارگان سینما از نظر یك منتقد

● آیرن: سینمای کلاسیك
● ژالسام : سینمای‌مدرن
● پوری بنائی : ملودرام خانوادگی
● جمیله : موزیکال
● فروزان : عشقی با هاپی‌اند
● هایده : هنری، سنگین
● شهنازتهران :خانوادگی با نتیجه اخلاقی !
● ملوسك : فلاش‌بك
● گوگوش: تراژیك
● مرجان : سینمای‌ایکس
● کاترین: دوبله‌بفارسی
● فرزانه تائیدی : تئاتر فیلم شده
● نادیا : سانسوری
● ژاله‌کریمی: لروگاژ
● سپیده پلیسی ، کارآگاهی
● نوش‌آفرین : پیش‌رو

جملات قصار

● وا ... خاك عالم !
یا
خاك عالم... واه !
آتوسا (ملقب به «حوری»)

● حتما باید در فیلم‌دونا «کپل» یك جفت «سینه» باشد .
ایرج قادری

● من بعنوان یك مرد نمونه شهرت دارم
رسائی

● میهمانان ، زودتر بخانه برگردید من و ترانه می‌خواهیم به حجله برویم‌اگر دیر بمنزل برگردید تولد بچه ما عقب می‌افتد .
فریدون فرخزاد

الو، آپاراتچی

– الو آپاراتچی !

– چی میگی ، تماشاچی؟

– میگم که تو اون هفته روی جلد بعضی از مجلات مارو دیدی که‌این نوستاره‌های ما چکار کرده بودند ؟

– یعنی چکار کرده‌بودند ؟

– دیگه میخواستی چکار نکنند! تومجله جوانان «نگار» همون محبوبه‌ی آقا مراد بیمزه ،دستش راگذاشته‌بود روی پای «حجازی» فوتبالیست و یاروی مجله سپیدو سیاه خانم «آرام» خانم لخت و عورتوی برفها دستش را گذاشته بود روی توپ «مظلومی» یـا بعبارتی مسترگل و بلبل ...یعنی که چی اصولا این ورزشکاران از سینمای ما و متعلقات آن چی میخوان ؟

– راستش اینکه سینمای احتیاج به تقویت «بنیه» دارد و گویا بعضی از مجلات ما راه چاره را با این روی جلد ها نشان‌می‌دهند، باید امیدوار بود که«تفاهم» مزبور نتایج مورد «نظر» را ببار بیاره !

***

– راستی چرا این خواننده خاکی یا بعبارتی «فیروزه» وقتی توی «شو» شرکت میکند اینهمه و اینقدر تیشش بازه ... یااینکه به

زور بازش می‌کنه !

– یعنی حکمتش رو نفهمیدی، هالو اون داره به ریش من و تو میخنده !

***

– یکی از مجلات نوشته بود که « چهارپاسبان ضمن فیلمبرداری خانه‌بدوش برای حفاظت از ۴۰۰ هزارتومان درمحل فیلمبرداری قدم میزدند تا مبادا بلائی برسر پولها نیاید.

پرویزکاردان لحظه‌ای صندوقچه را از خوددور نمیساخت و هرکجا قدم میگذاشت ، مسئول بانك چون سایه‌ای بدنبالش بود ...

خلاصه اینکه ۴۰۰هزار تومان پول نقدی که ازبانك بودیعه گرفته شده بود کلی دردسر و دلواپسی برای تلویزیون و کاردان بوجود آورد ».

یعنی اینکه باور کنیم آنها بوای تهیه آن‌صحنه ۴۰۰هزار تومن نه کم و نه‌زیاد پول نقد ازبانك‌گرفته بودند و نمیشد صندوقچه خالی و یانوش بسته‌های کاغذ باشد ؟

– لابد باور هم کردی ؟ واقعاً که‌خیلی‌هالواست کاردان که تماشائیان رامدتی است فیلم کرده و این هنری نویسان هم خوانندهاشون را ...!

سخاوت های ستاره‌گان سینما

● **جمیله**

– همیشه با سخاوت بوده!

● **فروزان**

– سخاوتهایش فقط نصیب‌کمتر از ۱۸ سالگان میشود !

● **پوری بنائی**

– بخیل و نظر تنگه !

● **نادیا**

– دوباره سخاوتهایش گل‌کرده!

● **ژاله سام**

– چیزی تو دست وبالش‌نیست و گرنه ..!

● **فرزانه تائیدی**

– فقط حرفش را‌می‌زند !

● **نوش آفرین**

– طفلکی از همان اول هرچی داشت در طبق اخلاص گذاشته !

● **ملوسك**

– حتی از پنه‌هایش هم گذشته است !

● **شهناز تهرانی**

– بذل و بخش بدنیست، اما کسی ازاو چیزی نمیخواهد !

توهم میدنی ، منم میدونم

«پیشرو» ناز داره ، میدونی ؟

به تهیه کننده نیاز داره ، میدونی

واسه فیلمش جهاز می‌خواد ، میدونه

گوگوش‌وپوری‌وشهناز میخواد ، میدونه

تموم عاقلان میدونن

توهم‌میدونی ، منم میدونم

* ● *

چرا اتحادیه با سندیکا لجه میدونی؟

چرا میگه نظرش کجه ،میدونی

همه هنرمندان میدونن

توهم میدونی ، منم میدونم

* ● *

فروزان حالا پیش کانونه میدونی

کلك ، کلکتونو بوقلمونه میدونی

حالا همه با همند، میدونی

در فکر یه راه بی‌پیچ و خمند ، میدونی

تموم تماشاچیان میدونن

توهم میدونی ، منم میدونم

* ● *

کارگردان در گلستان

منت کارگردان را پیشرو و پسرو که کارش موجب شفقت است و به مزایا اندرش مزید حیرت . هر فیلمی که ببار می‌آورده هدف انتقادست و چون کار کنمفرح تهیه کننده پس از هر فیلمش دو حکمت موجودست و برهر حکمتی سندیکا واتحادیه‌ای واجب .

از دست و قلم که برآید

کز عهده نقد کردنش بدر آید

منتقد همان به‌که در نقد خویش

فقط نام ز تهیه کننده آورد

چونکه سزاوار کارگردانیش

لعن هم نتواند که بجای آورد

باران و برف ادعاهایش همه‌جا رسیده و خوان مصاحبه‌های سرد دافش بهمه مجلات کشیده؛ دامن کوتاه‌ستارگان را به‌بهانه هائی چون استحمام (البته در فیلم) بدرد و وظیفه بشهرت رسانیدنشان را برعهده بگیرد.

ای عزیزی که در سینمایت

شهین ومهین وعدراوظیفه‌خورداری

ثریا بهشتی را چرا کنی محروم

مگر با شهناز تهرانی نظر داری

مدیر تهیه را گفتندتافرش مصنوعی‌بکنار جویباری بگسترد و دایه ابر بهاری را فرموده تا جهت نورکافی بکناری رفته تا درختان که بخلعت نوروزی قبای سبز ورق دربر کرده‌اند واطفال شاخ که بقدوم موسم ربیع (مثلا) کلاه شکوفه برسر نهاده‌اند، در فیلم بهتر متجلی شوند، آنگاه «بادیا» را خواسته تا با موزیکی از خزانه غیب در آن بساط دست‌افشانی و پایکوبی نماید بقدرت جادوی کارگردانی او آب در دهن شهد فایق شده و تخمه ژاپنی به‌شکرش بین دست و دهن حیران مانده.

چشم و ابرو ساق و بازو همه‌در کارند

تا تو کیفی بکف‌آری وبلذت بجوی

همه از بهر تو هستند در تب و تاب

شرط انصاف نباشد که توهم منقد بشوی

در خبر است از ادیان اخبار و خبرنگاران شیرین گفتار و منتقدین جوان و هنری نویسان خردوکلان که:

چه غمم سینمای فارسی را که دارد چون تو کارگردان

چه باك ازموج ضرر آنرا که باشدچون تو پشتبان

آقای فرخزاد علامت بده !

آقای‌فرخزاد ، بنده‌که راهدید بهتر میتوانم باشماحرف بزنم تااینکه باکلام. اگر شمامیخواهید بامن دوست شوید‌بوسیله دست بمن‌علامت‌بدهید.

علی اصغر !

فیلم وهنر : ما که از این نامه چیزی سردر نیاوردیم. شما چطور ؟

سام‌پکین‌پا (بقیه)

نقش‌های وسترن که با تغییر و تحولات سینما و روی کار آمدن چهره های جدید ، کنار گذاشته شده بودند ، یك عمل متهورانه محسوب میشد که تا آنزمان کمتر دیده شده بود. ڈجالب اینکه این دو بازیگر قدیمی ، نقش دو کاوبوی پیررا بازی می‌کردند که رودر روی هم ، بار دیگر دوران شکوهمند جوانی خود را تجربه می‌کنند و به نقطه‌ای اوج - پایان‌اش میرسانند .

بعد از بروی پرده آمدن « جدال در بعد از ظهر» پکین پا بمدت دوسال دچار رکود کارشد و در اینمدت دست به کارگردانی هیچ فیلمی نزد تا اینکه «چارلستون هستون» با نفوذی که در کمپانی ها داشت‌وی را برای کارگردانی «میجرداندی» فرا خواند. این‌فیلم برای‌کمپانی «کلمبیا» تهیه شد و باز همین‌فیلم بود که موجب شد پکین پا بمدت‌چندسال از کمپانیهای فیلمسازی امریکا طرد شود. خود او از جریان تهیه‌ی این فیلم بساتاسف وخشم یاد می‌کند و آنرا بهیچوجه کار خودش نمی‌داند.

نظریات « چارلستون هستون» بعنوان بازیگر اول در این فیلم از یکطرف وفشار تهیه کنندگان از جهتی دیگر ، چنان وضعیتی بوجود آورد که فیلمبرداری بیش از مدت معین وپیش بینی شده طول کشید و بعد از آن در مرحله‌ی مونتاژ نیز «پکین پا» نتوانست خواستهایش را جامه‌ی عمل بپوشد ومونتور- های کلمبیا فیلم را از اول دوباره مونتاژ کردند و هنگامیکه «پکین پا» فیلم رادید یکسر بسراغ «جری برسلر» تهیه کننده‌اجرائی فیلم رفت و با چند مشت ازوی پذیرائی شایانی بعمل آورد ! پس از آن ، وی‌مدتی را بدنبال طرح یك شکایت رسمی سپری کرد که در آن خواستار حذف نام خود از روی «میجردادندی » شده بود که البته با قدرتی‌که کلمبیا داشت نتوانست کاری از پیش ببرد.

تا شروع افتخار امیز- ترین فیلم چندین ساله‌ی اخیر سینما « این گروه خشن » ، پکین پا یکبار نیزفیلمی را شروع کرد بنام «قمار باز سین‌سیناتی» که چون باز تحمیلی ازجانب کمپانی باو شد ، دایر بر اینکه فیلم را رنگی بگیرند ، پکین پا از ادامه‌ی کار سرباز زد و فیلم رابه نورمن جیوسن سپردند . پکین پا عقیده داشت که این فیلم بایستی بطریق سیاه و سفید تهیه شود !

۱۹۶۹ فیلم « این گروه خشن » ساخته شده این فیلم که در آنسال غوغای بیسابقه‌ای برانگیخت و موجبات تحسین اکثریت قریب‌باتفاق ناظران ومنتقدین برجسته‌ی دنیا را فراهم آورد، وسترن بیسابقه‌ای بود که تا آنزمان نظیرو مانندی نداشت و حتی‌پس از گذشت چند سال ازاین فیلم هنوز همانندی به شکوه و قدرت نمایشی آن ساخته نشده است .

«پایك بیشاپ » (ویلیام هولدن) چهره‌ی نیام عیار یك کاوبوی غرب امریکا را مینمایاند. که دیگر دوره‌ی اقتدار و حماسه سرائی طبقه و صنفش بسر آمده وگذشت زمان و تغییرات جبری زمینهای بکر و آفتاب سوخته‌اش ، از او ادمی بی هیچ تعهد و تضمینی ساخته .

□ ادامه دارد

برهنه‌ای (بقیه)

هم اینجا ویلان هستم .

دیگر حرفی نزدم و منتظر ماندم تا ببینم عاقبت چه می - شود.

وقتی از میان نخلهای خرما گذشتیم به خیابان باریك و خاك آلودی رسیدیم . کلثوم مثل جاسوس‌های حرفه‌ای که بهیچوجه رد پائی از خود باقی نمی‌گذارند، مرتب‌باطراف خودرا نگاه می‌کرد و با کنجکاوی خاصی جوانب را مواظب بود تامبادا گرفتار عبدالقادر شود.

پس از گذشتن از چند خیابان خاکی به کلبه قدیمی وفرو ریخته‌ای رسیدیم که بعید بنظر میامد کسی بتواند در آنجا زندگی کند.

به کلثوم گفتم :

- بایدشب اینجا بمونیم ؟

- آره ، اونوقت صبح زودم میریم خونه مرد امریکائی.

همراه کلثوم داخل خانه خرابه شدم. کلثوم برایم مقداری نان باگوشت شتر آورد وگفت:

- می‌بخشی اگر غذای‌خوبی برایت ندارم.

باولع خاصی نان وگوشت را خوردم و کلثوم برایم رختخواب پاره‌ای را پهن کرد تااستراحت کنم. اما باتمام خستگی‌و کوفتگی که بدنم را آزار میداد هرچه می‌کردم خواب بچشمانم راه نمی‌یافت.

همه‌اش بیاد پدرم ، برادرهام و غلام بودم.

***

وقتی صبح از خواب بیدار شدم، دیدم کلثوم‌روی اجاق برایم چای درست کرده است. کلثوم هنگامیکه متوجه شد من از خواب بیدار شده‌ام گفت :

- مخصوصا زودبیدارت‌نکردم، چو خیلی خسته بودی.

بلند شدم و صورتم را با آب چشمه‌ای که در نزدیکی کلبه قرار داشت شستم و بعد با شانه چوبی‌کلثوم ، موهایم را شانه زدم. کلثوم برایم چائی‌ریخت وگفت :

بعد از اینکه صبحانه ر

- بیار بخور دخترم.

خوردم کلثوم اطاق مخروبه‌اش را مرتب کرد و گفت :

- راه بیفت بریم .

آنگاه همراه‌کلثوم از کلبه بیرون آمدم و بطرف خانه مرد امریکائی براه افتادیم .

در راه قلبم بشدت میزد . زیرا هنوز نمیدانستم که‌مردامریکائی چطور آدمی است و چه سرنوشتی برای من بوجود خواهد آورد.من مثل بچه‌ای که اگر از مادرش دور شود، برای‌همیشه تك و تنها میماند دست کلثوم‌را گرفته بودم تامبادا از او جداشوم . زیرا بحرین برای من محیط ناآشنا و نامانوسی بود.

پس از طی مسافتی ،کلثوم بادست‌بنقطه‌ای‌اشاره کرد و گفت:

- آن خانه را می‌بینی ؟

- آره .

- اونجاخونه مرد امریکائید.

از دور ساختمان زیبائی جلب توجه مرا کرد که تا آن لحظه نظیرش را در بحرین‌ندیده بودم. کلثوم‌گفت :

- اگر برای «مایکل هوردن» خوب کارکنی‌زندگی راحت‌وخوبی خواهی داشت.

چند لحظه بعد ، جلوی خانه مرد امریکائی قرار گرفته بودیم. کلثوم در زد و مرد سیاهپوستی درراباز کرد

■ ادامه دارد

چشمهای...(بقیه)

کنارا‌و روی صندلی‌نشستم و سیل پرسشهایم را برسرم روباریدم: پرسشهایم را برسر وروبش باریدم:

- شما چراهر شب باین کاباره می‌آین ؟

- این تنها تفریح منه ..

- چرا خیلی دیر می‌آین وزود میرین ؟

- آخه وقتم محدوده ..

- از برنامه های من‌خوشتون می‌آد ؟

- البته ..

خوب پیش آمده‌بودم . فقط یك سئوال دیگر کافی بود او رابه ابراز عشق وادارم، بدون آنکه تردیدی بخرج دهم آخرین پرسشم را مطرح کردم :

- از من چطور ؟

- راستش چه عرض کنم :

پاسخش سخت نومید کننده بود ، پاسخش شخصیتم را خرد کرد ، غرورم را متلاشی ساخت . با لحنی پرگله پرسیدم :

- شما ازمن خوشتون‌نمی‌آد،

بآرامی جواب داد :

- نمیتونم جوابتون رو بدم . آخه نمی‌تونم شما رو ببینم .. متاسفانه چشمای من شیشه ایه .

بدنبال این حرف با دوستش‌به سرعت از کاباره خارج شد ، بی‌آنکه کلامی دیگر بر زبان آورد .

مرد رویاهایم ، عشق چشم شیشه‌یی‌ام ، دیگر هیچگاه‌به کاباره نیامد و من همواره به یاد او ترانه میخوانم ، بامید اینکه روزی او باز گردد .

سوم بهمن ماه یکشروز برفی‌کوکوش

آقـای تهیه کننده (بقیه)

هستند . زیرا ما هروقت بآنها مراجعه کردیم تا گفتگوئی بعمـل آوریم ، از زیر بار مصاحبه‌شان خالی کردند . چرا ؟ واقعا چرا؟ آیا حرفی برای زدن ندارند ؟آیا می‌ترسند حرف بزنند ؟ آیا دلیل خاصی دارد ؟ هیچکدام از این مسائل فعلا برای ما روشن نشده است . پس در چنین شرایطی چرا باید به گفته‌های هنرمندان اعتراض شود ؟ بقول پرویز کاردان (در مجمع‌عمومی هنرمندان) « تهیه کننده » را نباید با «سرمایـه گذار» اشتباه گرفت . چه در اینصورت اوناسیس هم یك‌سرمایه گذار است ، ولی تهیه کننده هنرمند است ! حالا اگر تهیه‌کنندگان ما واقعا به رسالت تهیه کنندگی خود می‌اندیشند ، چـرا خودشان را از دسترس دور نگه داشته‌اند ؟فیلم و هنر در اینجا از عموم‌تهیه کنندگان عزیز ومحترمی که سالیان دراز در سرنوشت‌فیلم ایرانی نقش بسزائی داشته‌انــد میخواهد که این مجله راتریبونی برای نشر عقاید خود بدانندو همچون هنرمندان عزیز این دیار که فیلم و هنر را بعنوان یك مجله بدون غرض و سالم‌پذیرفته‌اند با ما همکاری نمایند. البته منظور از همکاری این نیست که بیایند وپول در دامن ما بریزند، بلکـه منظور اینست که با ماهمفکـرو همگام باشند.

برای نمونه خدمتتان عرض میشودکه در طول سالیه صفحـات مجله ، بطور رایگان عکس وخبـر فیلمهای ایرانی را چاپ‌می‌کند.

اما در طول سال یك تهیه کننده بدفتر مجله تلفن نمیزند که حتی تشکری بکند و یا ازخبرش گله وشکایتی نماید ! در حالیکه هفته گذشته پس از انتشارشماره مخصوص گروه کثیری ازهنرمندان برجسته‌سینمای ایران‌تلفنا وحضورا باما تماس گرفتند و حضوردوره جدید فیلم وهنر را در جمع خود تبریك گفتند . اما در میان اینهمه تلفن ، حتی یك‌تهیه کننده‌بما تلفن نزد !

آیا واقعا فاصله‌ای بین گروه هنرمند و تهیه کننده هست یـا نیست ؟

تئاتر

از: یوشیج

فرزانه تائیدی و «رومئو وژانت»

■ فرزانه تائیدی‌که در هفته گذشته درجریان‌انتخابات سندیکای هنرمندان یکچهره پرالتهاب و پر تحرك بود و دراین مورد تلاش خستگی ناپذیری از خود بخـرج میداد ، این هفته با ایفای نقشی جالب و گیرا وحساس درنمایشنامه «رومئووژانت» یکبار دیگر ارزش های راستین خود را در زمینه بازیگری نمایان ساخت .

«رومئو وژانت» به‌کارگردانی و شرکت، اسماعیل شنگله اجراشد که کاری سخت دلچسب وستودنی از این گرو «بازیگربود : بهروز به نژاد ، آذر فخر ، مهین شهابی ، بهمن فرسی و پرویز پرورش .

«فرزانه تائیدی» که بقولـی از بازی در فیلم ، هشتمین روز هفته اظهار ناراحتی کرده ، فعلا این‌روزها ترجیح داده‌که بیشتر به کارهای‌تئاتری و تلویزیونی بپردازد وبعد با ایجاد یك‌فضای سالم‌تر و دلخواه‌تربه بازی درسینمابپردازد.

از فرزانه تائیدی یك‌نمایشنامه تلویزیونی‌دیگر به‌کارگردانی تهمینه میرمیرانی آماده بخش میباشد.

ازدواج ستاره و کارگردان

■ مهمترین رویداد تئاتری ماه گذشته ازدواج ناگهانی و غیر مترقبه «حمیدسمندریان» و«هما روستا» بود .

سمندریان‌که مدتها طعـم تلخ! تجرد را در زندگی چشید (اودر منزل پدرش زندگی میکرد) از آدم های لایق‌تئاتر ماست و اصولانحوه رفتار و کارش طوری بودکه‌هیچکاه انتظارنمیرفت روزی از این‌گوشه تجرد بدرآید .

«هماروستا» که‌اولین بار بافیلم « دیـوار شیشه‌ای » ساموئـل خاچکیان به سینما راه یافت ،اینك تمام فعالیت هایش را فقط صرف «تئاتر»می‌کند ولابد از این ببعـد در نمایشنامه های همسـرش «سمندریان» شرکت خواهد کرد.

«هما روستا» فعلا درنمایشنامه «سرباز لافزن» در تـالار ۲۵ شهریور بازی می‌کند. وی قبلا در دانشکده هنرهای دراماتیك یك نمایشنامه نیز بروی صحنه‌آورده است.

ازدواج این ستاره وکارگردان رابتریك می‌گوئیم .

بازگشت

■ محمدعلی‌کشاورز هنرمند موفق تئاتر که چندفیلم هم مثـل آقای‌هالو وخورشید در مرداب اثر «م . صفار» بازی کرده ، پس از یك‌سفر یکساله به آلمان ، هفتـه گذشته به‌تهران مراجعت کرد.

محمدعلی کشاورز ،در این‌سفر مشاهدات‌و مطالعات کافی وحسابـ شده‌در زمینه تئاتر بعمل‌آورد و بادست پرتری به ایران بازگشتـه است .

کارگاه نمایش

■ این هفته کارگاه نمایش یك هفته پربارررا پشت سرگذاشت.

در این‌هفته این نمایشنامه‌ها در کارگاه نمایش بترتیب بـروی صحنه آمده است :

«توی تر» استریند برگ ، بانوئی‌می‌میرد ، حالت چطوره مش رحیم ، گلدونه خالم و صغرادلاك (اسماعیل خلج) باباشیر علی ، جان‌نثار (بیژن‌مفید) جاده بـه شمال‌دور (ادواردبالد به‌کارگردانی مریم خلوتی) .

کـار نمایشی دیگـری کـه این کارگاه در ماه دی بروی‌صحنه آوردنمایشنامه «هماطور که‌بوده‌اید» اثر «آرتوآدامف» و به کارگردانی «آربی‌آوانسیان» بوده‌است .

لوتر

■ نمایشنامه «لوتر» اثـر «جان‌ازبرن» به ترجمه محمـد تهامی نژاد بزودی درتالار ادبیات دانشگاه تهران بروی صحنه خواهد آمد.

در این نمایشنامه یك‌گروه آماتور شرکت دارند. دوست مـا تهامی نژاد با ترجمه این‌نمایشنامه، گام تازه‌ای در زمینه هنر بـر میدارد . وی بتازگی صفحه نقـد فیلم ستاره سینما را اداره میکند.

بهترین نمایشنامه‌هـای حرفه‌ای ماه

■ درماه دی‌دونمایشنامه رو حوضی باسم «چهـاردرویش» و «بلورك و چشمه نوش» در تئاتر شهر بروی‌صحنه‌آمدکه با استقبال بی نظیری روبروشد .

نمایشنامه های سنتی فوق که برای تماشاگران وموند تئاتـر شهر تازگی‌فراوان‌داشت ، ازنظر حرفه‌ای بهترین برنامه‌هائی بودکه در ماه گذشته روی صحنه‌آمد .

اطاق

■ **غلامرضا طباطبائی نمایشنامه «اطاق» اثر «هارولد پینتر » را برای تلویزیون آماده میکند .**

دراین نمایشنامه که اولیـن کار هارولد پینتر نیز بشمار میرود مریم معترف،سعید نیك‌پور ،داریوش ایرانی نژاد ، صادق توکلی وامراله صابری شرکت دارند .

اطاق ماجرای زندگی یك‌زن و شوهرش رابیان می‌کند ، زنی که عشقی بی حد و مادرانه نسبت به‌شوهرش دارد واطاق برای او یك‌پناهگاه عاطفی شدید است و بیرون از آن ، همه‌چیز او بـوی بیهودگی و بی‌هدفی میدهد.

مسئول خبر و آگهی



روابط عمومی مجله فیلم و هنر به‌تمام استودیوها و هنرمندان وعوامل دست‌اندرکار فیلم ایرانی اعلام میدارد ، که‌از این پس‌آقای بیوك کاظمی مستقیما مسئولیت آگهی های مجله و خبرهای هنری رابعهده‌دارند. خواهشمند است از این پس برای دادن هرگونه آگهی وخبر فقط بایشان مراجعه کنید. در غیراینصورت مجله فیلم و هنر هیچگونه مسئولیتی را از جانب افرادی که بطریقی از طرف مجله بآنها مراجعه میکنند نخواهد پذیرفت

چهره‌جدید



● بانمایش فیلم «روسیاه» چهره‌ی تازه‌ای معرفی شد بنام «اشرف‌کهن» که‌در این فیلم یکی از نقشهای‌اساسی‌رابازی‌کرده بود.

اشرف کهن دارای تیپ و کاراکترجالبی است که برای‌ایفای نقشهای متفاوت مناسب می‌باشد و از آنجائیکه بکار هنرپیشگی نیز علاقه دارد پیش‌بینی میشود در آینده‌بازی درچند فیلم دیگر رانیز آغاز نماید .

۲ فیلم (بقیه)

که توضیح بدهم بجز لالهزار. در گوشه وکنار این تهران بزرگ فراوانند سینماهای نمایش دهنده دو فیلم در یك سانس .

وحتی هستند سینماهایی که سه فیلم بایك بلیط هم به نمایش میگذارند . اما این‌موردخاص‌کمتر مورد استفاده دارد چرا که تهیه کردن سه فیلم برای یك ، یا دو هفته کار مشکلی است .

کارگردان کنترلچی !

□ برای کامل کردن چهره این سینماها فکر میکنم غلط نباشد اگر به چند موردی که‌معمولا همراه بانام این سینماها مطرح میشود اشاره کنم .

سانسور : درباره این‌سینماها میگویند که فیلمهایشان را برای اینکه زودتر تمام شود . سانسور خصوصی می‌کنند . اما واقعیت‌این است که گو اینکه فیلمهای این سینماها به علت کهنه بودنشان اغلب تکه وپاره هستند ومرتب در موقع نمایش چراغ سالن روشن صدای سوت واعتراض تماشاگررا به عرش میرساند ولی عمدا کوتاه نشده‌اند ...

فیلمهای قدیمی : یکی از حسن های این سینماها نمایش فیلمهای خوب قدیمی است. فیلمهایی که بخاطر کهنه بودن‌وتکراری‌بودنشان قابل نمایش در سینماهای بالای شهر وحتی در سینماهای درجه‌دو نیستند . بهمین دلیل عده زیادی از علاقمندان هنر سینما . همیشه در جریان فیلمهایی هستند که در این سینماها به نمایش گذاشته میشود .

نکته جالبی در همین زمینه بگویم که من کارگردانی رامیشناسم که بعنوان کنترل چی در یکی از همین سینماهای دو فیلمه شروع بکار کرد و با سینما آشنا شد. تا آنجا که حالا برای خود کارگردان و سناریست مشهوریست .

***

نوشته‌هایی که تا اینجا آمد همه‌ی آن حرفهایی نیست که‌میتوان که درباره این سینماها گفت .اما برای موشکافی و علت دوام وبقای این پدیده خاص در کار سینما داری این ملك احتیاج به زمانی وامکانی وسیع تر دارد . اما در پایان همین مطلب اشاره کنم که سینماهای دو فیلمه برعکس آن چیزی که خیلیها فکر میکنند نه تنها رو به مرگ و فنا نیست حتی خیلی آرام دارد جاباز می‌کندو هرساله ما شاهد تبدیل سینماهای معمولی به دو فیلم هستیم . ونه تنها در تهران که حتی در شهرستان ها هم سینمای دو فیلمه بوجود آمده است . بعنوان مثال‌در اهواز وشیراز هم‌اکنون سینماهای‌دو فیلمه باموفقیت مشغول کار میباشند .

□ تمام

من آرزو داشتم فروزان شوم (بقیه)

خواندم و اوپس‌از چند لحظه سکوت، دنباله کلامش راگرفت.

ــ وقتی که وارد اتاق آقای تهیه کننده شدیم ، یه مرد نسبتا مسن را پشت میز دیدیم ،آقای تهیه کننده همین که منو دید چشاش خیره شد، مث گرسنه‌ها به پاهایم نگاه کرد. بامادرم و پسرعموم کمی حرف‌زد و بعد به‌من گفت بلن‌شو راه برو ... من راه رفتم ،اما خیلی خجالت می‌کشیدم واز اینکه دامنم را کوتاه‌تر کرده بودم پیشمان شدم ، آقای تهیه کننده چاپلوسانه به مادرم گفت: «ز»مث مانکن‌ها راه میره، او میتونه خیلی‌موفق بشه ، خیلی حرفا زد ،خیلی امیدوارمون‌کرد و قرار گذاشت از فردای اون‌روز من به استودیو برم تمرینمو شروع کنم .

وقتی که به خونه اومدیم برادرم منو دید بااون‌دامن‌کوتاه، خیلی دعوام کرد ولی مادرم و پسر عموم اونو آرام کردن ، برادرم‌سربسته بهم گفت : «خیلی مواظب خودت باش» من نمی دونستم‌او به گرگهایی اشاره می‌کنه که در اجتماع پیدا می‌شن.

از روز بعد هرروز به استودیو می‌رفتم، آقای تهیه‌کننده سرمو با مجلات و عکسها گرم میکرد ، تااینکه یه‌روز بهم گفت فردا فیلمبرداری داریم ،بایداز یه چلوکبابی تبلیغی بسازیم .

روز بعد با مادرم‌رفتم استودیو اماآقای‌تهیه کننده‌باچرب زبونی مادرم رو راضی کرد که باهاشون به محل فیلمبرداری نیاد ، اول‌مادرم قبول نمی‌کرد اما وقتی‌که دید اگه قبول نکنه من ناراحت می‌شم بااکراه ، قبول کرد ومن بایه‌دختر ویزیتور با آقای تهیه کننده وشریکش وعکاس و کمك عکاس بااتومبیل به محل فیلمبرداری رفتیم . توی اتومبیل متوجه رفتار نامعقول دختر ویزیتور باعکاس شدم و فهمیدم کهسرو سری‌میون اونا هس . پس ازاونکه چندتا عکس ازمن گرفتن ، عکاس وکمك عکاس و دختر ویزیتور باهم رفتن و من با تهیه کننده وشریکش به یه باغی رفتیم . از اونا پرسیدم : برای چی اومدین اینجا ؟.. تهیه کننده گفت : برای‌شنا !.. نمیدونستم چی بگم ، گیج شده بودم . تهیه کننده به طرف من‌اومد وگفت: «تو باید لخت‌بشی وبری توی استخر» امامن قبول نکردم،هرکاری کردن‌من لخت بشم نشدم ، تهیه کننده وشریکش قدری‌شناکردن و بعد منو به خونه‌رسوندن، شب حالم خیلی بدشده بود ،

پس از چند روز ،یه‌روزبهش تلفن زدم گفت فردا بیا می‌خوام یه فیلم تبلیغاتی بسازم‌درباره جوراب. فرداش رفتم خواهر کوچکم هم همرام بود . تهیه کننده‌خواهرمو به اتاق دیگه برد وچندتامجله دستش‌داد و بعد به‌اتاق خودش برگشت ، چند تا جورات بلند بهم داد وگفت: «یکی‌یکی بپوش ببینم چه شکلی میشی» یکی از جورابها روپوشیدم که تهیه‌کننده پیشنهاد کرد: دامنتو بالابزن ببینم جوراب تاکجای پات می‌آد ، قدری‌دامنم‌را بالا زدم .

■ ادامه دارد

برنامه آینده بزرگترین گروه سینمائی پایتخت

آسیا ـ رکس ـ شهوند ـ لیدو ـ نپتون ـ ژاله
المپیا ـ توسکا ـ شرق ـ پاسارگاد ـ فیروزه



مردها
و
نامردها

با شرکت :

بهمن مفید
هاله
مرتضی عقیلی
حسین گیل
روشنیان
شهرآشوب
مهری ودادیان
و
بوتیمار

محصول: شرکت سینماتاتر رکس
کارگردان : عباس کسائی
فیلمبردار : تورج پورمروت

قصه‌ای از زندگی انسانها و مردها ، آنهائیکه حاضرند جان خود را فدا کنند ولی قدمی برخلاف مردی و مردانگی و وجدان‌وانسانیت‌برندارند «مردها و نامردها» درامی شورانگیز برای خانواده‌ها





پرویز حجازی:

دایر کردن «کاباره» کار هر کسی نیست...

عده‌ی زیادی بطور غیر قانونی کافه را به

باید برای کاباره‌ها نظامنامه‌ی جدیدی وضع شود

این روزها ، علاوه براینکه خیلی از مردم عادی سرگرم کارهای هنری شده‌اند ، و کاروزندگی خود را رها کرده‌اند ، گروهی از هنرمندان سرشناس ، مثل گلپایگانی، سوسن ، مرضیه، دلکش، عمادرام، عایده ، مهستی و کورس سرهنك زاده نیز به نحوی از انحاء یا صاحب کاباره شده‌اند و یا با شخص دیگری شریك گشته‌اند . همانطور که میدانیم هر کاری ضابطه میخواهد . بهمین دلیل اگر ضابطه‌ای در کار نباشد ، خیلی زود نظام صنفی کاباره‌ها از هم خواهد گسیخت و روزبروز مشکلات تازه‌تری برآن افزوده خواهد شد.

بنظر عده‌ای از جامعه‌شناسان، کاباره‌داری خودش یکنوع هنر است ، ومتاسفانه ، هر کس از راه رسیده است ، با مقدار اندوخته‌ای که‌دارد ، یك کافه‌روبراه کرده است واسمش را گذاشته است کاباره . بهمین دلیل اغلب این کاباره‌ها در خطر ورشکستگی قرار گرفته‌اند ، زیرا نتوانسته‌اند رضایت قشری را آنطور که باید وشاید جلب کنند.

این هفته ما با یکی از متخصصین اقتصادی که در این رشته صاحب نام می‌باشد در این تماس گرفتیم و وی اظهارداشت

– این تب تازه که‌هنرمندان ایرانی‌راگرفته باعث خواهد شد تا زیان اقتصادی چشمگیری به‌بعضی از صاحبان موسسات تجاری و تفریحی وارد آید که این زیان باعث میشود بعضی از آنها به ورشکستگی کشیده شوند . آنها میلیون‌ها تومان در این راه‌پول بکار گذاشته‌اند ، اما حالاپولشان در خطر قرار گرفته است و نمی‌دانند چه کنند.

– نظام صنفی هر دسته و واحدی حکم میکند که مقررات خاصی برا ی‌افراد آن دسته‌بوجود آید و هرکس به نسبت خود از امتیازات خاص استفاده کند . مثلا برای کسی کده تومان سرمایه می‌گذارد شرایطی‌وجود داشته باشد که کارش باکسی که صد تومان پولش را بکار می‌گیردتفاوت کند . باین ترتیب آن کس که کاباره‌یی را با ده میلیون‌تومان سرمایه‌ایجادمی‌کند و هزینه‌شویی را که در آنجا بمعرض نمایش می‌گذارد از شبی سی هزارتومان بیشتر است باید نرخ گرانتری داشته باشد تا آن کس که برای برنامه آتراکسیون خود شبی سه هزار تومان می پردازد و بیش از پانصد هزار تومان در این کار سرمایه گذاری نکرده‌است .

این موضوع ما را بر آن‌داشت تا با گروهی از شخصیتها که دست‌اندرکار کاباره داری هستند تماس بگیریم . پرویز حجازی‌که خود صاحب دوکاباره پاکارا و شکوفه‌نو است در این مورد به خبرنگار ما گفت :

– در کار ما روابط صنفی وجودندارد ، در حالیکه درتمام دنیا برای هر صنفی یك رابطه کاری‌سرمایه‌گذاری می‌کند باکسی که صدهزار تومان سرمایه‌اش رادر همان راه صرف میکند تفاوت‌وجود دارد .

مثلا اشاره می‌کنم به سندیکا و اتحادیه سینما ها در ایران ، وقتی حجم سینما در شهری به‌بزرگی تهران پرمی‌شود سندیکا از ساختن سینماهای تازه جلوگیری می‌کند واین یك نوع ضابطه و حمایت‌از صاحبان سینماست ، زیرا وقتی تعداد سینماها از حد نصاب گذشت ، چون مشتری بیشتری نخواهد بود، از فروش سینماها کاسته خواهد شد و در نتیجه صاحبان سینماها دچار ورشکستگی می‌شوند.

اما در مورد کافه داری و کاباره‌داری این رابطه و ضابطه به هیچ صورت وجود ندارد.

ما در شهر خودمان چهار کاباره درجه اول، و چند کاباره درجه دوم داریم ، برای هر کاباره سرمایه‌یی نسبتا چشم گیر به‌کار گرفته شده است و تا آنجا که من میدانم وجود همین کاباره‌ها هم‌تعدادی‌زائد است ، زیرامشتریان کاباره‌آدم‌های انگشت شماری‌هستند که تعدادشان هیچ وقت زیاد نمیشود و بنابر این اگر هر روز که می‌گذردیك کافه یا کاباره جدید بوجود آید از مشتری‌های دیگر کاباره‌ها کاسته خواهد شد.

اما حالا چندی است که نظامنامه پیشین بر هم خورده است ، هر روز که می‌گذرد کافه تریا و رستوران تازه‌یی برای‌خود آتراکسیون و«شو»می‌گذارد و به رقابت با کاباره‌های بزرگ می‌پردازد ، مثلا در سرداب ، یك دسته ارکستر می‌ایستند و آهنگ می‌نوازند ، سرداب یك کافه تریا است ، یك کافه رستوران است ، اما برای خود مقرراتی وضع می‌کند .

«مینیموم شارژ» قرارمی‌دهد ، مثلا برای هر صد نفر صد تومان ، آنوقت من که کاباره دارم همین مینیموم شارژ را برای کاباره خودم قرار می‌دهم ، یعنی‌به عبارتی یك نفر مشتری در کاباره من همانقدر پول میدهد که باید در کافه‌تریایارستوران بدهد.

آنوقت من درپایان شب‌بیست و پنجهزار تومان بابت شوی کاباره پول می‌دهم و صاحب چنین رستورانی فقط دو هزار تومان‌پول میپردازد در پایان کار من بیست هزارتومان مالیات میدهم و آن‌آقا دو هزار تومان در حالی که بعضی اوقات فروش یکشب کاباره من معادل همین تریا رستوران‌ها است که بر اساس قوانین موجود نمی‌توانند برنامه شو داشته باشند.

حجازی لحظه‌یی سکوت کرده بعد ادامه می‌دهد:

– اصولا چنین کاری مغایر با اصول‌صنفی استه که هر روزاز یك گوشه مثل علف هرزه یك‌کاباره سبز شود و هرکس تازه از راه رسیده بیاید یك محفلی را تبدیل به کاباره کند.

مثلا آقایی آمده و یك زیر زمین را تبدیل به یك کاباره‌کرده در حالی که‌جایی که آن آقا بوجود آورد. «کاودارژان» یك زیر زمین است، نه مالیات میدهد ، نه دست مزد درست و حسابی به آرتیست و هنرمند ، اما با اینحال هر شب کافه‌اش فروش خوبی داشته و از مردم پول زیادی میگیرد و این یك نوع اجحاف علنی است که باید برای آن‌قانون و ضابطه‌ای بوجود آورد.

شرایط یکسان

البته باید بگویم مخالفاین نیستم که آوازه خوانان و هنرمندان‌ایرانی بخواهند کافه بخرند و شخصا در کاباره‌ای که متعلق‌به خودشان میباشد برنامه اجرا کنند و از دوستدارانشان پذیرایی‌نمایند، اما من از طرف صنف خودم حرف میزنم ، من میگویم اگر آنها می‌

کاباره تبدیل کرده‌اند!



خواهند کاباره‌تاسیس کنند به همان شرایطی تن بدهند که من تن در داده‌ام همان قدر مالیات بپردازند ، همانقدر بدیگران دست‌مزد بدهند و همان مخارجی راکه من تعهد میکنم و میپردازم‌بدهند و بعد همان اندازه که من پول را ازمشتری میگیرم آنها هم بگیرند وگرنه در شرایط ما تعدیل بشود و در اتاق اصناف ودیگر مراکز مسئول برای کسانی که میخواهند در این صنف فعالیت داشته باشند درجه بندی هایی قائل شوند ، همان طور که ما سینمایی چون شهر فرنگ داریم که بلیطش ۵۰ ریال است و سینمائی مثل ری، بیست ریال باید کافه ها و کاباره هابنسبت‌مخارج، مالیات و دستمزد هادرجه‌بندی شوند ، باین ترتیب است که نسبت سرمایه گذاری باعث میشود آدم ها متکی به خود شوند و ظلمی نسبت به کسی صورت نگیرد این شرایط یکسان است که میتواند باعث دلجوئی شود.

طبیعی‌ترین حق یک انسان

از حجازی در باره نحوه‌کار کنونی‌اش می‌پرسم و او میگوید:

— ایجاد همین کافه هایی‌که مثل علف هرزه ، هر روز اززمین میروید باعث یك نوع وقفه درکار ما شده است و اگر این ضوابطی که من به آن اشاره کردم بوجود نیاید و قوانین تازه‌یی تدوین‌نگردد من مثل بسیاری ناچار خواهم شد دست از کار خودم بکشم و سرمایه‌ام را درراه دیگری به‌کار بگیرم.

من بعنوان یك سرمایه گذار حق دارم در مورد هزینه‌یی که متحمل میشوم ، مخارجی را که به عهده میگیرم و تعهداتی که بر دوش دارم از حق‌ام دفاع‌کنم، و گمان میکنم این طبیعی ترین حق یك انسان است.

باز هم تاکید میکنم که من مخالف کار کردن کسی نیستم ، شاید این ادعای من حمل به آن شود که چون خانم مهستی کافه خریده دیگر در کاباره من برنامه اجرا نمیکند، در حالی که ابدا یك چنین موضوعی مورد نظر من نیست ، به تصدیق آن آدمهایی‌که سالهاست مرا میشناسند من در انتخاب برنامه‌های کاباره های‌خود همیشه نهایت دقت را داشته‌ام ، بسیاری از گوگوش حرف میزنند، در حالی که ، در آن روزگار که گوگوش در اوج محبوبیت بود در کاباره دیگری برنامه اجرا میکرد و من نیز کاباره خودم را بابرنامه های دیگری پر کرده بودم، حالا هم به فکر همین موضوع هستم و آنچه‌برای من‌مطرح نیست «شو»ی کاباره است» زیرا من بعنوان‌یك صیاد همیشه به صید «تازه‌ها»می‌پردازم ولی از اینکه میبینم کارمن، فعالیت‌من، موردتعدی دیگران قرار گرفته میخواهم مبارزه کنم و این مبارزه صنفی نمی‌تواند تعبیر دیگری هم داشته باشد.

حرف منطقی

ما در این مورد با یك مقام صالح در اتاق اصناف هم تماس گرفتیم و نظرات «حجازی» را با این مقام که مایل به افشای نام خود نبود در میان گذاشتیم . این مقام اتاق اصناف گفت:

— بدون شك یکی از شرایط هر صنف درجه بندی افراد صنف است، اما در حال حاضر ماصنفی بنام کاباره نداریم و اگر صنفی بدین نام باشد وابسته به کافه رستوران ها است که مسلما باید در نظام صنفی کافه رستوران ها تجدید نظر کرد، برای هر واحد یکنوع قانون خاص در نظر گرفت و من تصور میکنم با همکاری‌اداره اماکن و وزارت کشور باید درکار صدور پروانه کافه رستوران ها تجدید نظر کرد و اگر جوازی به نام کافه‌رستوران‌صادر شده‌مامورین پلیس باید از اجرای «شو» در این کافه رستوران ها جلوگیری بعمل آورند.

یک مقام مطلع در اینمورد اظهار داشت: باید برای کافه‌ها ، تریاها و کاباره‌ها ، ضوابطی اصولی وضع شود

در این مورد دکتر علیمحمد آزمایش وکیل دادگستری گفت:

— مسلما‌ادعا های آقای حجازی حرفی است منطقی و باید بعنوان آدمی که سرمایه خود را به کار گرفته و از کنار سرمایه اوبسیاری بهره می‌برند از او حمایت کرد ولی این حمایت باید اصولی باشد و مانع‌نشود کدیگران هم ازفعالیت باز مانند با توجه به اینکه آنهاهم در حدود جواز و پروانه خود اقدام به کار کنند. و اگر تاکنون نقصی در این مورد وجود داشته باید در برطرف کردن نقص کوشید و این مربوط به صنف است که مسئولین‌اتاق اصناف باید درانظام‌نامه صنف تجدید نظر کرده و از دادن جواز به اماکن جدید خودداری کند، زیرا ظرفیت‌شهر تهران از وجود این اماکن لبریز است و نبایداجازه‌داد بیش از این واحد های دیگر تفریحی بعنوان کاباره و کافه بوجود آید.

پاسخ سردبیر

تهران : آقای سعیدفتح‌الله‌زاده

هیاهوی «سینمای پیشرو» یکی دو هفته‌است که فروکش‌کرده و قرار براین گذاشته‌اند که‌دیگر از این نام برای دسته‌ی خاصی از هنرمندان استفاده نکنند، باین دلیل که‌متمایز نمودن‌فیلمسازان با آلقاب و عناوین خاص نوعی نقطه گذاری وامتیاز بی اعتبار ایجاد می‌کند که از هر حیث شایسته‌ی پیشگامان هنر سینمادر این ملك نیست . گروه سینمای پیشروی سابق نظریاتی در موردنوع سیستم و نظام سندیکائی داشت که همه‌ی آنهااصلاحگر بود وچنان که‌دیدیم بالاخره در رودررولی‌هفته‌ی پیش این گروه با عوامل سندیکائی نظریات محق و سازنده‌ی آنها پرستنده‌های آیفائی و پوسیده‌ی سابق چهره شد.

مشهد : آقای عبدالقدیر جهانگیری

نظریه‌ی شما در مورد هنرمند محبوب آقای وثوقی‌چندان‌واقعیتی ندارد، ضمنا مطلبی را که‌فرستاده بودید قابل استفاده ما برای‌چاپ نبود . بیشتر بنویسید و بیشتر مطالعه کنید .

جهرم : آقای صرافپور

دوست و نماینده‌محترم ، عکس ومطلبی که در مجله چاپ شد بوسیله خود آن شخص فرستاده شده بود وما از سوابق ایشان آنطور که مرقوم فرموده‌اید بی‌اطلاع بوده‌ایم .

تهران: آقای علیرضا جوادی فام

چنانکه دیده‌ایددر چندشماره‌ی اخیر از فیلم تنگسیر مطلب‌داشته‌ایم و درهمین‌شماره آینده‌نیز گفتگوئی کارگردان این فیلم امیر نادری ملاحظه خواهیدکرد. امادرموردچاپ یکی از عکس های فیلم «تنگسیر» روی جلد مجله‌بایستی اظهارتاسف کنیم . دیگر اینکه ستون فروش فیلمهای روی پرده‌ایرانی رابزودی میگشائیم .

ضمنا از فیلمهائی که نام‌برده‌اید «خاك» بمراتب بهتر بوده است . امیدواریم مکاتبه‌ی خود را بامجله بیشتر ادامه دهید .

تهران آقای حاج حسین فیض‌آبادی

آقای رمضانی از اینهمه لطف شما سپاسگزاری کردند و ضمنا فرانك میرقهاری تا چند سال‌پیش یکی از ستارگان موفق سینمای ایران بوده که در حال حاضر فعالیتی ندارد .

سبزوار : آقای محمدعلی خسرو آبادی

پس از تشکر از ابرازلطفتان بایستی بنویسیم که بالاترین‌رقم دستمزد کارگردانی را در ایران «مسعود کیمیائی» می‌گیردوتابحال فیلمهای رقاصه – دشنه ویاباشمل بهترین فیلمهای فروزان بوده‌اند.

تهران: آقای نادرحی‌شاد

برای بدست آوردن آن جزوه با مجله‌ی ستاره سینما مکاتبه کنید .

آقای رضا مالکی

ما معمولاجواب هیچکدام از خوانندگان گرامی خودرابوسیله‌ی پست ارسال نمی‌کنیم . بلکه در مجله در صفحه پاسخ سردبیر به طرح وباجوابگوئی آنان می – نشینیم.

نوشته‌اید که علاقه و تمایل وافری به بازیگری‌داریدوپرسیده‌اید که‌مدرك تحصیلی برای این رشته چه باید باشد ؟ دوست عزیز، اولا هیچ کدام از رشته‌های هنری «الزاما» احتیاجی به تحصیلات ومدارك ندارد . اما چون تحصیلات ویژه در هر کار هنری باعث راهیابی درست و صحیح می‌شود، بهتر است که شما تحصیلات‌متوسطه خود را تمام کنید و با در دست داشتن دیپلم به مراکز تعلیم‌سینما درتهران مراجعه نمائید . این مراکز عبارتند از : ۱– مدرسه عالی تلویزیون و سینما ۲ – دانشکده هنرهای دراماتیك ۳ – دانشکده هنرهای زیبا . موفق‌باشید.

یك نامه شوق برانگیز

آقای سردبیر

اول سلام و سپس تبریکات صمیمانه‌ام را برای انتشار تنها مجله‌ی معتبر سینمائی ایران‌بپذیرید. اینکه‌نوشتم «تنها مجله‌ی سینمائی» سخنی بگزافه نگفته‌ام. من خود از خوانندگان پی‌گیر فیلم وهنر نبودم. چون پیش خودمان بماند این مجله همیشه به دنبال مسائل بازاری و مبتذل بود، و این‌نه‌اینکه عقیده‌ی من، بلکه اطمینان دارم که نظر واقع‌بینانه‌ی خودتان نیز هست.

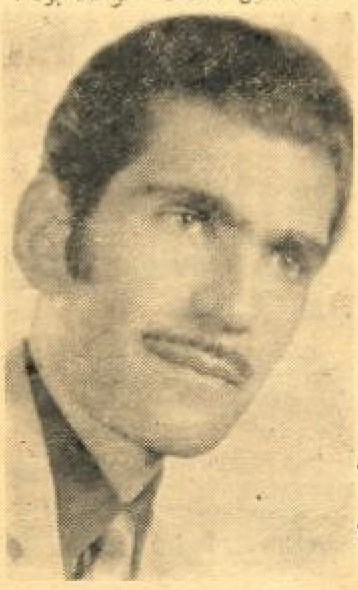
اما من که نسبت به این مجله آنقدر بی‌اعتنا بوده‌ام، در حال حاضر هر صبح چهارشنبه انتظارش را میکشم ومطالب آنرا پی‌گیری میکنم. راستش احساس میکنم که این مجله دردوره‌ی جدید و تحت سرپرستی آن دوست گرامی غالب قراردادی و مرسوم گذشته را شکسته و بدنبال دستیازی به کمال مطلوبی است که من و ما همیشه انتظار داشته‌ایم.

دستتان را می‌فشارم و آرزوی موفقیت روزافزونتان را از ایزد یکتا خواستارم.

فرهنك دانشور

آقای ناصرگودرزی

خوشحالیم که خواننده‌ی چند ساله‌ی خودرا هنوز هم داریم . نوشته‌اید که مطلبی راجع به امیر نادری و فیلم اخیرش «تنگسیر» دارید. آنرا برایمان بفرستید ، حتما قابل استفاده خواهد بود .



اینهم عکستان که برایمان فرستاده‌اید. منتظر نامه‌های بعدیتان هستیم .

تبریز : آقای داود جباری

۱ – تخیر ، بازیگرانی چون فردین ویا ناصر ملك مطیعی تحصیلات دراماتیك وآکادمیك ندارند . تجارب بسیار آنها در زمینه‌ی هنرپیشگی خود بهترین پشتوانه‌ی حرفه‌ای آنهاست .

۲ – فیلمهای خارجی در ایران قبلا بازبینی میشوند واگر از حیث سوژه ویا تصویر موجب جریحه‌دار کردن عفت عمومی و یا شعائر دینی **واجتماعی مملکت ماباشند‌ازنمایش** آنها جلوگیری میشود .

تبریز : آقای محمد ساعی‌ور

دوست عزیز در صورت امکان نامه‌ی دیگری برای ما بفرستید و **موضوع نامه‌هایتان به کارگردانان** ایرانی و همچنین حمایتتان جوانها را روشنتر مطرح نمائید . مطمئن باشید اگر قابل استفاده باشد در مجله منعکس خواهد شد .

آقای قاسم نورگستر

نامه‌ای که بدفتر مجله برسد (مثل همین نامه شما) بدون‌جواب نخواهد ماند . شاید شما تابحال آدرس درست خود را پشت پاکت نامه‌خود قید نکرده‌اید و یا اشتباه از نامه رسانها بوده است . اما بهر حال این نامه شما را دیدیمو جوابش را هم خواهیم داد : با آقای بهرام ری پور در وزارت فرهنك و هنر (میدان بهارستان- خیابان کمال‌الملك) و آقای بهرام بیضائی نیز فعلا در محل شرکت سهامی سینما تئاتر رکس (خیابان فردوسی) می‌توانید ملاقات کنید. ماهم از لطف شما ممنونیم .

بجنورد : آقای علیرضااوری

۱ – تاریخ دقیق نمایش‌فیلم نفرین و گرگ را بیادمان نیست . اما قدر مسلم آنست که هر دوی آنها را دو ماه پیش نمایش‌داده‌اند.

۲ – بهروز وثوقی در حال

حاضر فیلمهای سازش و ممل امریکائی را آماده نمایش دارد و بزودی برای مسعود کیمیائی فیلم «رخمی‌ها» را بازی خواهد کرد.

۲ – از نوشتن آدرس هنرمندان معذوریم . ببخشید :

رفسنجان : آقای سیدحسن رابی و اکبر رستمی

دوستان‌عزیز ، شایعه‌ای را که شنیده‌اید بهیچوجه صحت ندارد . آقای سعیدراد در خیابان لاله‌زار مورد اصابت گلوله (!) قرار نگرفته و هزار مرتبه شکر سرومروگنده و سرحال دارد فیلمش را بازی می‌کند واطمینان داشته باشید که از سلامت کامل برخوردار است . حالا که فهمیدید خطری متوجه هنرمند محبوبتان نشده می‌توانید در سقاخانه‌ی محلتان ده‌تا شمعی را که نذر کرده‌اید ، روشن کنید !

بندرپهلوی : آقای جواد فرخ‌نیا

دوست عزیز علاقه شما بهبازی‌گری قابل ستایش است. اما بهتر است که اول تحصیلاتتان را باتمام برسانید و سپس از راه درست و صحیح دنبال خواسته و علاقه‌تان بروید ، بااین نثر خوبی که در نامه‌تان دیدیم ، مسلماموفق‌خواهید شد.

اهواز : کیامرث عیدی وندی

۱- آرتیستی که نام بردید کارمن اسکوئی مسلمان است .

۲ – صفحه مسابقات را که از هفته‌ی پیش دایر کرده‌ایم وازاین پس مرتبا زیر نظر آقای منصور دانشی راد اداره خواهد شد.

۳- والله چه عرض کنیم ! عکس‌بازترین ستاره فیلم های‌فارسی را شما باید انتخاب کنید نه ما!

قزوین : آقای علی‌اصغر ابراهیمی

۱ – مسعود کیمیائی از سال های نوجوانی به مطالعه‌ی سینما پرداخته و فعالیت فیلمسازی‌اش بصورت رسمی از سال ۱۳۴۷ با فیلم بیگانه بیا شروع شده است.

۲– کارگردان بعضی ازفیلم هائی که نام برده‌اید :

ده فرمان (سیسیل. ب.دومیل)

اسپارتاکوس (استانلی کوبریک)

افسانه‌ی کیبل هوک (سام پکین‌پا)

شهر کرد : آقای حسین رفیعی

پس از تشکر از محبت های بی‌شائبه‌ی‌تان بایستی بنویسیم که قیمت کتاب دستور زبان سینما ۳۰ ریال و فصلنامه فیلم ۴۰ ریال می‌باشد. باندازه‌ی قیمت این نشریات تمبر باطل نشده ارسال دارید تا آنها را برایتان پست‌کنیم. ضمنا آدرس دقیق پستی خود را فراموش نکنید .

بابل : آقای محسن پورروحانی

عزیزم ! نامه‌ی خوب شمابدست ما رسید و در جوف آن داستان کوتاه شما را که شرح بلوغ‌هیجان انگیزتان درآن نوشته بود دیدیم ! این داستان شما را استثنائا بدلیل جریحه‌دار شدن عفت عمومی !چاپ نمیزنیم ومنتظر قصه‌های دیگری از شما هستیم .

تهران : آقای فرهنگ‌دانشور

نامه‌ی پرمهر ومحبتتان درهیئت تحریریه‌ی مجله دست بدست‌گشت وهمه‌ی بروبچه‌های فیلم و هنر را خوشحال کرده می‌بینید که نامه‌ی شما را در همین صفحه جداگانه چاپ کرده‌ایم- سردبیر و نویسندگان فیلم وهنر از داشتن چنین خواننده‌ی آگاهی بخود می‌بالند .

بهروز وثوقی (بقیه)

بهروز با تواضع خاصی این حرفها را میزند و مثل خیلی‌ها «منم» نمیزند .

چند لحظه‌ای بین ما سکوت برقرار میشود و مستخدم چای میاورد . بهروز حتی بامستخدم ندیده ونشناخته مجله هم دست میدهد وحال واحوالپرسی میکند. بعد چائی برمیدارد وبمن نگاهی میکند ومی‌خندد . خنده‌ائی از صمیمیت سرچشمه میگیرد وطوری می‌خندد که یعنی بازهم سئوال کن ، چی میخوای بپرسی ؟

منهم موقعیت را مغتنم می‌شمرم و خیلی باوسواس سئوال میکنم :

– راستی ماجرای تو و گوگوش چیه ؟

یکمرتبه براق میشود که :

– **یعنی چی؟**

میگویم :

– اونطوری نگاه نکن . من‌فقط ازت سئوال کردم . این اواخر شایع شده است که تو وگوگوش باهم سروسری دارید. مجلات هم مرتب مینویسند . خصوصا اینکه بازی تو وگوگوش در فیلم ممل امریکائی بیشتر باین جنجال دامن زد .

کلافه میشود و میگوید:

– **ای‌بابا ...آخه این‌حرفهاچیه. مگر من از کسی ترسی دارم که بگویم با گوگوش دوست هستم یا نه؟ اما باورکنیدکه‌چنین موضوعی حقیقت ندارد . بارها پیش آمده که تهیه کننده وکارگردانی تصمیم گرفته‌اند که‌باشرکت من و گوگوش فیلمی تهیه کنند ، اما بخاطرهمین شایعات از بازی کردن دران فیلم خودداری کردم . تااینکه در این فیلم آخیر ، به پیشنهاد «مصیبی» تهیه‌کننده و شاپور قریب‌کارگردان فیلم مزبور ، که هر دو از دوستان خوب من هستم بازی در این فیلم را پذیرفتم . من قبلا با گوگوش در فیلم پنجره هم بازی کرده بودم . او برای من یك همکارخوب ویك هنرمند مستعداست .من‌اصلا نمیدانم این شایعات از کجا دامن می‌گیرد ؟ متاسفانه عده‌ای بداین جنجالها علاقمند هستند و می‌خواهند باین وسیله اسمشان سر زبانها بیفتد . اما باور کن که من از این جنجالهای پوچ وتوخالی بیزارم . بهمین دلیل تا بحال در اطراف این موضوع کوچکترین‌بحث و نظری نکرده‌ام .**

برای اینکه مچش را گرفته باشم میگویم :

– ولی هر آدمی احساس‌وقلب دارد، تو نمیتوانی منکر احساس خودت شوی . عصبانی میشود و میگوید :

– **تو عجب آدم عجیب و غریبی هستی . بزور میخوای تو دهان من بگذاری که من عاشق کسی هستم ، مطمئن باش اگر من یکروز عاشق شدم اولین کسی که خبرش رامیفهمد توهستی . چونکه خیلی جنست خراب است !؟**

بهروز با گفتن این جمله می‌خندد و میگوید :

– ترا بخدا دور اینجور سئوال ها را خیط بکش .

میگویم :

– هر آدمی برای خودش عشق را یه‌جوری‌توجیه میکند . توچگونه آنرا تفسیر میکنی ؟

میگوید :

– **حقا که ژورنالیست‌هستی، مثل اینکه دست بردار نیستی.نکند خودت عاشق کسی هستی‌کهاینقدر درموردعشق و عاشقی از من سئوال میکنی؟**

با خنده میگویم :

– مگر عاشق شدن چیز بدی میگوید :

= **اتفاقا نه ! عشق خیلی خوبه، بادم نیرو وهیجان وسرزنده‌گی میده .**

میگویم :

– خدا را شکر ، بالاخره‌مثل اینکه داری بحرف میای ! بهروز سکوت میکند و چائی خود را که تقریبا سرد شده است مینوشد و میگوید :

دلم میخواد یه روزی سینمای مابان درجه ازشهرت‌واعتباربرسد ، که تواین سینما صدتابهروز وثوقی وجود داشته باشد .

حرف قشنگی میزند : البته من در این مورد سئوالی از اونکردم ولی او برای خودش‌این حرف را زد واز تهدلش هم گفت.

❊❊❊

ادامه این گفتگوی جالب و شیرین را درشماره‌آینده‌مطالعه کنید .

● ادامه دارد

سینمای پیر و فرسوده به عصا احتیاج دارد!

نوشته : مسعود فاتحی

چراکارگردانهای کهنه‌کار ما نه می‌توانند سرمشقی باشند برای جوانهاو نه حتی جای خودرا داشته باشند، جایی که‌تقریبا همه‌ی سینماگران کهنه‌کار فرنگ در عرصه‌ی سینمای خودشان دارند.

چرا کهنه کارهای‌مافراموش‌می‌شوند و نمی‌توانند درسینمای روزتاثیرگذار باشند ؟

بدون شك آنهایی که کم وبیش باوضعیت کارگردانها دراین مرز وبوم آشنایی دارند می‌دانند که اغلب کارگردانان ما از سناریو نویسی ، فیلمبرداری ، آسیستانی واحیانا تصادفی و هردمبیلی ! شروع کرده‌اند.

رضا صفایی کارگردان فیلم ، در مصاحبه‌ای و در جواب این سئوال که «چگونه کارگردان شدی ؟» گفته بود : «من نه درس کارگردانی خوانده‌ام و نه‌کلاس دیده‌ام. من‌خودبخود کارگردان شدم و دراین زمینه حتی سواد درست و حسابی هم‌ندارم.»

شاید رضا صفایی بااین بیان صریح خواسته‌است باصطلاح بزبدهدکه بیایید ببینید من چگونه در طول سال فیلمهای متعددی راروانه‌ی بازارمی‌کنم .

... این واقعیتی‌ست که ما کارگردان تحصیل کرده ومتخصص کم‌داریم وچون سخن بیشتر برسر آن دسته‌است که پیش‌کسوت‌و متقدم‌نامیده می‌شوند . بازاشاره‌ای بکنیم به یك‌کارگردان‌کهنه کار دیگر.

ساموئل خاچیکیان ، کارگردان محبوب و مشهور قدیمی در اوایل شروع فعالیتش حرفی برای‌گفتن داشت ولی‌کم‌کم‌کارهایش محتوایی فرسوده وتکراری پیدا کرد وچون احساس کردکه حرف تازه‌ای برای‌گفتن ندارد کناره‌گرفت و سکوت‌کرد وچه‌خوب !

موید این دسته‌از فیلمسازان‌تنهاآنهایی هستند که شکست‌را باورنداربه ومی‌گویند «خستگی» وموج‌نو رادر سینمای‌ایران بابی‌اعتنایی جزرومدی در یك دریای خروشان می‌انگارند .

شاید تعبیراین کناره‌گیری رابگونه‌ای دیگر از زبان «ایرن» شنیدن خالی از لطف نباشد: «من اجبارا بعداز بازی در چند فیلم، هم‌تاتر وهم سینمارا کنار گذاشتم و باین ترتیب ثابت می‌شود که در آن موقع نارس بودم ...»

●

• حالا این‌دسته از فیلمسازان کهنه‌کار چه می‌کنند ؟ و با رفتنشان‌چه‌برجای‌می‌نهند؟ واقعاهیچ! و چرا ؟ باین‌دلیل که‌هرگز دراندیشه فراگیری نبوده‌اند.

امیرشروان درمصاحبه‌ای‌با «م. صفار» صادقانه اقرارکرده است:

– شما برای پیشرفت سینمای ایران چه کرده‌اید ؟
– هیچی !
– چرا ؟
– یا نخواستم و یا نتوانستم !
– چطور ؟
– من به سینما رونیاوردم برای پیشرفت آن و باز کردن درهایی برای دیگران. من باسینما زندگی کردم‌وآنرا وسیله‌ی‌امرار معاش قرار دادم !!

و ایکاش لااقل همه اینگونه بدگناه خود معترف بودند.

●

کیومرث منشی‌زاده گفته است : «درهمه جای دنیا اکثر سینماگران از تماشاگران فیلمها جلوتر هستندولی در ایران‌بیشتر آنهادر سطحی پائین‌تر ازشعور عمومی قرار دارند وبهمین علت خیلی از فیلمهای ایرانی در حدود پائین‌ترین مرحله‌ی افکار عمومی‌ست ودرنتیجه آنقدر پیش‌پا افتاده است که فقط‌توده‌ای بیسواد راجلب کند.»

حال آیا کارگردانان کهنه‌کار ما بهتر نیست که بجای مخالفت باموج‌نو در فکراین نابسامانیها باشند.

●

چراکارگردانهای سینمای ماچون پیرمی‌شوند و عمری از آنها می‌گذرد ازتب وتاب می‌افتند؛ چرا نمی‌توانند حالا که تجربیات بسیار اندوخته‌انددست‌سینمارا بگیرند ومحکم بازمانه‌پیش‌بروند؛ خودرا ناتوان می‌بینند، کنار می‌کشند و هرگاه سئوالی پیش آید رجزخوانی‌می‌کنند وگناه‌را به گردن این وآن می‌اندازند؟

واضح است، اینها در کارشان هدف نبوده – هدف‌راستین– صداقت وایمان نبوده وفقط به‌اتکای امرار معاش وشهرت‌وصلەی ناجور تن‌این سینماشده‌اند.

بیادخانم «ژاله» می‌افتم و حرفهای قشنگش : اگر سینمارا بعنوان کلاس درس قبول کنیم باید هرسال بکلاس بالاتر برویم‌و اگر نتوانیم چنین باشیم بهتراست برویم شغل و حرفه‌ی دیگری پیش بگیریم. کسانی که در این مورد دست‌اندرکارهستند درمورد پیشبرد **مسائل اصولی مسئولیت دارند.**

کارگردانان کهنه‌کار مابعداز آنهمه (بقول خودشان) سختی کشیدنها وخون دل‌خوردنها بجای اینکه اکنون کار صمیمی وخوب ارائه دهند فقط شعار می‌دهند وخودرا ناجی‌منحصربه‌فرد سینما می‌دانند. وفیلمهایشان **که حرفش را نزنیم بهتراست. واقعا** هیچ‌کارارزشمندی انجام نداده‌اند و غیراز آن سعی دارند که سدراه جوانهاهم باشند .

توکه نوشم نئی نیشم چرایی ؟

●

وحرف آخر اینکه : کارگردانهای کهنه‌کار اگر سکوت می‌کنند ولی از گود بیرون نمی‌روند باید کار خوب ارائه کنند. درجا نزنند. تکرار اشتباهات گذشته کافی است.

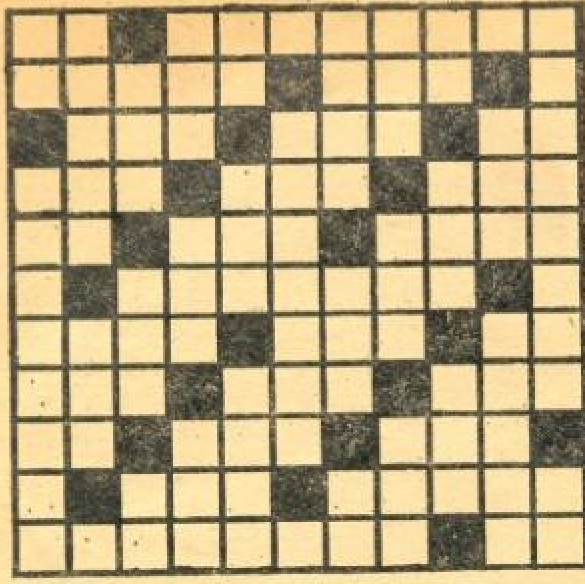
خودرا در رهگذر این‌سینمامسئول‌بدانند. فرهنگ جدید ورشد یافته را باتجربه‌ی سالیان دراز درهم آمیزند.

وبااین سلاح‌به میدان‌داری برخیزند.

چه با جوانانی که فکر خوب‌دارند ولی‌تجربه ندارند، اینها تجربیات خود را به خدمت‌افکار جوان بگیرند تاافکار جوان هم عصای تجربیات پیرآنها باشد.

مسابقات

طرح و تنظیم از : منصور فائضی‌راد



دو پهلوی طلا جایزه!

● خوانندگان گرامی فیلم وهنر می‌توانند همه هفته جواب صحیح مسابقات را به آدرس مجله (دایره مسابقات) ارسال‌دارند. جوایز دوره‌ی جدید چنان چشمگیر و قابل توجه است که تاکنون نظیر نداشته : در شروع هرماه طی یك‌قرعه کشی به دو نفر از برندگان مسابقات دو پهلوی طلاجایزه داده میشود والبته این‌بغیر از تعدادی بلیط سینماست که به‌برندگان تعلق میگیرد . هفته آینده منتظر خبرهای بیشتری باشید .

افقی :

۱- نام‌اکتریس فیلمهای صف فاتلین و دختری در پاریس – مایه حیات ۲- یکی از شهرهای قدیمی که درجنوب واقع است – نام فامیلی کارگردان و بازیگر فیلم قصه شب۲ – جوی‌خون – حب‌فرار – مخالف زبر ٤- هرزه و بیهوده – همان سارق است . جایزه‌ای که به قهرمان میدهند ٥- نام فیلمی باشرکت شیراندامی – آخرین آن فیلمی بود با شرکت مایکل‌کین – جنس قوی ٦- نام فیلمی باشرکت داستین هوفمن‌و میافارو ۷- ازتوابع تهران – پائین است – نام فیلمی باشرکت ایرج قادری ۸- فیلمی به کارگردانی مارتین ریت و با شرکت پل نیومن – از درختان همیشه سبز – کشوی لباس ۹- تنظیم آن در فیلمبرداری مهم است – کشتی جنگی – بوی‌ماندگی ۱۰ – فیلمی باشرکت ارنست بورگناین – نام کوچك اکتور فیلم شیرهای جوان ۱۱- نام فیلمی با شرکت الیزابت تایلور- فیلمی به کارگردانی رنه کلمان وباشرکت رابرت رایان

عمودی :

۱- فیلمی باشرکت آلن دلون و چارلز برونسون – یکی ازحروف اضافه ۲- نام‌فیلمی باشرکت مهین‌شهابی- نام‌کوچك ستاره‌فیلم الماس ۳۳ – ۳- فیلمی باشرکت الیوت گولد –مالیات جاهل- از القاب اروپائی ٤- میگیرند و بالا می‌روند- پرنده شکاری – نام کوچك هنرپیشه هندی فیلم سنگام ٥- فیلمی به کارگردانی پرویز نودی – خوب وپسندیده – شهر فراری ٦- نام فیلمی باشرکت جیم‌براون ۷- طاقچه‌بالا – ازپولهای قدیمی – نام فیلمی به‌کارگردانی فدریکو فلینی ۸- نام‌فیلمی باشرکت برت‌لنکستر – شهر هردمبیل- ازعشاق‌معروف۹- نام فامیل شوهرسابق اورسلاآندرس – از حیوانات وحشی – نام یکی از آلات موسیقی ۱۰- فیلمی با شرکت بهروز وثوقی – وسط ومیان ۱۱- پایتخت ریشه – نام فیلمی به کارگردانی آلفرد هیچکاك وباشرکت جولی آندروز .



فیلمهای الیزابت تایلور

□ در اینجا شش عکس از شش فیلم مشهور الیزابت تایلور را مشاهده میکنید . ذکر نام صحیح چهار فیلم از این شش فیلم کافی است که در قرعه کشی مسابقات فیلم وهنر شرکت کنید.

اطلاعات سینمائی

۱- فیلم (فریاد نیمه شب) محصول چه سالی بود ؟

۲- کارگردان فیلم (همای سعادت)کیست.

۳- اولین فیلم (آرمان) چه نام داشت .

٤- سازنده موزیك متن فیلم (بابا شمل) کیست .



حل جدول شماره دو

فریدون گیلانی (بقیه)

– بااین‌تفاصیل و با استفاده از‌تمام امکانات ووسایل تبلیغاتی مردم به سوی کج سلیقه‌گی وآسان پسندی سوق پیدا می‌کنند ، در نتیجه هیچ معیاری برای ارزش هنرمندان سینما باقی نمی‌ماند.

واضح است که وقتی مردم قدرت معنوی تشخیص نخستین ارزشها را نداشتند ، چطور می‌توانند ، ارزش‌ها را باهم مقایسه کنند و در چنین شرایطی است که می‌گویم بکار بردن کلمه موفق وموفقیت در سینما نیرنگی بیش نیست .

● اینطور که شما مطرح‌می‌کنید‌بازار کاملادردست‌تهیه کننده است . بنابراین وقتی رشته عملی در دست تهیه کننده است ، چه اجباری هست که تهیه کننده عمدا سطح‌فرهنگ را نازل‌نگهدارد ؟

– نکته تاسف بار همین‌است که تهیه کننده گرفتار تارهائیست که‌خود تنیده وپشت سدی که خود ساخته مانده است . تهیه کننده نمتواند خود را از سیستمی که بوجود آورده آزاد کند ، برای تهیه کننده غیر از عامل گیشه مشکلات دیگری هم وجود دارد .

– بنابراین چاره عملی‌وجود ندارد ؟

– راه چاره اینست که بجای تهیه کننده ، شرکتهای تعاونی تهیه فیلم تشکیل شود.

شرکتهای تعاونی که ابزار کار در آن نقش سرمایه‌داشته‌باشد و تهیه کننده هم با پولش بعنوان جزئی از سرمایه کلی شریک‌باشد و به نسبت دیگران در سود و زیان سهم ببرد . در این صورت مشکلات ومنافع عادلانه تقسیم خواهد شدوهدف غایی ونهایی بالاجبار پیشرفت و ترقی سطح خواهد بود.

● مسئله ای که همیشه‌برای من در کار هنر وجود داشته برجسته شدن ناگهانی وتوجه همگان است نسبت به رشته‌ای خاص‌از هنر.

– اینکه می‌گوئید ، به این صورت نیست . هنرهای دیگر تابع زمان هستند و پذیرش اجتماع باعث‌اش میشود .

● این نابسامانی خلاقیت هنری ریشه‌در کجا دارد ؟

– در بی فرهنگی و نداشتن شناخت . مثلا بسیاری از شاعران ما گرفتار اسنوبیزم شده‌اند وشعر را توصیف و ترکیب فرض‌کرده‌اند، کاری که فقط احتیاج به تاحدی تسلط‌کلام‌دارد. بنابراین‌جاباز‌میماند برای آن جوانك که مشتاق است اسمش در فلان نشریه بعنوان‌شاعر چاپ شود و مشکل این جوان هم همانا نداشتن شناخت است. خیلی عادی است . من اگر بیماری‌مادرم‌را نشناسم ، بیماری‌اش را جدی نمی‌گرم ، اما اگربیماری‌اش را شناختم و راه چاره‌اش را‌یافتم، برای بدست‌آوردن دارو و دکتر تلاش خواهم کرد.

● این شناخت چگونه بوجود میآید ؟

– این شناخت را فقط‌عامل زمان بوجودخواهد آورد، ومتاسفانه ما هنوز به زمان فهم هنری نرسیده‌ایم .

● بنابراین باید دست روی دست بگذاریم و منتظر گذشت زمان باشیم تا هنرما سروسامان بگیرد ؟

–خیر،اینطور نیست ، شمانقش روشنفکران را در این میان‌فراموش کرده‌اید . نقش تسهیل کننده و اشاعه افکار هنریشان را . اما روشنفکران ما با افکار خودشان هم‌در تعارض‌اند و جنگ و ستیز دارند.

و همین جنگ و ستیز باعث میشود که ارزشها بشکند و فرو ریزد . واین‌براحتی به چشم‌می‌خورد که ارزش روشنفکران پوچ و پوک شده است. وآن حساب را که‌باید ، روی روشنفکران و عمل‌و گفته‌شان نمی‌کنند.

و قبل از اینکه بپرسی پس چاره چیست ، خلاصه کنم که : آن زمان که روشنفکران از‌تعارض شخصی آسوده نگردند تا نتوانند به جامعه نزدیك شوند ومردمی‌گردند ، چاره‌ای در کار نیست. زیرا برای تفهیم هنر باید یك همکاری دسته جمعی صورت‌گیرد.

■ ■

سرگیجه (بقیه)

چندشم مشود .

بهمین دلایل بجشن تولد نرفتم . چرا که نمیخواستم‌ترانه را درچنین جائی ببینم.

شب که شد،دوستش(گلاره) تلفن زد و رسما دعوت کرد که به آنجا بروم . نمیدانم چطور شد پشت تلفن با کسی که اصلا ندیده بودم و نمی‌شناختمش جرو بحث کردم. اما خودم‌پشیمان‌شدم. چونکه گلاره در گفتارش صداقت بخرج‌داده‌بود، ومن از این‌صداقت ناخودآگاه ترسیده بودم .

باین ترتیب پای یك‌آدم دیگر هم باین ماجرا کشیده شد. آدمی باسم «گلاره» که حداقل خنده از لبش دور نمیشود.

آنشب برا ی‌دیدن ترانه ، بالاجبار به جشن تولد رفتم . بنظرمن هر چیزی در سطح‌ایده‌آلش میتواند قشنك و دوست‌داشتنی باشد. اما آن چیزی که من دنبالش بودم آنشب آنجا نیافتم . زیرا ریتم تند موزیك و چراغهای کمرنك وهیاهوی چندختر و پسر نمیتواند مسئله مهمی را ، جز بازی با لحظات زندگی ، مطرح کند.

از در که رفتم تو گیج و منك بودم. ترانه هم نشسته بود آنجا. «گلاره» آمد و خودش رابمن معرفی کرد. طفلکی فکر می‌کرد که باندراکولا طرف است . زیرا آنطور که من پشت تلفن باهاش صحبت کرده‌بودم ، تصویر یك آدم بداخلاق و بدعنق در ذهنش نقش بسته بود. اما او خیلی‌زود فهمید که با یك آدم ایده‌آلیست طرف است . البته شاید خلاف اینرا هم پیش خودش فکر کرد !

آنشب به میمنت و مبارکی، پس از مقادیری جرو بحث باترانه، بالاجبار تن دادیم که مهربان‌باشیم. چونکه نمیشد در تمام لحظات مثل عنق‌منکره در «جشن تولد» گلاره‌مانم گرفت.

«۱۲»

از آن پس باز هم ترانه گریخت . اما در این میان یکنفر بنام «گلاره» بعنوان یك دوست مشترك برای ما باقی ماند. واقعا نگاه کنید چه مسخره بازی شده است: قهر میکند ، آشتی میکند، می‌خندد ، گریه میکند و هزار جور مصیبت فکری ببار میاورد.

بهر حال ترانه هر چهست همین‌است ! عوض‌بشو هم‌نیست. اما مسئله‌ای که در اینجا باقی میماند و قابل‌تعمق است ، اینست که هر انسانی تا چه حد بآن چیزی که دلبستگی پیدا میکند ، باایمان و وفادار باقی میماند ! من خوشحالم که اینرا در خود یافته‌ام .

***

حرفهائی که زده شد ، همانطور که در مقدمه مطلب اشاره رفت ، یادداشتهائی از سردلتنگی است ، یادداشتهائی که حقیقت زندگی اجتماعی افراد رامیتوان در بطن آن جستجو کرد و دیدگاههای انتقادی آنرا مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

پایان

توضیح وپوزش

متاسفانه‌این هفته بعلت کثرت مطالب و غلت چه موفق بچاپ صفحات « رفراندوم سینمای تجاری و هنری » و « نقد فیلم » نشدیم . انشاءالله در هفته آینده صفحات بیشتری را به این امر مهم‌اختصاص خواهیم داد.

امیدواریم دوستداران واقعی فیلم و هنرهمچنان برای ما نامه بنویسند.

تبریک هنرمندان برای «فیلم و هنر»

● فیلم و هنر تنها نشریه‌ای است که سالهای متمادی درجهت پیشرفت سینمای ایران تلاش ثمربخشی داشته‌است. من با خوشحالی تمام دوره جدید این مجله را به صاحب امتیاز ، سردبیر و خوانندگان آن نشریه گرامی تبریک میگویم.

بهروز وثوقی

● دوره جدیدمجله فیلم و هنرنمایانگر این واقعیت است که یك نشریه اختصاصی ، میتواند برای یك سینمای حرفه‌ای گامهای موثری بردارد . من امیدوارم که گردانندگان فیلم وهنر باانتقادهای سازنده خودشان ، بتوانند راهنمای خوبی برای سینماگران باشند.

امان منطقی

● فیلم و هنر بنظر من شکیل ترین و بهترین نشریه سینمائی ایران است. زیرا بحثها و مطالبش اصولی و برپایه صحیح انتقاد استوار شده و در آن هیچ نوع وابستگی و غرض‌ورزی بچشم نمیخورد . و من ازصمیم جان به گردانندگان این مجله خوب تبریك میگویم .

فخری خوروش

● من همیشه بعنوان یك خواننده دائمی فیلم و هنر ، آنرا مطالعه کرده‌ام . حالا هم خوشحالم که فیلم و هنر در شکل و شمایل تازه‌ای منتشرشده و بیشتر از گذشته مورد توجه واقع گردیده است .

فخری نیکزاد

● داشتن‌من به مجله‌فیلم وهنر و هنرمندان‌اطمینانی نداشتم امادوره جدید فیلم‌وهنر چنان مرا جذب کرده است . که فکر میکنم یکی‌از خوانندگان دائمی آن باشم.

فرزانه تائیدی

● من خوشحالم نشریه‌ای منتشر شده است که تمام مقالاتش و خبرهایش اختصاصی است و در جلب‌حمایت جوانان قد برافراشته است . من بسهم خود به سردبیر و گردانندگان این نشریه اختصاصی تبریك میگویم .

سعید راد

● باورکنید وقتی شماره مخصوص فیلم و هنر را با مطالب تندوتیز انتقادیش خواندم ، امیدوار شدم که بالاخره فیلم و هنر راه اصولی خودرا یافته و همچون گذشته تنها مجله مورد علاقه من‌است .

بهمن مفید

● درطول هفته گذشته هرجا که قدم میگذاشتم صحبت از فیلم و هنر بود ... صحبت از اینکه‌این مجله چقدر خوب و عالی شده است.

پوری بنائی

نظرها

شورش

محمدرضا میرلوحی

شورش شلوغترین فیلمی‌است که‌تاکنون دیده‌ام و میرلوحی بیشتر مسائل خود را درشلوغی نشان میدهد و آن را از یك محیط شلوغ شروع‌کرده وآنرا درهمان شلوغی بپایان‌میرساند ومیرلوحی قبل‌از وارد شدن به‌سینما می‌نوشت‌و کارگردانی است‌که‌بیشتر تجربیاتش را ازنوشتن سناریو کسب کرد و بیشتر دوست دارد روی فیلمی که میسازد زیادکند کار کند خوب‌درك می‌کند و خوب‌می‌فهمد و مسائل را از دریچه خاصی مورد تجزیه وتحلیل قرارمیدهد و من‌فکرمیکنم میرلوحی درخانواده‌ای شلوغ بدنیا آمده و بیشتر مشکلات خود را از طریق خانواده بتماشاچی نشان میدهد و در شورش این مسائل به‌وضوع دیده میشود و پسر حرامزاده که سوءظن و بدبینی را در این خانواده ایجاد می‌کند که‌باعث جداشدن پسراز پدر و متنفر شدن‌پدر از زن میشود. یکی از کار های خوب میرلوحی پیدا کردن صحنه‌های جالب‌و خوب و گرفتن فضا های آگیرا ولجسب است که دراولین سکانس آن‌بچشم میخورد و یکی از امتیازات این فیلم‌فیلمبرداری‌خوب ایرج صادقپور است و سناریوآن از روی نمایشنامه معروف«اتللو» ویلیام شکسپیر است و تهیه کننده آن رضا شیبانی است یکی از تهیه کنندگان خوب سینمای فارسی است و من از شیبانی متشکرم که شورش راتهیه نمود .

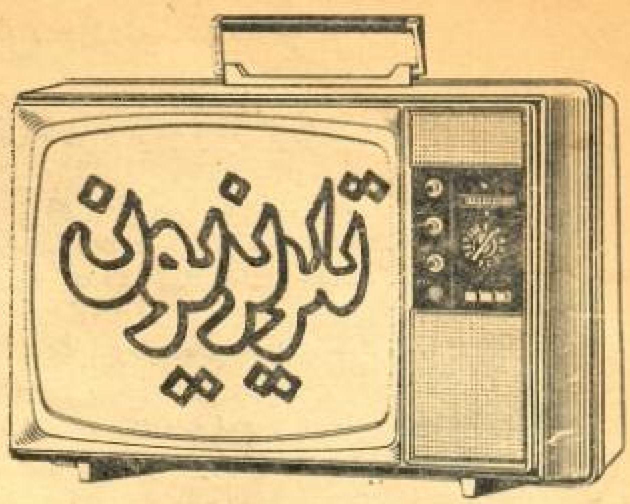
آبادان : محمد تهرزاده

دنیای بزرگ یك مرد

جان‌هیوستن

و این‌بار دوربین کاوشگرانه جان‌هیوستن کارگران فیلم امریکائی به کمك یك داستان قوی راهی‌غرب آمریکا میشود تاگوشه‌ای از عجایب این منطقه را بواسطه تصویر سازی درسینما نمایان سازد . قبل از هر چیز به نوع خشونت در فیلم جان‌هوستون می‌پردازیم . ورود روی‌بین در آن عشرتکده پرت نه کتاب قانون جای کاغذ توالت آنهاست (طنزی هوشمندانه) خوش برخوردی است و رفتار خشونت باری که با که با او می‌کنند کاراکتراصلی او را باعث میگردد ، در فیلم جان‌هوستون خشونت دسته جمعی است‌برای‌زن و مرد فرقی نمیکند . حرف اصلی‌فیلم تسلط مردانی بزرك چون روی بین و فائق گشتن طبیعت بر منجنیق‌های نفت است . روی‌بین با همان کتاب قانون‌که کاغذتوالت آنعده بیخبر بود قاضی‌میشود و کم کم تحت‌تاثیر زندگی در منطقه غرب امریکاشهرکی برپا میسازده او وکلانترانش پاسدار حرمت لی‌لی لنکتری (اواگاردنر) هستند وکوچکترین اهانتی به‌او دار و طناب را درانتظار دارد . روی بین معروف‌میشود ، روی‌بین خشن میشود ، روی‌بین بذله‌گومیشود ولی روی‌بین ضربت اصلی رازمانی میخورد که به هنگام دیدن لی‌لی‌خانم‌اسیر کلاهبرداران می‌شود . از این به‌بعد فیلم یك حالت غریبانه بخودمیگیرد، روی‌بین به شهر خود برمیگردد ، شهری که برای ساختن آن خون دل خورده بود بوسیله تازه‌واردی بعنوان شهردار عوض میشود . قاضی روی‌بین مقتدر است ، تواناست با آبجوهائی ۲۵دلاری و خرسی که در قفس دارد چاو دهان خیلی هارا می‌گیرد ولی درخارج از شهر هیچ است و این برای اوخیلی‌گران است . ورود باب بد ذات و کارهایش یك‌حالت بی تفاوتی دارد .

تورج نوروزی



بزرگترین عروسی قرن!

■ بزرگترین ! شومن معروف ایران « فریدون خان فرخزاد» که یکروزی‌ادعا کرده که ضمنابزرگترین نویسنده آلمان هم هست ، بالاخره دربزرگترین عروسی قرن ، اسباب شادی‌ونشاط کلی از حضرات این ملک هنرمند را فراهم آورد. در شب‌عروسی دوم او با «ترانه» بسیاری ازهنرمندان ریز ودرشت این ملک حضور داشتند وهمراه با این شومن «تفرشی» متلک گفتند و جوك شنیدند و درکنارش به شادمانی پرداختند .

فریدون‌فرخزاد از همسرالمانیش، آنیا یك‌پسر شش ساله دارد که اکنون نزد مادرش زندگی میکند و بعید نیست‌این‌پسر ، زندگی‌فریدون خان و «ترانه» خانم را باحضورش رنگ‌و جلای تازه‌ای ببخشد !

بهرحال فریدون خان‌فرخزاد درهفته‌ای‌که گذشت ، غیر ازملت هنرمند ، مردم کوچه وبازار راهم به وجد و شادی کشانید و غوغای بی‌نظیر دم درباشگاه افسران شاهد این مدعاست .

سریال جدید حامیان

■ از این هفته ، شب جمعه درساعت ۱۱بعدازظهر بجای‌سریال «ماجراجو» که جین باری بازیگر اول آن بود سریال «حامیان» که قسمت‌های جدید آن‌است ، ازشبکه سراسری تلویزیون پخش میگردد.

سریال «حامیان» یکبار قبلا‌نیز از تلویزیون پخش میشد . در حامیان رابرت ون که قبلا او را در سریال مردی از آنکل دیده‌ایم، نقش اول را بازی میکند و دایری دان‌پورتر ستاره سکسی فیلم ،در کنار رابرت ون ، به جنگ جهانی میرود !

کلمبو ناراضی نیست !



■ ستوان‌کلمبو آنقدرها هم که‌در فیلم‌هایش آدمی باهوش و نکته پرداز معرفی میشود درزندگی خانوادگیش منظم و باهوش‌نیست و این نکته را همسرش دائما اظهار میدارد که « پیتر فالك» در مورد مسائل جزئی خانوادگی ، هوش و حواس درست وحسابی ندارد !

پیترفالك با سریال پلیسی «کلمبو» که اینك‌هرهفته ازبرنامه دوم تلویزیون‌پخش‌میشود ،موقعیت تازه‌ای در تلویزیون‌وسینما بدست آورده‌است.

پیتر فالك برخلاف همسرش که از بابت بی‌هوشی او شکایت می‌کند ، از زندگی خانوادگی خود بخصوص همسرش کمال رضایت را دارد !

پخش مسابقه محمد علی کلی

■ مسابقه مشت زنی محمدعلی کلی وجوفریزر که‌روز سه‌شنبه این هفته ساعت۶بامدادبوسیله ماهواره های مخابراتی مستقیما از شبکه سراسری تلویزیون پخش گردید یکبار دیگر جمعه ۱۲ بهمن ماه ساعت ده بعدازظهر ازشبکه سراسری پخش خواهدشد.

باغ سایه‌ها

■ از تهمینه میرمیرانی این هفته نمایشنامه «باغ سایه‌ها» از تلویزیون (برنامه دوم) پخش گردید.

باغ سایه‌ها را خود تهمینه نیز نوشته‌بود . کارش‌یك‌کارسمبلیك بود.محوطه یك‌تیمارستان رانویسنده به یك باغ تشبیه کرده بود که در آن دیوانه‌های متعددی توی هم وول‌می‌زدند و هر کدام آرزو هائی داشتند ، آرزوهای دور ودراز و دست نیافتنی که هیچگاه در باور ناخودآگاه آنان ریشه‌ئی عمیق نداشت .

دیوانه‌ها وقتی کسی را می‌یابند که‌فکرمیکنند اومی‌تواند آرزوهایشان را برآورده سازد باو متوسل می - شوند وباین ترتیب وقتی به‌انتهای راه میرسند جزبیهودگی چیزی در انتظار آنهانیست ..

این سوژه کم وبیش با پرداختسمبلیك کارگردان به‌تماشاگر انتقال می‌یافت . بازیها نسبتا خوب بود. سعیدپور صمیمی بهترین‌بازی را ارائه داد و بعد باید از آهو خردمند ، مینو ، مریم معترف اسم ببریم .

سایرین نیز کم و بیش‌توفیق داشتند مثل‌صادق توکلی ،بازیگران دیگر علی‌رامز ، کشمیریان ومسعود بی‌نیاز اولین‌قدم‌ها را برمیدارند و مسلما درکارهای بعدی کوشش های آنهادر خور توجه خواهد بود.

گذرعمر

■ از سریال‌های‌تازه‌ای‌که بزودی از تلویزیون پخش آن آغازخواهد شد ، (باحتمال قوی پس‌ازاتمام سریال «حاج لطف‌اله خان») «گذر عمر» است‌که‌آنرا «عزت‌اله‌مقبلی» تهیه و کارگردانی کرده و در آن تعداد زیادی از هنرمندان رادیو شرکت کرده‌اند.

این سریال در ۲۶ قسمت تهیه شده است و کسانی که ناظر ضبط قسمت‌هائی از آن بوده‌اند، اظهارداشته‌اند که مقبلی منتهای کوشش‌خودرا برای تهیه یك‌سریال خوب ایرانی بعمل آورده‌است .

اجرای سریال‌های ایرانی روال خوب و پسندیده‌ای‌است ، چراکه به مجرد آن که سریالی از «تم» وخط‌داستانی خودعدول کند ،پخش و تهیه آن را موقوف خواهد کرد مثل دوسریال«زیربازارچه»و«سال های‌بی‌پناهی» که‌این‌اواخر بدجوری یکنواخت و کسل کننده شده بودند

لوسیل‌بال



■ مجموعه «لوسیل‌بال» که‌در آبان ماه باتغییرات تازه برنامه‌های تلویزیون درسه هفته‌ای پخش شد ولی به علت نامعلومی قطع شد ، از این هفته روزهای سه شنبه بجای «دختر اوبنیون» که به اتمام رسیده ، درساعت ۲.۳۰بعد از ظهر پخش میگردد .

برنامه «لوسیل‌بال» که یك شوتلویزیونی و شبیه برنامه ماجرا های دبی است ، در آمریکا بسیار مورد توجه قرار گرفته است .

لوسیل‌بال این کمدین وستاره پیرنشننی‌هالیوود در این‌سریال، به ایفای‌نقش‌های‌کمیك و تاحدودی سکسی که نماینده سکس سالهای دهه سی‌وچهل هالیوود است ، می‌پردازد

